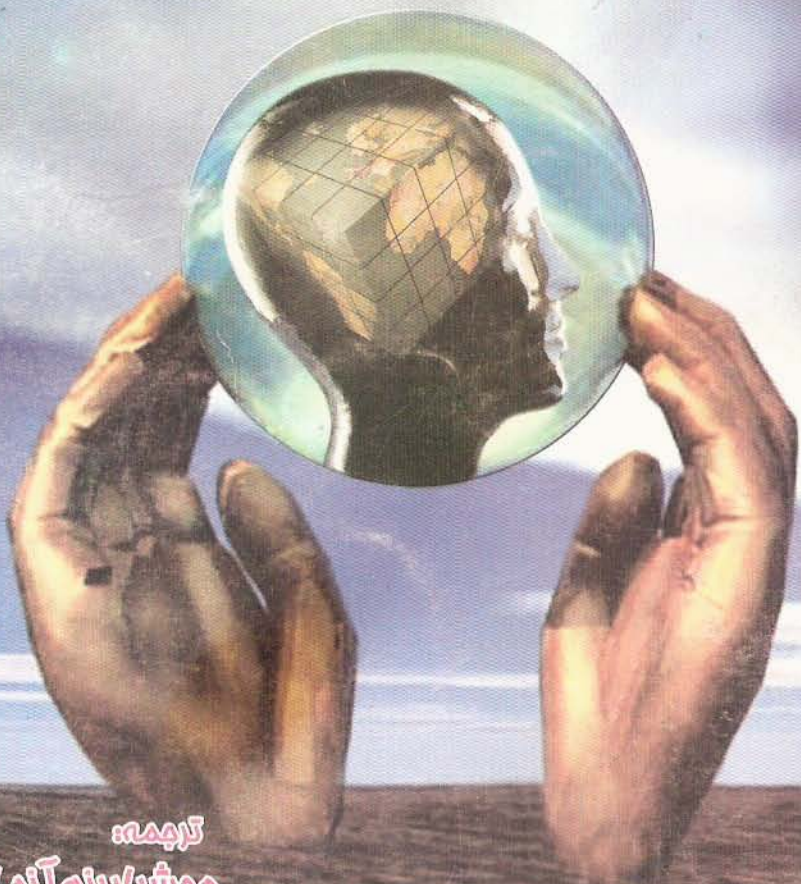


رمز توانگری و راز قدرت

اثر:
دکتر ژوزف مورفی



ترجمه:
موشیارزه آزما

رمز توانگری و راز قدرت

توصیف

موشیارزه آزما



به نام خدا

مقدمه

دکتر «ژوزف مورفی» برای خوانندگان ایرانی نامی است آشنا که با کتاب «قدرت فکر» او - که نخستین بار توسط این مترجم به فارسی برگردانده شد - به شخصیت معنوی و والای او پی بردند. ژوزف مورفی پژوهشگر روح و جان است و فیلسوفی است ژرفاندیش و نویسنده‌ای توانا که حاصل عمر پربار خود را در دهها کتاب و رساله گردآوری کرده و در آنها بشریت را مخاطب قرار داده و آدمی را به عشق و دوستی فرا خوانده و از نیروی بیکران درونش آگاه ساخته و هشدار داده که آنچه می‌خواهی از خود بجوی و از گنجی که در اندرون خویشتن داری بهره برگیر و بکوش تا به رمز و مفتاح آن دستیابی تا هر آرزویت را برآورده کنی. یا صلابی «عشق» سر می‌دهد: عشق به آفریدگار و آفریدگان و زندگی و زیباییها و نور و هستی، عشق به مهر و به خوبی و به پاکی و صفا. شاید از آن رو که سالیانی چند را در شرق و در هند و دیار عارفان سپری کرده، رمز و راز سالکان را دریافته و چه بسا با سبک سخن و شیوه بیان شاعران نغزگوی پارسی هم آشنا گشته و از غزل‌سرایانی همچون حافظ شیرین سخن الهام گرفته است:

Murphy, Joseph

مورفی، ژوزف

رمز توانگری و راز قدرت / نویسنده ژوزف مورفی، مترجم هوشیار رزم آزما.

- تهران: سپنج، ۱۳۸۳

ISBN: 964 - 6749 - 10 - 0 : ریال ۱۷۰۰۰

۲۰۸ ص.

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

Your infinite power to be rich .

عنوان اصلی:

۱. موفقیت در کسب و کار. الف. رزم آزما، هوشیار، مترجم. ب. عنوان.

۶۵۰ / ۱

۸۴ م / ۵۳۸۶

م۷۸ - ۱۲۴۲۹

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب : رمز توانگری و راز قدرت

نویسنده : دکتر ژوزف مورفی

مترجم : هوشیار رزم آزما

ناشر : سپنج

چاپ دوم : پانیز ۸۳

تیراژ : ۲۰۰۰ جلد

چاپ : ارسباران

نشانی: خیابان لبافی نژاد - بین خیابان دانشگاه و فخر رازی - شماره ۱۳۸ - تلفن: ۶۴۹۷۲۶۸

SBN: 964 - 6749 - 10 - 0

شابک: ۹۶۴ - ۶۷۴۹ - ۱۰ - ۰

یک قصه بیش نیست و غم عشق و وین عجب
 کز هر زیان که می شنوم تا مکرر است
 بهار عمر خواه ای دل و گر نه این چمن هر سال
 چو نسرين صدگل آرد بار و چون بلبل هزار آرد
 و یا شاید بیت زیر ملهم او در نگارش همین کتاب گشته:
 مرو به خانه ارباب بی مرقت دهر
 که گنج عاقبتت در سرای خویشتن است
 و یا این بیت عرفی شیرازی را در منظر خیال داشته:
 جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار

نیافتم که فروشند بخت در بازار
 ژوزف مورفی فقر و افلاس را یکی از آفتها و مصیبتهای جامعه
 بشری می شمارد که باید آن را از صحنه روزگار محو کرد. و بر این نکته
 پای می فشارد که ما در این جهان هستیم تا چشم دل بگشاییم و زیباییهای
 حیات را و شکوه و عظمت آن را نظاره کنیم و این موضوع مهم را دریابیم
 که حق انسان از زندگی، آزادی و آسایش و برخورداری از نعمات و
 برکات الهی است. و فقر و ثروت زاده فکر و اندیشه خود ماست و هرگونه
 بیندیشیم همان نیز نصیبمان خواهد شد و این اصل مهم را همواره باید در
 مدنظر داشته باشیم که فرصتها همیشه به در می کوبند به شرط آنکه
 همواره به خویشتن متکی باشیم و بلندهمت و بزرگواری و بخشنده و
 مهربان.

ناشر

فهرست مطالب

پیش گفتار نویسنده	۷
فصل اول	
گنجی که در درون دارید	۱۱
فصل دوم	
هر چه می خواهید در اختیار و در دسترس شماست	۲۳
فصل سوم	
دانائی گنج است	۳۹
فصل چهارم	
مشکل گشای خویش باشید	۵۱
فصل پنجم	
چگونه آرزوی خود را تحقق بخشیم؟	۶۱
فصل ششم	
قانون جزا یا اصل پاداش	۷۵
فصل هفتم	
چرا پولدارها پولدارتر می شوند؟	۸۹

فصل هشتم

خود را عوض کنید تا زندگیتان عوض شود ۱۰۱

فصل نهم

کار و شغل شرافتمندانه ۱۱۳

فصل دهم

قانون رشد و وفور نعمت ۱۲۷

فصل یازدهم

تصویر ذهنی و توانگری ۱۳۹

فصل دوازدهم

دستگیر دیگران باشید ۱۵۳

فصل سیزدهم

انسان شاکر، ثروت و نعمت را به سوی خود جذب می کند ... ۱۶۹

فصل چهاردهم

اعجاز توانگری و جادوی کلام ۱۸۱

فصل پانزدهم

طلای سکوت ۱۹۵

پیش گفتار نویسنده

چگونه از این کتاب استفاده کنید؟

کتابی که در دست مطالعه دارید به زبانی ساده نگاشته شده تا برای کسانی که در اندیشه دست یافتن به مکتب و ثروت هستند راهگشائی آسان و عملی باشد و در ضمن از گنجینه وجود و نیروی نهفته در باطن خود نیز بهره کامل ببرند.

همچنین راهنمای مردان و زنانی است که می خواهند در کوتاه ترین زمان ممکن به آرزوی دیرینه خویش برسند و روش های توانگر شدن را - که در این کتاب آورده شده - به کار بندند و ثمرات آن را به چشم ببینند و برحسب سرشت و طبیعت و اراده و خلق و خوی خود شاهد مقصود را در آغوش بگیرند.

همان گونه که اصول و قواعد محکم و تغییرناپذیر ریاضیات و الکتریسیته و اتم و غیره از قرنهای پیش توسط دانشمندان مشهور مطرح گشته و مورد استقبال و پذیرش اهل علم و کلاً مردم قرار گرفته است، اساس و بنیادهای روحی و نفسانی نیز قرنهایست از طرف روان شناسان و افرادی که در قلمرو روح و روان صاحب نظر هستند پذیرفته شده و جای انکاری وجود ندارد. همان طور که نظریات اینشتاین و ادیسون را

پیش‌گفتار نویسنده / ۹

چگونه شماری از نویسندگان، هنرمندان، شاعران، دانشمندان و بازرگانان از گنجینه درون خود سود می‌جویند و به ثروت و شهرت می‌رسند؟

و بالاخره چگونه می‌توان با شناخت قوانین روحی از نعمتها و برکتهای عالم برخوردار شد؟

بسیاری را عقیده بر این است که بدون بهره‌مند شدن از مواهب طبیعت و نعمتهای گیتی نمی‌توان طعم خوشبختی را چشید و به این علت برای نیل به این مقصود خواندن این کتاب را - آن هم نه یک بار - توصیه می‌کنیم که روشهای آن را به کار بندید تا زندگی شاد و مرفه و آسوده و بی‌نیازی داشته باشید.

نمی‌توان مردود شمرد، ایده‌های مرتبط با نیروی تفکر و ضمیر باطن و سیطره آن نیز جای بحث و شک و تردید نمی‌باشد.

مطالب این کتاب برای همگان، حتی کودکان دوازده ساله هم قابل استفاده است و افراد هر طبقه و هر صنف با هر معلوماتی که دارند قادر به بهره‌گیری از رهنمودهای آن خواهند بود مشروط بر آنکه به قدرت ضمیر باطن خود ایمان داشته و این نیرو را در جهت نیل به خواسته‌های خود به کار گیرند.

در زیر به نمونه‌هایی از سرفصلهای کتاب اشاره می‌کنیم تا دلیلی باشد بر صدق گفته‌های نگارنده:

چگونه یک بازاریاب توانست میزان درآمد خود را از ۵۰۰۰ دلار به ۵۰۰۰۰ دلار برساند؟

چگونه بسیاری از مردم حساب دخل و خرج خود را دارند و از لحاظ مالی دچار هیچ مشکلی نمی‌شوند؟

چگونه یک کاسب معمولی با روشی ساده توانست یک میلیون دلار به دست آورد و ظرف مدتی کوتاه مالک فروشگاه‌های زنجیره‌ای شود؟
یک نجار معمولی چطور موفق شد با روشی ابتکاری میلیونر شود و آسمان خراش بسازد؟

ماجرای فرد ورشکسته‌ای که با بهره‌گیری از نیروی تفکر خویش توانست شکست‌های خود را جبران کند و موفقیت را از آن خود سازد.
چگونه یک معدنچی فرمول سعادت‌مند شدن را برای پسر خود تشریح کرد و پسرش با پیروزی از پند پدر به جانی رسید که اکنون یکی از سرشناس‌ترین جراحان می‌باشد.

چگونه آقای «تینگ» با به کارگیری رهنمودهای آسمانی توانست از فقر و فاقه نجات پیدا کند و شرکتی عظیم دایر کند؟

فصل اول

گنجی که در درون دارید

در انجیل آمده است: «من آمده‌ام تا مردم از حیات و هستی برخوردار باشند و در آسودگی و رفاه و نعمت زندگی نمایند.» آری، ما هم به این دنیا آمده‌ایم تا زندگی شاد و راحتی داشته باشیم و از این موضوع آگاه شویم که تمام ثروتها و مکنت‌ها - چه روحی و معنوی و چه مادی - موهبت پروردگار است که می‌توان از آنها بهره گرفت: پروردگاری که بخشنده است و دهنده و بشری که گیرنده. ایزدی که در وجود و هستی انسان است، گنجینه‌ای است از قدرت و ثروتی که در اختیار هرکس قرار دارد. با شناختی که از قوانین فکر و نفس پیدا می‌کنیم قادر به استفاده از این نیروی بیکران خواهیم شد و زندگی را به دلخواه خویش، در رفاه و افتخار و وفور نعمت سپری خواهیم کرد.

فقر، افتخار نیست

شما پای به این جهان نهاده‌اید تا بی‌نیاز و توانگر باشید و با کارگیری استعدادها و ظرفیتهای روحی و درونی خویش با گنجینه

اعتقاد و باور انسان است که مرز بین ثروت و فقر، خوشبختی و بدبختی و موفقیت و سلامتی و ناخوشی را مشخص می‌کند. به‌رحال این قانون و قاعده آسمانی را نباید دست کم گرفت که گفته‌اند: «هرگونه فکر کنی، همان خواهی شد.»

تو برای خوشبخت بودن به این جهان آمده‌ای

برای خوشبخت بودن هر وسیله و امکانی در اختیار ما نهاده شده است. ما به این دنیا آمده‌ایم تا شاد و موفق و پیروز و سربلند زندگی کنیم و تمام موانع را از پیش پای برداریم و شکوه و زیبایی‌های درون را آشکار سازیم. از یاد نبریم که قدرت و شکوه و عظمت از آن پروردگار است و خدا قادر به انجام هر کار است: خواه آفرینش گیتی باشد و یا رویاندن خار و خس. تا زمانی که با «او» یکی هستیم از شکست نباید هراسی داشته باشیم.

زندگی هدیه‌ای گرانبها از بهر انسان است و ما در عمر کوتاه خود باید بتوانیم صفات و استعدادهای خود را نشان دهیم و حق ماست که همواره در طلب شادی و اعتدال و بهروزی و آرامش و نعمت و برکت باشیم.

سه گام برای توانگری

یکی از دوستانی که مغازه‌ای و کسب و کاری در لس‌آنجلس داشت، روزی سر درد دلش باز شد و از روزگار و زمانه لب به شکوه گشود که «برادرم هم سه خیابان آن طرف‌تر فروشگاه دارد، ولی پولش از پارو بالا می‌رود. اخیراً چنان کار و بارش گرفته که دو فروشنده دیگر هم استخدام کرده، اما من بدبخت هنوز هم نمی‌توانم دخل و خرجم را جور کنم. گمانم از بخت و اقبالم است.»

باطنی خود هماهنگ شوید و ذهنی خلاق و سرشار از ایده‌های خوب پیدا کنید و کسب و کارتان پربار و پررونق گردد و هر ثروتی را به‌سوی شما جلب کند.

یکی شدن با خدا و یگانگی با دوست است که به شخص احساس توانگری و بی‌نیازی می‌بخشد و براساس ایمانی که دارد خود را خوشبخت و یا نگون‌بخت می‌پندارد. فقر و ادبار را جزو صفات جمیده و خصال نیکو نشمرده‌اند و به‌عکس آن را یکی از آفتها و مصیبت‌های جامعه بشری قلمداد کرده‌اند که باید از صحنه روزگار محو گردد. شما در این جهان هستید تا مقام و جایگاه خود را در عالم هستی پیدا کنید و توان و استعداد خویش را به‌معرض نمایش بگذارید و برای دیگران مفید و مؤثر باشید. شما در این جهان هستید تا از لحاظ روحی و فکری و جسمی شکوفا شوید. چشم دل بگشایید و زیبایی‌های حیات را نظاره کنید و دریابید که زندگی چه دلکش و باشکوه است و این نکته مهم را تشخیص دهید که حق شما از زندگی، آزادی، وارستگی و آرامش و رفاه است و کشف و برخوردار شدن از مواهب و نعمات خداوندی.

دانش توانگری

هر اتفاق و حادثه و هر تجربه و هر رخداد این جهان بر پایه قانون و نظم کائنات است و به‌عبارت بهتر براساس قانون علت و معلول قرار دارد. حتی قانون توانگری نیز تابع اصل ایمان و باور است. قانون زندگی هم قانون ایمان و اعتقاد است: باور داشتن و قبول صادقانه موضوعی به‌عنوان حقیقت است. اگر به‌فراوانی و رفاه و نعمت یک زندگی شاد و سرشار از موفقیت ایمان داشته و همواره چشم انتظار بهبودی و پیشرفت و آسودگی باشیم، در آن صورت هر چه می‌خواهیم به‌دست می‌آوریم. اصولاً این

حقایق به خواب بروید «من شکر نعمتهای خداوند را به جای می آورم و از آنچه به من داده سپاسگزارم».

نسخه‌ای که به آن مرد دادم و او وفادارانه و با ایمان کامل انجام داد باعث شد تا رونقی ناگهانی در کسب و کارش به وجود آید. چندی پس از آن به ملاقاتم آمد و با خوشحالی اظهار داشت «کشتار ذهن من پیش از این، بیابانی بود برهوت و بایر که در آن جز علف هرز نمی‌رویید. علف‌های جهل و نادانی و ترس و نومی‌دی و از همه بدتر احساس پوچی بود که مرا از هر تلاشی باز می‌داشت. ولی حالا در جاده پیشرفت و رونق و روشنی و رفاه پیش می‌روم».

فرصتها را دریابید

ما اینک در عصر فضا به سر می‌بریم. عصر سوپر جت‌ها، الکترونیک، سفرهای فضائی و اختراعات و اکتشافات بی‌شمار در زمینه‌های علوم و هنر و صنعت. شایان ذکر است که قلمرو الکترونیک و کامپیوتر، هنوز هم که هنوز است، صنعتی است نوپا و از مرحله بلوغ و رشد خود بسیار فاصله دارد و همچنان آمادگی پذیرش و جذب مشتاقان این رشته و متقاضیان مشاغل گوناگون را دارا می‌باشد. و بازار آن همچنان بر روی پویندگان دانش و جویندگان کار گشوده است. ترافیک و حمل و نقل هوائی و حتی فضایی عرضه‌کننده رشته‌های شغلی متفاوت و متنوع و به عبارت بهتر صنعتی فراگیر شده است تا داوطلبان این حرفه را به سوی خود جلب کند و برای هزاران نفر و شاید میلیون‌ها نفر در سراسر گیتی کار و شغل فراهم نماید.

خلاصه آنکه هم‌اکنون برای مردان و زنانی که مطابق جریان آب زندگی شنا می‌کنند صدها فرصت شغلی وجود دارد که در گذشته از آنها

برایش توضیح دادم که ثروتمند شدن و پیشرفت کردن در زندگی ارتباطی به شغل و پیشه و محل کسب و این حرفها ندارد، بلکه ثروت بستگی به طرز تفکر و باور شخص دارد. چه بسا مردم صاحب قریحه و با استعداد که از قافله پس می‌مانند و تا آخر عمر در تنگدستی و بی‌پولی دست و پای می‌زنند و نومید و ناکام روزگار را سپری می‌کنند، ولی گروهی دیگر که توانسته‌اند خود را با محیط وفق دهند و از گنجینه درونشان بهره بگیرند - هر چند تحصیلات عالی هم نداشته‌اند - به تمام رویاها و خواسته‌های خود جامه عمل پوشانده‌اند.

به‌او راهنمایی کردم که برای اینکه کار و بارش رونق بگیرد باید سه

گام اساسی بردارد:

گام اول - در مورد کار و کسبش هیچگاه منفی‌بافی نکنند و به‌خصوص از گفتن این جملات و اظهار نظرها خودداری کند «دیگر حتی قادر به پرداخت کرایه مغازه هم نیستم». نمی‌دانم آخر و عاقبتم چه خواهد شد؟ «کار و کاسبی خیلی خراب است» «بدهی بالا آورده‌ام و نمی‌توانم آنها را پرداخت کنم» و غیره... به محض اینکه از این‌گونه افکار منفی به‌سر راه دادید، جای آن را با اندیشه‌ها و جملات مثبت عوض کنید و فوراً به خود بگویید «من کنجی در باطن دارم و هر چه بخواهم از آن برداشت خواهم کرد». حتی اگر لازم شد در روز تا پنجاه بار هم این گفته‌ها را تکرار کنید تا اثرات تلقین منفی‌بافی‌ها از ذهن و ضمیرتان پراکنده شود.

گام دوم - در تمام روز فکر خود را با این افکار سرشار سازید و مرتباً تکرار نمایید تا به‌صورت عادت درآید «خداوند در هر زمان برای یاری رساندن به من حاضر و آماده است و یارویاور و پشتیبان من است و در هر موقعیتی به یاریم می‌آید و از بحران و گرفتاری نجاتم می‌دهد».

گام سوم - هر شب، موقع خواب، این گفته‌ها را به‌زبان آورید و با این

آهی در بساط ندارم. چه کار باید بکنم تا از این وضع نجات پیدا کنم؟ در جوابش نوشتم «هر روز صبح ابتدا سعی کند جسم و جان خود را آرام سازد (ریلکس) سپس تمام خواست‌ها و نیازهای خود را در این جمله کوتاه به زبان آورد و بارها تکرار کند تا در ضمیر باطنش نقش بندد و خداوند تمام احتیاجات مرا تأمین می‌کند. معنا و مفهوم این ایده این است که به همه آنچه طلب می‌کند می‌رسد. از پرداخت صورت حساب‌ها گرفته تا شغل ثابت و با درآمد مکفی و حتی خانه و شوهر و غذا و پوشاک برای کودکانش و همچنین پس انداز کافی.»

او این جملات را بارها و بارها تکرار کرد و هر دفعه با ایمان کامل اظهار می‌داشت «خداوند نیازهای مرا برطرف خواهد کرد» بیان این عبارت شور و حال و گرمای خاصی به‌وی می‌بخشید تا سرانجام به نقطه‌ای از ایمان و اعتقاد رسید که حقیقت مکتوم و مستتر در این گفته را درک کرد. طولی نکشید که به نتایج شگفتی دست یافت: خواهرش که در استرالیا زندگی می‌کرد و مدت پانزده سال بود که او را ندیده بود، ناگهان به دیدارش آمد و علاوه بر سوغاتیهای زیادی که برای او و بچه‌ها آورد چکی هم به مبلغ ۵۰۰۰ دلار به او داد تا گرمی از کارهایش بگشاید. بعد از رفتن خواهرش در مطلب یک پزشک به سمت منشی استخدام شد و چند ماه بعد با همان پزشک ازدواج کرد و زندگی شاد و خوشی را شروع کردند. راههای نیل به مقصود فراوان است. این زن توانسته بود کانون ثروت وجود خود را کشف کرده و از آن کمک بگیرد.

فقر نوعی بیماری است

بیماری به مفهوم فقدان آرامش و آسایش و اعتدال و هماهنگی است و بهتر بگوییم، از دست دادن تمام اینهاست. نگاهی به دور و برتان بیفکنید

خبری نبود. به گفته بهتر قانون ثروت - همان گونه که برای دیگران هست - برای شما نیز هست. چه نیکو گفته‌اند که میوه‌هایی که از درختان - به خصوص مناطق گرمسیری روی زمین می‌افتند و می‌پوسند به اندازه‌ای زیاد است که اگر آنها را جمع‌آوری کنند تمام جمعیت کره زمین را می‌توان از آنها سیر کرد. می‌گویند که طبیعت دست و دلباز است و بخشنده و اگر آدمیان دچار قحطی و گرسنگی می‌شوند به علت توزیع بد مواد غذایی و مصرف غلط و افراط و تفریط نعمت‌های خداوند است. کافی است نگاهی به دور و برمان بیندازیم تا دریابیم که چه اندازه آهن و سیمن و مصالح ساختمانی در اطرافمان ریخته شده است: چوب و آهن و فولاد و الواری که برای ساختن خانه و سرپناه برای تمام بی‌خانمان‌ها و افراد فاقد مسکن کفایت می‌کند تا به حدی که هیچ کس بی‌منزل و مسکن نماند. یا آندکر الیاف و پارچه وجود دارد که هر برهنه‌ای را و همه ابناء بشر را می‌توان با آن پوشانید و همگان را نونوار کرد.

موادی که در هر جا به‌وفور یافت می‌شود و در دسترس بشر قرار دارد، همچون چشمه‌ای است که هرگز خشک نمی‌شود. این را هم بدانیم که تفاوت بین هر ماده در نحوه سرعت و چرخش الکترون‌ها به دور هسته آن می‌باشد و به این ترتیب است که طلا و آهن و نقره و نیکل و چوب و سنگ ساخته می‌شود و ارزش پیدا می‌کند.

منبع و مخزن لایتناهی و بیکران ایده‌ها و افکار را نهایی نیست و آدمی به سیم و زر و جواهر نیاز دارد فقط کافی است تا سفارش آن را به این انبار و این گنجینه بدهد تا به قدر کفایت از هر چه می‌خواهد برگیرد.

او ثروت را در درون خود جست

زنی برایم نامه‌ای به این شرح نوشت: بیوه هستم و سه بچه دارم و

بخور و نمیری داشتیم و همیشه کم می آوردیم. ولی بی آنکه نومییدی به دل راه دهیم، این گفته را مرتباً تکرار می کردم، ثروت پروردگار در من جریان دارد و می دانم که به صورت بهمنی از پول و رفاه و آرامش مرا در خود غرق خواهد کرد و من شاکر الطاف «او» هستم.»

او این سخنان را در روز بارها به زبان می آورد تا آنکه بعد از دو هفته مردی که ظاهری آراسته و برازنده داشت زنگ درخانه محقرشان را به صدا در آورد و با او در مورد زمین بایر و بی آب و علفی که سالها پیش در صحرا خریده بودند به گفتگو نشست. این زمین که در آن جز کاکتوس نمی روید هیچ خریداری نداشت و او بارها به مدیران بنگاه های املاک برای فروش رجوع کرده بود ولی هر دفعه نومیید برگشته بود. ولی اکنون این متقاضی که نماینده یک شرکت معتبر هم بود آن قطعه زمین را برای تأسیسات یک کارخانه می خواست و چکی هم به مبلغ ۱۰۰۰۰ دلار ضمیمه درخواستش کرده بود.

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا معجزه ای روی داده بود؟ پاسخ منفی است. هیچ اعجازی در کار نبود بلکه پاسخ ضمیر باطن زن به خواسته هایش بود که به این نحو خود را نشان داده بود. گفتیم که راه های رسیدن به مقصود را در خود بجویید.

چگونه سرمایه دار شویم؟

فکر، تنها قدرت نامرئی و غیر ملموسی است که شخص نسبت بدان آگاهی دارد. هر فکری به سر راه بدهیم، بازتاب همان فکر را در زندگی شاهد خواهیم گشت، مگر اینکه با ایده ای معکوس آن را خنثی کرده باشیم. از این رو است که هر اندیشه قادر است سرمایه ای بیکران در ضمیر باطن گردد. به عبارت روشن تر، ضمیر باطن بر پایه ایده و فکری که

تا با شگفتی دریابید که چگونه گروهی از مردم چه زندگی نکبت باری دارند، در حالی که شماری دیگر که همانند این افراد ارتزاق می کنند و شغل و پیشه ای مشابه دارند، زندگی شاد و آرام و مرفهی را سپری می کنند و کسبی پر رونق و کیسه ای همیشه پر پول دارند و رویشان همواره گشاده و خندان است.

اگر بیمار شوید و به قولی چرخ جسم در جایی پلنگد، نخستین کار عاقلانه ای که می کنید به پزشک مراجعه می کنید تا اختلالاتی را که در کار گردش ارگانیسم پیدا شده کشف کند و درصدد رفع آن برآید. حال اگر هر اندازه هم که تنگدست و مسکین باشید، در صورتی که به طریق علمی با این مسأله روبرو شوید و تنها به جنبه های مثبت مکنت و ثروت و رفاه و شکوفائی و ترقی بیندیشید، خود به خود پاسخ مطلوب را از ضمیر باطن خود دریافت خواهید کرد و واقعاً به آرزوهای خود خواهید رسید.

اگر بدهکار هستید و پولی برای پرداخت بدهیها ندارید، به جای انکار و فرار و نپرداختن قرضها، این ایده را وارد ذهن و ضمیر خود سازید و مرتباً تکرار کنید «غنا و ثروت پروردگار در زندگی من جریان دارد و همیشه بر آن اضافه می شود» یقین داشته باشید که پولی نمی کشد که شاهد رونق گرفتن کارها خواهید شد و از فلاکت نجات پیدا خواهید کرد.

راه رسیدن به مقصود را از خود بجویید

بانوی مسنی که به گفته خود تمرینهائی را که به او داده بودم تا از فقر و فاقه نجات پیدا کند و آنها را مرتباً انجام می داد روزی تلفن زد و با خوشحالی تعریف کرد «همان طور که قبلاً هم برایتان گفته بودم، من و شوهرم روزگار بدی را از سر می گذرانیدیم و با حقوق بازنشستگی زندگی

شبهانه روز و حرکت منظومه شمسی و کهکشان‌های بی‌شمار را در فضا سامان می‌دهد، اینها همه نشانه‌ای است از وجود روشنفکری لایزال و خبیر و دانا که فکر را براساس عقل و درایت و نظم و قانون و اصول ریاضی و منطق و برهان هدایت می‌کند.

«جویس کیلمر» شاعر مشهور سروده بود «تنها خداست که می‌تواند درختی را برویاند» واقعیت این است که در رشد و نمو هر درخت - خواه بلوط باشد و یا سیب و یا هر گیاه ساده - تفکر لایزال درباره درختان به‌تأمل می‌نشیند و آنگاه نوبت «فکر جهانی» می‌رسد تا نیروهایی را که در ارتباط با اشجار است براساس قوانین ثابت رشد و نمو هماهنگ سازد و آنها را برای رویاندن درخت به‌کار اندازد.

قانون شگرف جاذبه

چند ماه قبل مهندسی به‌دیدنم آمد و اظهار داشت من برای تکمیل پروژه‌ام به پول زیادی احتیاج دارم، مرا راهنمایی کنید.

برایش شرح دادم برپایه قانون جاذبه برای تحقق بخشیدن رویاهایش می‌تواند شخصاً نیازهایش را مرتفع سازد و این تمرین را به او دادم «هوش بیکران درون ضمیر باطنم، متقاضی دلخواه را به‌سویم جلب خواهد کرد و مناسب‌ترین پیشنهاد را خواهد داد و هر دو راضی خواهیم شد و شکرگزار خداوند خواهیم بود که حاضر و ناظر بر اعمال و رفتار ماست» و این گفته را به‌صورت تمرینی مرتب انجام داد و هرگز نومید نشد.

ضمیر باطنش به‌فعالیت پرداخت و چندی بعد بر حسب تصادف با مردی آشنا شد که آمادگی انجام چنین پروژه‌هایی را داشت و بعد از مذاکره‌ای کوتاه آن را خرید و هر دو راضی و خشنود گشتند و این مهندس جوان روزی به‌من گفت «اگر من ظرفیت فکری خود را دست کم گرفته

بدان داده‌ایم وارد عمل می‌شود و عکس‌العمل نشان می‌دهد. به‌عنوان مثال، هر قدر هم که ثروتمند باشیم، اگر ایده «فقر» را به‌سر راه بدهیم بیگمان گرفتار فقر و فاقه خواهیم شد. ولی اگر به‌عکس، ایده روشن و مشخصی از مکتب و پول داشته باشیم و این فکر را از جهات معنوی و روحی و مادی تقویت کنیم و تزلزلی در آن ایجاد نکنیم، بر طبق قانون واکنش متقابل شاهد نتایج مثبت آن خواهیم شد. اگر این فکر را به‌ضمیر بسپاریم که «ثروت از آن من است و به‌آرزویم می‌رسم» یقیناً این ایده‌ای که صادقاته و وفادارانه به‌آن پابند هستیم ثمرات خود را در ضمیر باطن به‌یار خواهد آورد و برحسب طبیعت فکرمان مال و ثروت مورد نیازمان را فراهم خواهد کرد.

تردیدی نیست که تمام اختراعات، بناهای رفیع و صنایع بزرگ و شهرها و تمدن‌های گوناگون برپایه همین فرایند به‌وجود آمده‌اند. یعنی ابتدا فکر آنها در ضمیر باطن مخترعان و سازندگان و طراحان آنها جان گرفته و سپس به‌مرحله عمل درآمده است. مثالی ساده می‌زنیم: هنگامی که تصمیم می‌گیرید از جایی که نشسته‌اید بلند شوید و حرکت کنید، نخست ایده حرکت را به‌سر راه می‌دهید و بعد وارد عمل می‌شوید. دانشمندی که فکر کرد چگونه می‌تواند تصویر و صدا را وارد اتاق‌های نشیمن سازد، باعث اختراع و ساخت تلویزیون و رادیو شد و امواج الکترونیکی به‌صورت صوت و آهنگ و موسیقی وارد خانه و کاشانه‌ها شدند و تمام گوشه و کنار آن را به‌تسخیر خود درآوردند و زندگی بشر را دگرگون و متحول ساختند. هرگز از یاد نبریم که ما در «دنیای فکر و اندیشه» زندگی می‌کنیم.

«فکر نامتناهی» حکومت مقتدرانه خود را بر تمام کائنات می‌گسترده و اندیشه جهانی به‌تبع از این فکر به‌گردش خود ادامه می‌دهد و گردش

بودم، هرگز به آرزویم نمی‌رسیدم.»

این مثال قانون جاذبه را ثابت می‌کند و نشان می‌دهد که همان‌گونه که یک دانه برای رشد خود نیاز به جذب مواد مختلف دارد، انسان نیز برای بالندگی و شکوفائی خویش محتاج جذب عقل و درایت خویش است تا ثمرات آن را به چشم ببیند.

این را هم بدانیم که آنچه مصنوع دست بشر است و اصولاً هرچه را که انسان می‌سازد و تولید می‌کند نخست باید آن را در کارگاه ذهنش شکل بدهد و بسازد و هرگز امکان ندارد شیئی را - بدون آنکه در ذهن و ضمیر ساخته و پرداخته باشد - بتواند آن را در بیرون قالب‌ریزی کند و باز هم تکرار می‌کنیم که این فکر است که بر دنیا حکمفرمائی می‌کند.

خلاصه مطالب

فکر کنید تا هرچه می‌خواهید به دست آورید

۱- قوانین فکر را به کار گیرید و از مخزن بیکرانی که در خود دارید به قدر نیازهای خود بهره‌برگیرید و زندگی شکوه و افتخار آمیزی داشته باشید.

۲- شما برای به این دنیا آمده‌اید تا از ثروتهای آن بهره‌مند شوید و زندگی شاد و خوشی داشته باشید. خداوند بنده خود را شاد و مسرور می‌خواهد.

۳- در هر چیز قانون ابدی علت و معلول وجود دارد. به نعمات خداوند بیندیشید تا از آنها بهره‌مند شوید. تا زمانی که به این فکر اعتقاد داشته باشید هرچه اراده کنید به دست خواهید آورد.

کنجی که در درون دارید / ۲۳

۴- پروردگار در تمام معاملات موفق است و ما اگر با او باشیم سهم خود را از این موفقیت به دست خواهیم آورد و شکست نخواهیم داشت.

۵- تمام ثروتهای این جهان زاده فکر و اندیشه بشر است. فقر و تمول هم زائیده طرز تفکر اوست. اگر به مکتب بیندیشیم همان نصیبمان خواهد شد و اگر به نکبت فکر کنیم جز ادبار و افلاس به دست نخواهیم آورد.

۶- فرصتهای زیادی در اختیار شما قرار داده شده، با جریان زندگی همراه شوید و بر خلاف آن شنا نکنید. ضمیر باطن شخص هزاران ایده بکر و ناب فراهم می‌کند.

۷- یکی از بهترین روشهایی که با آن می‌توانید با ضمیر باطن خود ارتباط برقرار کنید تا مخزن خود را به رویتان بگشاید این است «پروردگار تمام نیازهای ترا برآورده می‌سازد و بعد از ادای این جملات شاهد رونق و پرباری زندگی خود خواهید بود.

۸- فقر نوعی بیماری روحی است. با ایمان کامل این را به زبان بیاورید «نعمت و ثروت خدا در زندگی جاری است و من هم از این سهم الهی برخوردار هستم.

۹- ضمیر باطن که مخزن ثروت‌های جهانی است، به افکار صادقانه شخص پاسخ مناسب خواهد داد، به گونه‌ای که خود از آن حیران بماند.

۱۰- فکر تنها قدرت نامرئی و ناپیدا و غیرمادی است که شما بر آن آگاهی دارید و همین فکر است که می‌تواند خواست‌های انسان را تأمین کند و او را به مکتب و رفاه برساند.

۱۱- بر اساس طبیعت اندیشه‌ای که به سر راه داده‌اید و بر پایه قانون

جاذبه، هر چه بخواهید به دست خواهید آورد. شرایط و امکانات مالی و مادی و خلاصه هر وضعی که دارید ناشی از طرز تفکر شخص و بازتاب فکر شماست. از یاد ببریم که این فکر است که بر دنیا حکومت می‌کند.

فصل دوم

هر چه می‌خواهید در اختیار و در

دسترس شماست

همان‌گونه که هر قدر بخواهیم هوا برای تنفس در اختیار داریم و هر اندازه نفس بکشیم باز هم کم نمی‌آید، ثروت نیز وضعی مشابه دارد و هر کس هر اندازه مایل باشد می‌تواند از نعمات مادی این دنیا برخوردار شود و نه تنها کم نیاورد بلکه بر آن هم بیفزاید. فرض کنید که به اقیانوس بروید و دلو و سطل خود را از آب آن پر کنید، هیچ تفاوتی برای آن مخزن لایتنای نخواهد کرد حتی اگر خروارها از آن بردارید باز هم از آن نخواهید کاست.

این مثال برای اقیانوس فکر آدمی نیز مصداق پیدا می‌کند. هر قدر آن را به کار گیرید از ظرفیت آن کم نخواهید کرد و چه بسا بر قدرت و توان و ظرفیت آن نیز خواهید افزود. همان‌گونه که در پشت هر ماده‌ای که در اختیار دارید، خواه کوچک و یا بزرگ - فکری قرار داشته تا توانسته آن را به تصرف و مالکیت شما درآورد. با این فکر است که می‌توانید هر مانعی

فکر خلاقه خویش محروم شود و یا در برابر مشکلات زندگی دچار شکست گردد.

بار دیگر تکرار می‌کنیم که مخزن و انبار ذهن و ضمیر نامتناهی است و هرچه بخواهیم در اختیارمان قرار می‌دهد. سرمایه واقعی شخص در شناخت خویش است و تشخیص منبع بیکران نیروهایی که در باطن داند، کافی است تا افکار مثبت را به سر راه دهیم تا متوجه شویم که چگونه از هر سو مشتاقان و علاقه‌مندان به سراغمان می‌آیند و با پیشنهادهای جالب خود ما را به خواست‌هایمان می‌رسانند.

خداوند تمام ثروتهای دنیا را در اختیار ما نهاده است: یعنی نیروی بیکرانی که به ما شادمانی و شور و نشاط می‌بخشد و ایده‌هایی شامل موفقیت و شکر فائی و روتق و بالندگی و بهبود و پیشرفت به ضمیر باطن می‌دهد تا در تمام زمینه‌ها بتوانیم از خلاقیت خود بهره بگیریم و مشکلات خویش را حل کنیم و بر اساس اعتقادی که به «او» داریم به پیش برویم و از موانع و سختیها هراسی به دل راه ندهیم که گفته‌اند «اگر فکر آماده باشد، همه چیز آماده خواهد بود».

نامه‌ای از بازرگانی دریافت داشتم که در آن شرح می‌داد که چگونه در گذشته به اصول و مبانی درست اندیشیدن بی‌توجه بوده و فقر را فخر می‌شمرده و همین خرافه زندگی را بر او تیره و تار ساخته و ضمیر باطنش را از این پندارها آکنده کرده و رفاه و آرامش را از وی سلب نموده بود. تا آنکه یک روز که به برنامه صبحگاهی من در رادیو گوش می‌داد، تحت تأثیر قرار گرفته و به اجرای تمرین‌هایی که داده بودم پرداخته و نوشته بود از آن پس روزی چند بار این گفته‌ها را تکرار می‌کردم «درایت و قدرت پروردگار و انرژیهای خلاقه در درون من گسترده و بالنده شده، گوئی شاخه درختی است که رو به رشد نهاده. من با خدای یگانه هستم، و وارث

را از پیش پای بردارید و به آرزویی که در سر می‌پرورید برسید.

نگاهی به دور و برتان بینکنید تا دریابید که چگونه غرق نعمت هستید و خود از آن غافل. کافی است نیروی تفکر را به کار گیرید و دست دراز کنید تا با تجربه‌ای که پیدا می‌کنید موانع را از پیش پای بردارید و رویاهایتان را تحقق بخشید.

این خدای آسمانهاست که آفریده خود را شاد و خوشبخت و مرفه و آرام و معتدل می‌خواهد و همه ثروتها و نعمتهای خود را در دسترس او می‌نهد تا زندگی را با شیرینی و آرامش سپری کند و از فقر و نکبت و تنگدستی بدور باشد.

به قدر کافی برای همه هست

از هم اکنون این ایده را عمیقاً باور داشته باشید که نیروی خلاقه درون شما «نامحدود و بی‌انتهاست». بنابراین دلیلی ندارد که به محدود ساختن گستره این نیرو بیندیشید و در نتیجه از خلاقیت آن بکاهید. شما خود دارید از مخزن و انباری برداشت می‌کنید که آن را حد و حدود و نهایی نیست. پس چرا خود را گرفتار کمبود و تنگنا می‌سازید و از بابت مضیقه‌ای که در آینده ممکن است دچار آن شوید وحشت زده و هراسان می‌گردید. حال دیگر این نکته را باید دریافته باشید که مخزن اندیشه را نهایی نیست و هر چه بخواهید از آن برداشت خواهید کرد. پس غم امروز و فردا را نخورید و به خود و فکر خود اطمینان داشته باشید که بر هر دشواری و ناملائمی پیروز خواهید شد. اندوه‌گران آدمیان این نباید باشد که چرا ثروتهای دیگران را از آن خود نمی‌سازند و چرا تمام گنجینه‌های دنیا را تصاحب نمی‌کنند و چرا بزرگترین ثروتمند جهان نمی‌شوند. هم و غم یک متفکر واقعی باید این باشد که نکند از بکارگیری

قانعش نمودم که احساس توانگری و غنی بودن را در ذهن خود پرورش بدهد و ایده فقر و نکبت را از ضمیرش پاک کند. برای این کار هر شب که به‌بستر می‌رود تنها این اندیشه را به‌سر راه دهد که پسرش وارد دانشگاه شده و مشغول تحصیل گشته و در نامه‌ای که فرستاده از موفقیت‌ها و پیشرفت‌هایش نوشته و از او به‌خاطر این کار مهمی که انجام داده و او را روانه دانشگاه کرده تشکر کرده است.

علاوه بر آن زیر لب هم زمزمه کند: «خداوند منبع لایزال و بیکران ثروت‌هاست و هموست که هر نیاز مرا برطرف می‌کند و هر زمان که او را بطلبم به‌باریم می‌شابد».

در طول روز نیز هر بار که افکار مایوس‌کننده به‌سرش راه یافتند و او را از تفکر مثبت باز داشتند به‌آنها مجال جولان ندهد. این افکار سیاه و مودی را از ذهن بتاراند و تحت تأثیر قرار نگیرد. افکاری که با این عبارات جمله خود را آغاز می‌کنند «من که دیگر پولی در بساط ندارم و حتی نمی‌توانم پول آب و برق خانه را بدهم. و بکلی ورشکست شده‌ام و جز اینها...» جای آنها را با این سخنان پر کند «خداوند مرا تنها نمی‌گذارد و احتیاجاتم را تأمین می‌کند. او خودش وسیله‌ساز است».

روزهای اول چنانکه خود می‌گفت، گاه ناچار می‌شد ساعتی سی تا چهل بار در مقابل تهاجم افکار منفی بایستد و مقاومت کند و با تکرار گفته‌های مثبت آنها را تارومار سازد. دیری نپایید که اعجازی که انتظارش را می‌کشید سر زده از راه رسید در بخت آزمائی برنده گشته و پول کلانی نصیبش شد. آنگاه دریافت که اگر به‌نیروی ضمیر باطن خود اعتماد کند مسأله‌ای به‌نام فقر در زندگی وجود نخواهد داشت.

مدتهاست که فرزندش در دانشگاهی معتبر به‌تحصیل اشتغال دارد، نه پسر مایوس و ناامید است و نه پدر، دغدغه بی‌پولی و بینوایی را دارد.

حقوق و امتیازات و ثروت‌های الهی می‌باشم. فکرم را متوجه خداوند می‌کنم و با این نیروی لایزال یکی می‌شوم. اکنون اطمینان دارم که الطاف آسمانی شامل حالم خواهد شد و مرا مشمول عنایات خود خواهد کرد و از هوش و شعور و دانائی و قدرت او بهره‌خواهم برد. و این هوش بیکران، راهنمای من در تمام زمینه‌ها خواهد بود و مرا از رفاه و آسایش و مکنث و ثروت بهره‌مند خواهد ساخت و پیروزی و موفقیت از آن من خواهد شد».

این دعایی است مؤثر که می‌تواند ثمربخش هم باشد و او روزی سه چهار مرتبه این جملات را با اعتقاد کامل ادا می‌کرد و نتیجه آن شد که بعد از مدتی کوتاه توانست چند باب مغازه دیگر دایر کند و رونقی به‌کسب و کار خویش بدهد و حتی شمار کارمندان و فروشندگان خود را به ۲۵ نفر برساند.

این معجزه را می‌توان بازسازی افکار و اندیشه‌ها دانست نه چیزی دیگر.

پسر جوانی که فقط شانزده سال داشت به‌دیدنم آمد تا از پدرش گلایه کند که مایل نیست و اجازه نمی‌دهد که او به‌تحصیلاتش ادامه دهد و به‌دانشگاه برود. پدرم می‌گوید که از لحاظ مالی توان پرداخت شهریه و هزینه‌های سنگین دانشگاهی را ندارد و حتی نمی‌تواند قسط‌های خانه‌اش را پرداخت کند چه رسد به‌مخارج دانشگاهی.

حال دیگر می‌توانید علت فقر و تنگدستی پدر آن جوان را دریابید. او همیشه و در تمام طول عمر با فکر شکست و ننداری و مضیقه مالی زندگی کرده و طبعاً ضمیر باطن او به‌خواست‌هایش پاسخ لازم را داده بود، زیرا همان‌گونه که گفتیم اگر به‌شکست و بیچارگی بیندیشیم همان نصیبمان خواهد شد.

پدرش را خواستم و مدتی با او درباره مشکلاتش صحبت کردم و

از دست داده بودند تشریح کرده‌ام و عجب آنکه به ندرت دیده‌ام کسی را که این دستور را به کار بسته و ثمره‌ای از آن نبرده باشد.

با مشکلات مالی خود چگونه برخورد کنیم؟

نخستین اصل توانگری شناخت بر این نکته است که فکر تنها منبع ناپیدایی است که می‌تواند ما را به سرچشمه منابع مادی و هویدا و آشکار رهنمون شود و به عبارت بهتر از انبار و مخزن بیکران درون ثروتی را که خواهان آنیم در اختیارمان قرار دهد.

این را باید بدانیم که هر شکل و هر فرایندی که در این گیتی و در گردش کائنات می‌بینیم، جلوه‌ای است آشکار و ظاهر از هوش بیکران و ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که اندیشه بر آن حاکم است و طبیعتاً اگر می‌خواهیم توانگرو ثروتمند شویم و مشکلات مالی خود را حل کنیم گزیری جز این نخواهیم داشت که تمام افکار خود را متوجه موفقیت و رفاه و مکننت و آرامش سازیم. از یاد نبریم که هر فکری به سر راه می‌دهیم، نتیجه آن را شاهد خواهیم بود.

خالق متفکری که بر آن شد تا درخت کاجی در خاک بنشانند هرگز در این اندیشه نبود که یک شبه به خواست خود جامه عمل بپوشاند، بلکه شروع کرد به گردآوردن عواملی که رشد و نمو نهال را باعث می‌شد و کار را از نشانیدن دانه در زمین آغاز نمود.

بر همین قیاس است قالب ذهنی و فکری شخص در هنگام مقابله با هر نوع مشکل مالی، نخست باید این موضوع را تشخیص داد که هر انسانی می‌تواند یک متفکر و اندیشمند باشد و بنابراین شما هم قادرید ایده‌ها و تصویرها و طرحهایی را در ذهن به وجود آورید و به ابداع و ابتکار و اختراع دست یازید و این را نیز بدانید که تمام مصنوعات بشر نخست

فرمول سحرآمیز

یک دکتر داروساز برایم گفت که با کار در یک پینه دوزی موفق شده بود پولی پس‌انداز کند و ادامه تحصیل بدهد و وارد دانشگاه بشود. سپس با کار در یک داروخانه درآمدی کسب کند و تجربه به دست آورد. حتی همسری اختیار کرد و با قرض و قوله یک داروخانه خرید و بهتر است بگویم که این پول را از پدر زنش وام گرفت. ولی این مرد بی‌آنکه متوجه مشکلات دامادش باشد، مرتباً به او فشار می‌آورد و پول خود را مطالبه می‌کرد. مرد جوان که مستأصل شده بود و راهی برای پرداخت دیون خود نمی‌شناخت، بارها تصمیم به فروش داروخانه خود نمود که تازه روتق هم گرفته بود. تا آنکه یک روز برحسب تصادف به تالاری آمد که من در آنجا سخنرانی داشتم و جمله‌ای را که درباره رویارویی با مشکلات مالی گفته بودم یادداشت نمود: «اگر صورت حساسی برایتان رسیده، از دیدن رقم آن جان نخورید و هراسان نشوید و فقط به خود بگویید «خدا را شکر که همین مقدار است و بیشتر از این نیست! او می‌گفت که فلسفه نهفته در این پیام فکرم را به خود مشغول داشت و باعث شد تا با چشمان بازتری به مسائل مالی نگاه کنم و همین سعه صدر مرا بر آن داشت تا بدانم که نیروی در باطن ما هست که می‌تواند زندگی را آن‌گونه که دلخواه‌مان است سامان دهد. امید به آینده موجب شد تا گشایشی در کارم پدید آید و چند تن از پزشکان بیمارار خود را به سراغم فرستادند و طولی نکشید که نه تنها تمام قرضهایم را پرداخت کردم بلکه دو دهنه مغازه دیگر هم خریدم.»

واقعیت این بود که تصویر فکری دریافت پول اگر در ضمیر باطن جای گیرد تبدیل به عنصری زنده و مادی می‌شود و سرانجام این رویا به حقیقت می‌پیوندد و آنچه نامرئی است مرئی می‌شود. این فرمول سحرآمیز را بارها برای کاسبها و سوداگران و فروشندگانی که امید خود را

پیوسته شود از سیاهی و ظلمت خارج خواهد شد.

تنها سه ماه بعد بود که طی نامه‌ای تغییرات شگرفی را که در زندگی‌اش روی داده بود تعریف کرد: «دکتر مورفی عزیز... از پیش شما که رفتم، تصمیم گرفتم به دستورهای شما عمل کنم. صبحها در مقابل آینه خانه می‌ایستادم، و با صدائی رسا و شمرده و با ایمان و احساس کامل به تقریر این جملات می‌پرداختم «توانسانی موفق و یک فروشنده و بازاریاب قابل هستی.» هر روز به مدت ده تا دوازده دقیقه این سخنان را تکرار می‌کردم و امید داشتم که بالاخره پیامهای این جملات وارد ضمیر باطنم خواهد شد. یک روز از جانب رئیس‌م از من خواسته شد تا در جمع کارکنان شرکت درباره «تجارت کار» سخنرانی کنم. من که تا آن زمان جرأت چنین کاری را در خود نمی‌یافتم، این بار بدون هراس و وحشت از جمعیت با همان لحن شمرده و آرام، به تعریف تجربه‌هایی که در این زمینه داشتم پرداختم، و به قدری سخنانم مورد توجه حضار و به خصوص روسایم قرار گرفت که روز بعد ارتقاء شغل پیدا کردم و به سرپرستی قسمت منصوب شدم و براساس پاداشی که از میزان فروش دریافت کردم درآمدم به بالای ۱۰۰۰۰ دلار سالیانه افزایش پیدا کرد. حال می‌دانم که چرا فکر و مغز، منبع ثروت و دارائیهای جهان است.

چرا به هیچ جا نمی‌رسید؟

چندی پیش کارمندی به‌زردم آمد و باب شکایت را گشود «من با آنکه خیلی کار می‌کنم و زحمت می‌کشم و ساعت‌های زیادی را در شرکت می‌گذرانم و هر شب هم دعا می‌خوانم و می‌گویم «خداوند یارو یاور من است و بالاخره موفق می‌شوم.» ولی به هیچ جا نرسیده‌ام و نه ترفیعی داشته‌ام و نه پاداش و اضافه حقوقی.»

در ذهن او ساخته و پرداخته شدند و سپس جنبه عینی و مادی یافتند. در این جهان هیچ چیزی را نمی‌توان خلق کرد و ساخت، مگر اینکه ابتدا آن را در کارگاه مغز خویش طراحی کرده و به تصویر کشیده و سپس به ساختار و تکمیل اجرای آن رسیده باشیم.

حال که به این حقایق پی بردید، نوبت آن است تا ذهن و ضمیر خود را با این ایده‌ها اشباع سازید «من به خداوند اعتقاد دارم و یقین دارم که در بدترین شرایط به کمک من خواهد آمد و راه درست را نشانم خواهد داد. نعمت‌ها و ثروت‌های آسمانی آزادانه در زندگی من جریان خواهد داشت و من با سپردن این ایده به ذهن، از آن بهره‌مند خواهم شد.» این حقایق را اگر با خلوص و اعتقاد به زبان آورید و بدان ایمان داشته باشید دیگر نه هراسی از نوسانات بازار و تورم و کساد می‌خواهید داشت و نه وضع بد اقتصادی تأثیری در کسب و کارتان خواهد نمود.

چندی قبل یک بازاریاب به‌مشورت آمد و تعریف کرد که با وجود داشتن زن و سه بچه، قادر به تأمین مخارج خانواده‌اش نیست و همسرش ناچار شده کاری برای خود در بیرون دست و پا کند و به این علت مسئله نگهداری کودکان با اشکال روبرو شده است.

گاهی اوقات بیان مشکلات باعث می‌شود تا پاسخ مطلوب را در آنها بیابیم. برایش تشریح کردم که علت هر مشکل را باید در طرز فکر خویش بجوید، ولی اگر بتواند تصویر فکری خود را براساس نظم و قانون ابدی و ازلی گیتی ترسیم کند باید مطمئن باشد که مشکلاتش به سرعت حل خواهد شد. چاره کار در این است که ابتدا هر ایده و پنداری که درباره فقر و شکست و بینوائی و یأس و نومیدی دارد از پهنه ذهن و ضمیر خارج کند و هرگز از یاد نبرد که خود او جزئی از عقل و خرد جهانی است و اگر با آن

را می‌توان عامل ثبات و استحکام تندرستی و بهداشت ملتها دانست به شرط آنکه عاقلانه و بخردانه و سازنده به‌کار گرفته شود.

زمانی می‌توان از پول به‌نحوی درست بهره‌گرفت که در فکر خود آن را طرد نکنیم و برایش ارزش و احترامی خاص قائل شویم تا از پشتوانه آن برخوردار گردیم. خود را همواره مرکز توزیع پول بشماریم تا از برکات آن دیگران را هم منتفع سازیم و هم به‌صورت دروازه‌ای درآییم که پول در آن وارد می‌شود و جریان می‌یابد.

انگیزه شخصی در این مورد بر حق است و قلباً باید معتقد باشیم که حق انسان از زندگی بهره‌مند شدن از نعمتهای آن است و اصولاً امنیت خاطر و شادی حیات زمانی میسر خواهد شد که از قدرت و خرد خویش عاقلانه بهره‌گرفته و آن را مورد استفاده قرار داشته باشیم.

زندگی هنگامی به‌آدمی پاداش مناسب خواهد داد که موفقیت را به‌عنوان یک حق آسمانی پذیرفته و باور داشته باشد. کلید واقعی تأمین مالی زمانی در اختیارمان قرار می‌گیرد که در یافته باشیم که می‌توان با دیگران رفتاری انسانی و بزرگوارانه در پیش گرفت. همواره در اندیشه موفقیت‌های بزرگتر باشید تا شاهد سرور و نشاط کامل در زندگی‌تان شوید. هر پولی را که به‌دست می‌آورید با سپاس و امتنان بپذیرید و هرچه را که خرج می‌کنید با انبساط خاطر بدهید تا گردش کار مداوم از این دریافت و پرداخت داشته باشید.

این تمرین را برای تحت تأثیر قرار دادن ضمیر باطن خود انجام

دهید:

«می‌دانم که پول مظهر و نماد ثروتهای روی زمین است و ضمناً وسیله مبادله نیز هست و ساخته آفریدگار است و هرچه از اوست نیکوست و من آن را عاقلانه و سازنده و درست مصرف می‌کنم و از گردش آن در زندگی‌م

از خلال صحبت‌هایش دستگیرم شد که او ذاتاً حسود است و حتی نسبت به پیشرفت و ترقی همکارانش که بیشترشان از همکلاسیهای سابقش بودند حسادت و بخل می‌ورزید. دوستان دانشگاهی پله‌های نردبان ترقی را درنوردیده و بالا رفته بودند ولی او خود را همچنان در پای پلکان می‌انگاشت و همین بر تلخی او می‌افزود و به‌این نتیجه رسیده بود که به هیچ جایی نخواهد رسید.

منفی‌اندیشی و بدخواهی نسبت به یاران قدیمی و همکاران و بغض و عنادی که نسبت به ایشان پیدا کرده بود آرامش فکریش را سلب کرده و موفقیت و پیشرفتش را سد کرده بود و به‌همین علت ده‌های او به‌ثمر نمی‌رسید و در واقع به‌خاطر هر خواستی که دست به‌دعا برمی‌داشت خود آن را محکوم می‌کرد. درست‌ترش را بگویم او در این فرایند تنها به‌خود لطمه می‌زد و با افکار باطنی و ایده‌های درونی نوعی حالت تخریبی در ذهن خویش ایجاد می‌کرد. او در همان جمله نخست از پروردگار می‌خواست که گرهی از کارش بگشاید ولی در عبارت بعدی بخل و حسد خود را نسبت به هم‌قطاران‌ش به‌زبان می‌آورد و یا درباره ارتقاء و ترفیع آنان نظر منفی خویش را ابراز می‌کرد و به‌عبارت ساده‌تر، زبانش چیزی می‌گفت ولی در دلش چیزی دیگر بود.

به‌او تفهیم کردم که فکر انسان نوعی واسطه است به‌شرط آنکه از نوع خلاقه‌اش باشد. اگر می‌خواهد خود نیز در سعادت و ترقی و پاداش همگانش شریک شود، باید برای آنها پیشرفت و خوشبختی فزونتری تقاضا کند و از ضمیر قلب برای همگی سلامتی و شادکامی و بهروزی واقعی بخواهد تا خود نیز از آنچه برای دیگران خواسته بهره‌ای ببرد.

پول واسطه مبادلات است. حتی می‌توان آن را نماد و مظهر آزادی و آزادی و زیبایی، قدرت، ترکیه، شادی و نشاط زندگی به‌شمار آورد. پول

مالی پیدا و مرئی رهنمون می‌شود. اگر به ثروت بیندیشید همان نصیبتان خواهد شد و اگر به فقر فکر کنید جز آن نصیبی نخواهید برد.

۸- تصویر ذهن شما از ثروت نخستین علت ارتباط شما با آن خواهد بود.

۹- محکوم ساختن مکتب و تمول دیگران، لطمه زدن به خویش می‌باشد. فکر شما واسطه‌ای است خلاقه. هر چه برای دیگران بخواهید، همان نیز در خودتان تحقق خواهد یافت. انسان موجودی است متفکر و فکر عنصری است سازنده.

۱۰- زمانی از لحاظ مالی تأمین خواهید شد که به این شناخت رسیده باشید که منبع ثروت درونی شما هرگز خشک نخواهد شد پس همواره این فکر را در سر داشته باشید که باید منشأ خیر و برکت برای دیگران باشید. در آن صورت است که خداوند وسیله‌ساز خواهد شد و شما را بی‌نیاز خواهد کرد.

لذت می‌برم. خدا منبع سور و سات من است و به همین علت، چرخ زندگی هرگز نمی‌لنگد، چون رابطه‌ام با پول دوستانه است و آن را در راه خیر و خوشی به کار می‌اندازم و شاکر پروردگارم هستم.

فلاصه مطالب

- ۱- ثروت‌های دنیا در دسترس شماست. چنانکه گفته‌اند «از تو حرکت، از خدا برکت»، پس هر ثروتی را در خود بجویید.
- ۲- قدرت خلاقه انسان نامحدود و بیکران است. پس برای کسب ثروت کافی است به قدرت باطنی خویش پی ببرید.
- ۳- با خدا یکی شوید تا به منبع ناتمام ثروت‌های جهان دسترسی پیدا کنید و شاهد جاری شدن پول و فراوانی در زندگی خود شوید.
- ۴- اگر ایده‌های تنگدستی و فقر و بیچارگی و ناداری را وارد ذهن خود سازید و روز و شب به این موضوعات بیندیشید، یقیناً همان را نیز به دست خواهید آورد. از شکوه و عظمت آسمانها غافل نشوید.
- ۵- بدانید که خداوند تأمین کننده نیازهای شماست و زندگی شاهد اعجازهاست.

۶- هنگامی که صورت حسابی را دریافت کردید از رقم بالای آن شگفت زده نشوید و به خود بگویید «اگر بیش از این بود چه می‌کردم!» همین اندیشه باعث می‌شود تا ضمیر باطن درصدد یافتن راهی برای پرداخت آن برآید.

۷- افکار انسان تنها کانون قدرت نامرئی و ناپیدائی است که شما از آن اطلاع دارید و همین کانون است که سرانجام شخص را به منابع

فصل سوم

دانائی گنج است

بزرگترین مکاشفه‌ای که می‌توانید انجام دهید، آگاهی بر این موضوع است، که نیروئی بیکران و سرشار از عقل و خرد در باطن و ضمیر شما وجود دارد. نیروئی که قادر است تمام مشکلاتتان را حل کند و تمام موانعی را که بر سر راهتان پدید می‌آید از میان بردارد و شما را در اجرای وظایف حیاتی‌تان راهنمایی و حمایت نماید. انسان اصولاً برای فتح کردن و موفق بودن به دنیا آمده و به این دلیل به صفات و خصلتهائی مجهز شده که با آنها خواهد توانست حاکم و فرمانروای سرنوشت و تقدیر خود و ناخدای کشتی هستی خویش گردد.

حال اگر از قدرتهای روحی و باطنی خود غافل و بی‌خبر ماندید، طبیعاً زیر نفوذ حوادث و رویدادهای گوناگون قرار خواهید گرفت و آنها هستند که شما را تحت نفوذ خود قرار خواهند داد و سرنوشت‌تان را رقم خواهند زد. در آن صورت است که روحیه و شخصیت و توان خویش را دست کم خواهید گرفت و با همین طرز تفکر در برابر مشکلات و ناملايمات زندگي عقب‌نشینی خواهید کرد و تسلیم خواهید شد.

خواهی آورد.»

چند روزی برای ایراد سخنرانی به ایرلند رفته بودم. در آنجا با جوانی آشنا شدم که شب مرا به خانه اش دعوت کرد. ضمن گفتگو با وی دریافتم که چگونه با این سن و سال کم، توانسته بود مدارج ترقی را در شرکت معظمی که در آن کار می‌کرد بیاموزد و رقیبان را کنار بزند و در رده هیأت مدیره قرار گیرد. «می‌گفت هر شب که به بستر می‌رفتم با اعتقاد کامل به خود می‌گفتم بالاخره از بازار یاب ساده به صورت سرپرست گروه ترفیع مقام پیدا خواهم کرد و پاداش کلانی خواهم گرفت.» تا آنکه یک روز مدیر شرکت مرا به دفترش احضار کرد و مراتب رضایت خود را از طرز کارم اظهار داشت و سپس در تالار شرکت در حضور کارکنان یک ساعت طلا به من هدیه کرد و علاوه بر آن به عنوان سرپرست قسمت بازاریابی معرفی کرد. در واقع این جوان یکی از خوانندگان علاقه‌مند کتابهایم بود و همواره در لحظات پیش از خواب خود را می‌دید که مورد استقبال همسرش قرار گرفته و او با خوشحالی فراوان سمت جدیدش را تبریک می‌گوید. از صحبت‌های او متوجه شدم که هرگز به فکرش خطور نکرده بود نسبت به همکارانش کینه و حسد داشته باشد و تنها ایده‌ای که به ذهن می‌سپرد، سرپرست بازاریابی بود ولی همین ایده به مرور زمان در اعماق ضمیر باطنش جای گرفته و به موقع واکنش مناسب و دلخواه را نشان داده بود. زیرا همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم ضمیر باطن می‌داند چگونه ما را به آرزوهایمان برساند و آنچه را در ذهن تصور کرده‌ایم برایمان محقق گرداند.

با دانش، درهای بسته گشوده می‌شود

به‌هنگام بازدید از پرستشگاه آپولو در یونان، ناگهان نگاهم به دختر

به عبارت بهتر به علت عدم آگاهی و نداشتن شناخت لازم، برای حوادث و جزر و مدهای زندگی ارزشی بیش از حد قائل خواهید شد و لاجرم با کم بها دادن به نیروی درونی خود موجب آن می‌شوید تا از رسیدن به قله‌های شادمانی و نشاط و تندرستی و اعتدال و آزادگی و خوش بودن و شاد زیستن باز بمانید.

چندی قبل با یک گروه از جهانگردان به تماشای معبد «دلفی» در آتن رفته بودم با راهنمایی تور که بانوئی جوان بود و سه زبان فرانسه و انگلیسی و آلمانی را به‌روانی صحبت می‌کرد گفتگوی جالبی داشتم. با خوشحالی اظهار می‌کرد که پیشنهاد خوبی توسط یکی از توریستهای همین گروه به او داده شده که آرزوی درویشی را برآورده می‌سازد.

آن مرد که تحت تأثیر معلومات و همچنین قدرت بیان وی قرار گرفته بود از او خواسته بود که سرپرستی کاروانهای آژانس مسافرتی او را در پاریس و برلین به عهده بگیرد و ضمناً در فرصتهایی که به‌مأموریت نمی‌رود می‌تواند در خانه او در نیویورک اقامت کند و هیچ وجهی نپردازد. بابت این شغل مبلغی حدود ۵۰۰ دلار به‌وی پرداخت می‌کرد در حالی که دستمزد راهنمای تور به‌زحمت به‌ماهه ۹۰ دلار می‌رسید. چنانکه خود می‌گفت هنوز هم نمی‌توانست این پیشنهاد را واقعی تصور کند و آن را همچنان رویایی می‌پنداشت که سالها آن را در ذهن پرورده بود.

نکته جالب در این قضیه این بود که عادت داشت هر روز صبح که از خواب برمی‌خاست از مریم مقدس تقاضا کند گشایشی در زندگیش به‌وجود آورد تا به آن وسیله بتواند به آمریکا برود و در آنجا زندگی کند. در واقع این ایمان کور او بود که ضمیر باطنش را از این ایده سرشار ساخته و این پاسخ شگفت‌انگیز را به این گونه داده بود. که گفته‌اند «هدف و آرزوی تو هرچه می‌خواهد باشد، چه بر حق و یا ناحق، همان نتیجه را به‌دست

است. من می دانستم که اگر بر سر عقیده خود پافشاری کنم و دچار یأس و حرمان شوم، این در بسته حتماً گشوده خواهد شد. این را باید عمیقاً باور داشته باشیم که شگفتی های زندگی همواره وجود خواهد داشت و زمانی این امر امکان پذیر می گردد که یأس و نومیدی را به خود راه نداده باشیم.

قانون شگفت انگیز عشق

یک ستاره سینما در لندن به دیدنم آمد تا با خشم اظهار کند که «من واقعاً از بهتانهائی که جراید به من می زنند و ترهاتی که درباره زندگی خصوصیم می بافند ذله شده ام. برای اینکه ادعاهای آنها نه تنها با واقعیت انطباقی ندارد بلکه مرا هم از ادامه فعالیت های هنریم باز داشته است.» به او توصیه کردم که قانون عشق را در ضمیر باطن خود جای دهد تا شاهد تجلی نموده های آن در زندگی هنرش گردد. چندی بعد به من تلفن زد و اقرار کرد که همین جملات ساده او را به فکر واداشته تا نفرت و کینه و خشم و غضب خود را از بدگویان از دل بزداید و همین کار را کرده و جالب آنکه طولی نکشیده که این قانون بی بدیل ثمرات خود را به بار آورده و توانسته است بار دیگر در صحنه به هنرنمایی بپردازد و بی اعتنا به بیاوهای مغرضان زندگی هنری خود را تداوم بخشد و از شکوفائی فراوانی برخوردار شود.

او به این باور دست یافته بود که اگر عشق را از قلب خود بیرون کند زندگی در نظرش پوچ و بیهوده خواهد شد و راهی که او را به سوی مردم مربوط می کند مسدود می گردد و این امر نه تنها در حلق و خو، بلکه در حرفه و شغل و رفتار و کردار و گفتارش نیز تأثیر می گذارد. آن هنرپیشه تئاتر و سینما زمانی توانست خود را آزاد کند که از تاری که در سراچه ذهن و ضمیر تنیده بود خویشتن را رها و آزاد سازد و با همین ترفند نیز

جوانی افتاد که کتابی زیر بغلش داشت. کتابی که برایم آشنا بود و چون دقت کردم، عنوان آن را دیدم، دریافتم که کتاب «قدرت فکر» است. بی تأمل خودم را معرفی کردم و طبیعی است که او مرا در لطف و محبت خود غرق کرد و چقدر از این اتفاق غیرمنتظره خوشحال شدم. (از شرح آن می گذرم) بعد از گپ و گفتگویی که داشتیم سر درد دلش باز شد و تعریف کرد که مشکلی دارد که فکرش را به خود مشغول داشته، ولی امیدوار است با راهنمایی های نوشته شده در کتاب تمام آنها حل شود و اظهار داشت که مدتهاست در آرزوی مهاجرت به آمریکا به سر می برد ولی سفارت به او اطلاع داده است که سالها باید صبر کند چون در لیست انتظار قرار دارد و تا نوبت به او برسد چند سالی باید منتظر بماند. می گفت «من تمام قوت و فنهای کتاب را به کار زده ام و تمام تمرینها را انجام داده ام و به هرچه می خواستم رسیده ام، سوای این آخری که رفتن به آمریکا است ولی واقعاً عقیده دارم که ضمیر باطن و هوش بیکران عاقبت درهای بسته را به رویم می گشاید گرچه از زمان آن خبر ندارم.»

مشکل او را برای یک بانوی وکیل دعاوی که از شاگردان مکتب من در نیویورک بود نوشتم و برایش شرح دادم که این دختر خواهری در آن شهر دارد که از سالهای پیش مقیم است و از لحاظ مالی هم مشکلی ندارند ولی خواهر او بیمار است و نیاز به سرپرستی خواهرش که در یونان زندگی می کند دارد. ترتیب کار را بدهید تا بتواند هرچه زودتر امکان مسافرت و مهاجرت را پیدا کند. پاسخ مثبت بود و طولی نکشید که آن دختر یونانی توانست به آرزویش برسد و بار دیگر شاهد برآورده شدن روایاتی که در سر می پرورد بشود و قدرت ضمیر باطن را تجربه کند.

آن دختر می گفت که هنگامی که شما خود را معرفی کردید، فهمیدم که ضمیر باطن کار خود را کرده و واسطه مورد نیازم را برایم فرستاده

می‌گیرند که به‌نابودیشان ختم می‌شود. مگر نه اینکه بعضیها در آشامیدن الکل و یا بلعیدن قرصهای خواب و یا استعمال مواد مخدر، چنان افراط می‌کنند که کارشان از بیمارستان به گورستان می‌کشد. تازه در آنجا بود که آن مربی متوجه شد این دختر چه بلایی به سر خود و او آورده و حال، او دارد به‌خاطر خطای وی خودش را مجازات می‌کند. در صورتی که باید او را به‌خدا بسپارد تا بتواند خودش را رها و آزاد سازد.

در ضمن به‌این نکته نیز اشاره کردم که این دنیا مکان گذر است و از زمانی که پای به این جهان نهادیم، دوروبرمان را عزیزانی احاطه کرده بودند که بیشترشان از میان رفته‌اند و تنها خاطره‌شان برایمان به‌جا مانده است. سرانجام زمانی نیز می‌رسد که خود ما ناگزیر از رفتن خواهیم بود و این یک قانون آسمانی است که سیطره خود را از بدو آفرینش بر آدمیان اعمال کرده است و جای گفتگویی نیست. پس این ما هستیم که باید به‌ندای قلبی خود گوش فرا دهیم و بدانیم که زمان رفتن به‌دست‌قادر متعال است و چنانکه گفته‌اند «عمر دست خداوند است.»

ما باید درگذشتگان خود را به «او» بسپاریم، تا آنها را مشمول رحمت خود گرداند و بدانیم که سفر اینان به‌سوی پروردگاری بوده که از الطاف خود بهره‌مندشان می‌سازد.

با این سخنان از تاریکی به‌درآمد و پرتو روشن عشق را آشکارا در نگاه او دیدم و در اینجا بود که نفس راحتی کشید و گفت «باری از دوشم برداشته شد. حالا احساس می‌کنم چقدر آزاد و رها شده‌ام. معنای عشق و مفهوم آزادی همین است.»

در خلال بازدید از معبد «آسکلای پیوس» نزدیک کورنت یونان، راهنمای تور با حرارت تمام درباره این موضوع داد سخن داده بود که چگونه یونانیان باستان با ایمان کوری که به‌خاصیت شفابخشی این معبد

توانست شایعاتی را که درباره‌اش به‌راه انداخته بودند از بین ببرد و همان‌گونه که خود می‌گفت «این کار فقط با قانون ابدی عشق میسر بود و بس.»

«روزی در مونیخ یک مربی اسکی به‌دیدنم آمد تا مشکل زندگی خود را در میان گذارد. او می‌گفت که دو سال قبل، هنگامی که با یک دسته اسکی باز در کوه‌های آلپ مشغول ورزش بود، دختری که نامزدش هم بود، ناگهان بر اثر بی‌احتیاطی و یا بر حسب تصادف زیر برف‌ها فرو رفت و موقعی که او را پیدا کردند کار از کار گذشته بود. می‌گفت کارم به‌دادگاه کشید و در دو محاکمه‌ای که صورت گرفت به‌رغم ناراحتی و عذایی که می‌کشیدم محکوم شدم. گرچه در دادگاه آخر تبرئه گشتم ولی تا این لحظه از عذاب وجدان خلاصی نداشته‌ام و پشیمانی راحتم نمی‌گذارد. قبول دارم که قصور کرده‌ام اما بدتر از آن، حمله‌هایی است که روزنامه‌ها می‌کنند و سرزنشهایی که از اطرافیان می‌شنوم، باید اعتراف کنم واقماً روحیه خود را از دست داده‌ام و نمی‌دانم چگونه می‌توانم با این مشکل، که شادی و نشاط زندگی را از من سلب کرده مقابله کنم.»

برای او توضیح دادم که هیچ‌کس نمی‌تواند خود را - برای خطاها و بی‌مبالاتی‌های دیگران (حتی عزیزترین کسانی) مسئول و مقصر بشمارد. اسکی باز و کوه‌نوردی که بدون توجه به‌دستورهای مربی به‌راه خود می‌رود، عاقبت گرفتار بهمن می‌شود و یا در حفرة و گودال سقوط می‌کند و سرانجام جان خود را از دست می‌دهد و به‌این ترتیب سزای نافرمانی خویش را می‌گیرد. خواه نامزد شما باشد و یا هر فرد دیگر. همچنین برایش تشریح کردم که شماری از مردم در ته قلب خود آرزوی مرگ می‌کنند و نسبت به‌آن عقده‌ای ناگشوده دارند و ناخودآگاه راهی در پیش

داشتند بیماران صعب‌العلاج خود را از گوشه و کنار سرزمین به‌این پرستشگاه می‌آوردند تا شفا پیدا کنند. اسنادی که به‌جای مانده نشان دهنده این امر است که راهبان این صومعه ابتدا دارویی به‌این بیماران می‌دادند و سپس آنان را به‌نوعی حالت هیپنوتیزم و خلسه فرو می‌بردند و آنگاه به‌ایشان تلقین می‌کردند که رب‌النوع پرستشگاه در جسم‌شان حلول خواهد کرد و در پی آن درمان خواهند شد (بر طبق قراین موجود شمار زیادی از این بیماران به‌این ترفند معالجه شده بودند).

در بحث و گفتگویی که با این بانوی راهنمای تور داشتم دریافتیم که خود او نیز تا حدودی از تکنیکهای روحی و به‌خصوص نیروی ضمیر باطن آگاهی دارد و در این باره می‌گفت «آقای دکتر مورفی، من هم این موضوع را قبول دارم که این افراد با ایمانی که به‌قدرت معجزه‌اسای رب‌النوع داشتند به‌خواب هیپنوتیک می‌رفتند و مطمئن بودند که بعد از بیدار شدن شفای کامل پیدا خواهند کرد و طبیعی است که برحسب ایمان و اعتقادشان بهره می‌بردند. در واقع این ایمان و باور قلبی ایشان بود که ضمیر باطنشان را تحت تأثیر قرار می‌داد و با توسل به‌الله معبد و واسطگی او شفای خود را به‌دست می‌آوردند.»

او همچنین فاش کرد که از پدری آمریکایی و مادری یونانی می‌باشد و دوران کودکی را در حومه آتن در فقر و فلاکت سپری کرده است. به‌طوری که گاهی اوقات والدینش توان خرید لباس مدرسه‌اش را هم نداشتند. ولی او همیشه از خدای خود می‌خواست که شرایطی به‌وجود آورد تا بتواند از این وضع نجات پیدا کند.

چنانکه خود می‌گفت سرانجام دعاهايش مستجاب شد و برحسب اتفاق، فرصتی پیش آمد تا توانست به‌صورت معلم زبان یونانی به‌خانه امریکائیه‌های ثروتمند و سرشناس مقیم یونان راهی پیدا کند و پول و پله‌ای

به‌هم بزنند. تا آنکه مادر یکی از همین کودکانی که به‌آنها درس می‌داد از او خوشش آمد و او را در تابستان با خود به‌آمریکا برد و علاوه بر آن با او به‌بسیاری از کشورهای دیگر نیز سفر کرد.

این بانوی راهنمای تور، با آنکه اکنون از حیث مالی نیازی ندارد ولی این شغل را دوست دارد. به‌خصوص آنکه از فرصتی که برایش پیش آمده می‌تواند برای خارجیان و جهانگردانی که به‌دیدار کشورش می‌آیند تاریخ سرزمین باستانی میهنش را شرح دهد و از برجها و باروها و معابد و سنگ نبشته‌های آن بگوید و از این کار احساس غرور نماید. او این نکته را دریافتی که ایده‌ها و افکاری که به‌سر راه می‌دهد سرنوشتش را نیز رقم می‌زند و همین‌هاست که خوشبختی و شوربختی به‌همراه می‌آورند. او می‌گوید:

«هرگز به‌خود نگویید «آه کاشکی این طور می‌شدا» بلکه بهتر است بگویید «من این فکر را می‌پسندم. و مطمئنم که به‌موقع شاهد تحقق آن در زندگی خواهیم شد.»

روشنایی بر تاریکی غبه می‌کند

روزی با یک راهب اعظم در یونان صحبتی داشتم. او به‌این گفته انجیل اشاره می‌کرد «او که در درون توست بسی بزرگتر از آنچه در بیرون است می‌باشد.» و اضافه می‌کرد مقصود آن است که عقل و درایت «او» است که در درون ماست و همین امر به‌ما قدرت و اعتماد می‌بخشد. وقتی که برای حل مشکلی کمک می‌طلبیم، پرتوی از نورگوئی درونمان را روشن می‌کند و انگاری از میان این نور، ظلماتی که ما را احاطه کرده بود پراکنده می‌شود.

در واقع این راهب اعظم به‌راز جاودانی هستی و منبع ثروت‌های

به این رهبر درونی اعتماد کنید تا شاهد معجزاتی در زندگی خود باشید.

۵- به ارزیابی کامل خود پردازید. برداشتی که به این ترتیب پیدا خواهید کرد موجب می شود تا درهای نعمت و برکت و رفاه و پیشرفت به رویتان بازگردد.

۶- شما مسئول اعمال دیگران نیستید و تنها عشق و محبت را به دیگران می بخشید و همین فکر، شما را آزادی می بخشد و از هر ایده جرم و گناه مبرا و آزاد می سازد.

۷- هر ایده ای را که در پی خواست تان وارد ضمیر می شود بپذیرید و یقین داشته باشید که همین ایده باعث ترقی و اسباب توانگری شما خواهد شد.

۸- در هنگام حادثه و بلا و یا بروز معضل و مساله ای سخت، این نکته را از یاد نبرید که «نیروی باطنی شما مقتدرتر از نامایمات بیرونی است. با اعتقاد به این امر، قادر به حل مشکل خود خواهید شد و ظلمات درونی را با این نور از بین خواهید برد. بگذارید تا نور بیکران سراچه درون شما را روشنی بخشد و سایه های غم و اندوه و شک و یأس از وجودتان محو و نابود شود.

زندگی دست یافته بود. می گفت «حقیقت آن چیزی نیست که ما به چشم می بینیم، بلکه افکار و احساسات و تخیلات و باورهای ماست که دنیای درونی ما را تشکیل می دهد، سخنانش به این اصل مهم اشاره داشت که صانع عالم بزرگتر از مخلوق خویش است. و متفکر بزرگتر از فکر خود و هنرمند بزرگتر از هنر خویش. پس برای خس و خاشاکی که بیرون از وجود است نباید ارزش قائل شد و فقط قدرت خلاقه درون خود را که فکر و اندیشه و احساس است، مهم باید شمرد. این احساس و اندیشه هاست که سرنوشت مان را رقم می زند نه چیزی دیگر.»

خلاصه مطالب

نکاتی که باید به خاطر بسپارید

- ۱- شما از لحاظ روحی برای مقابله با مشکلات و دشواریهای زندگی مجهز شده اید.
- ۲- دانش و آگاهی می تواند منافع و مزایای زیادی برایتان داشته باشد. مثلاً دانستن یک زبان خارجی می تواند شما را به ثروت برساند و به سفر برد تا شاهد ماجراهای هیجان انگیز و شیرینی بشوید.
- ۳- بینش و یا بهتر بگوییم ارزشی که برای خود قائل می شوید، ضمیر باطنتان را فعال می سازد و بر آن می دارد تا خود را همان گونه که تصور می کنید بدانید. این قانون ضمیر باطن است.
- ۴- دانائی درهای بسته را می گشاید. وقتی که شخصی می گوید «هیچ راهی وجود ندارد» عقل بیکران درون به او نهیب می زند ... من در مقابل تو دری را می گشایم که هیچ کسی قادر به بستن آن نیست ...

فصل چهارم

مشکل گشای خویش باشید

در گشت و گذاری که از جزایر زیبای یونان داشتم، با شماری از تاجران و توانگران سرزمینهای مختلف جهان آشنا شدم و شگفت آنکه اغلب آنان از اصول روح شناخت کافی داشتند و می دانستند که چگونه با به کارگیری قوانین فکر و ضمیر باطن توانسته اند به راز توانگری پی ببرند و مشکلات و موانع پولدار شدن را از سر راه بردارند و جالب این بود که می گفتند:

«ما خداوند را شریک خود می شماریم و در کسب و کار خود از او راهنمایی می خواهیم و از او می طلبیم که مردان و زنان درستکار را با ما شریک و همکار سازد و در امر توزیع و فروش و خرید و خلاصه تولید کالا یار و مددکار ما گرداند تا گرفتار ورشکستگی و زیان نشویم. اگر موفقیتی داشته ایم، به خاطر لطف و عنایت «او» بوده است که ما را به این مرتبت رسانده است.»

بسیاری از این افراد مشاغل حساسی داشتند و در بین ایشان مهندسان و آرشیتکتها و صاحبان صنایع و مدیران معادن و مقامات

در نزدیکی های آتن با یک نویسنده اهل آفریقای جنوبی آشنا شدم که به نکته های جالبی اشاره می کرد.

او می گفت که کار نوشتن را بسیار دوست دارد ولی سالها پیش هر کتاب و مقاله ای را که می نوشت و به ناشران می سپرد، مورد پسند ایشان واقع نمی شد و با یک مهر «جالب و قابل چاپ نیست» آن را مسترد می داشتند، تا آنکه کتابی به دستش افتاد که درباره موضوعات روحی و قدرت فکر و ضمیر باطن نگاشته شده بود و همین موجب تحول و دگرگونی عمیقی در بینش و افکار وی شد.

آنگاه بر اساس دستورالعملهای کتاب شروع به بهره برداری از نیروی تخیل خویش نمود و این بار به تفکر درباره قهرمانها و شخصیت های داستانهای خود پرداخت و موقعیت ها و وضعیت اجتماعی آنها را بر پایه قوانین روحی تجزیه و تحلیل کرد و توطئه ها و گره های داستان را به دقت و بر اساس حقایق تنظیم و طرح ریزی کرد و صبحها و شبها به مدت نیم ساعت به تقریر این سخنان پرداخت «دانایی خداوند از طریق من به نوشتن این داستان می پردازد. هوش من روشنی می گیرد و کتابی می نویسم که به شکوفائی بشر می انجامد و برای خودم نعمت و برکت به همراه می آورد.»

باور کنید که هر صبح که از خواب بیدار می شوم، احساس می کنم که متن کتاب در درون من نوشته شده و شعور بیدارم طرحها را از درون به بیرون سرریز می کند و من فقط به نگارش مشغول می شوم.

«از آن پس تمامی آثار و نوشته هایم مورد قبول واقع شده و از آن استقبال گشته است. زیرا من به منبع غنی و بارور درون خود دست یافته ام و راه درست نوشتن را برگزیده ام و توانسته ام روح بشری را از نوک قلم جاری کنم و بدان عزت بیخشم.»

اجرائی بودند که خداوند را در تمام مراحل زندگی به صورت رهبر و راهنما و مشاور مؤتمن خود می دانستند و به این موضوع مؤمن و معتقد بودند و در تمام احوال او را از نظر دور نمی داشتند.

برخلاف این افراد، جماعتی نیز خدا را فقط در پشت جعبه آینه قرار می دهند تا او را در عزا و عروسی و سوگواری و یا در مناسبت های مختلف بیرون بیاورند تا کارشان را راه بیندازند. حال آنکه پروردگار آفریننده و صانع است که زندگی و حضور او فقط در آسمانها نیست بلکه هم او بود که انسان را آفرید و اصل قدرت و دانایی و خرد است و او بود که به آدمی حیات بخشید و قلبش را به تپش درآورد و تمام اعضای حیاتی بدن او را ساخت و پرداخت، و حتی زمانی که مخلوق او در خواب نیاز بود به مراقبت از وی پرداخت. در اینجا است که می توان به قدرت و خرد درون خود پی برد و از آن مهمتر به انکار آن برنخاست و آن را دست کم نگرفت. خداوند اسمی است که می توانید بر هوش و ذکاوت خود بگذارید و چه بخواهید و چه نخواهید می توانید از صفات و خصایل نیکوی آن استفاده نمایید و از آنها بهره برداری کنید. حتی اگر همین لحظه انگشت خود را هم بلند کنید، نشانه ای از قدرت پروردگار است که شما را قادر به این کار ساخته است. اگر به حل مشکل و مسأله ای پرداختید یقین بدانید که این هوش خلاقه درون شما بوده که از عهده این مسأله برآمده. اگر دست خود را می برید، در دم نیروی شفا بخش وجودتان دست به کار می شود تا محل جراحت را ترمیم کند و با ایجاد سلولهای جدید آن را التیام بخشد. هنگامی که عشق خود را نثار کودک خویش می سازید، گوشه ای و جزئی از عشق او را به کار می گیرید. زمانی که در آرامش و آسودگی به سر می برید، لطف و صفای او را تجربه می کنید. پس با خدا باشید تا نعمتها و برکات او شما را در خود بگیرد و غنی و بی نیاز سازد.

و توانستم وارد دانشگاه شوم و حالا در سال سوم هستم و دو سال دیگر درسم تمام می‌شود و از این فرصت برای معرفی و شناساندن آثار باستانی به جهانگردان استفاده می‌کنم و خرج تحصیلم را در می‌آورم و مشکلی هم ندارم. در واقع اعتماد به نفس او بود که درهای بسته را در برابرش گشود و همین نیرو او را بر آن داشت تا به آرزویش برسد و همین بینش سبب شد تا خواست وی به صورت پول و عشق و علاقه به کار و شور و هیجان و نشاط و پشتکار درآید. در حقیقت ایده باستان شناس شدن چنان در او قوت گرفته بود که ضمیر باطنش را تحت تأثیر قرار داد و دانائی و قدرت آن نظم آسمانی را در آن به جریان درآورد و رویایش به واقعیت پیوست.

نبوغ را در خود بجوید

در همان سفر با یک بازرگان ثروتمند اهل افریقای جنوبی آشنا شدم که داستان زندگی‌اش را به این گونه تعریف کرد «بی خجالت می‌گویم که تا چند سال قبل بارها دچار ورشکستگی شده بودم. عاشق این بودم که ساده‌لوحانه به حرفها و پیشنهادهای به اصطلاح کارشناسان فن گوش می‌دادم و هرچه می‌گفتند می‌پذیرفتم: اینکه چه بخرم و چه بفروشم و چگونه وارد بازار بشوم. نتیجه آنکه چهار بار گرفتار افلاس شدم و باز از نو شروع کردم ولی همچنان نظریات آن اشخاص را قبول می‌کردم و بهتر بگویم رد نمی‌کردم. حال آنکه از نبوغ و دانشی که در خود داشتم بی‌خبر بودم و به عبارتی خودم را دست کم گرفته بودم». هم‌سرم که شاهد تلاشهای بی‌نتیجه‌ام در کسب و کار بود یک روز با من به گفتگو پرداخت و از نیروئی که در درون هر کس، از جمله من، وجود دارد سخن گفت و این عبارت را از انجیل برایم خواند و از من خواست که روزی چند بار این گفته را بخوانم و به آن عمل کنم. آن جمله چنین بود: «خداوند مرا از ثروت

او به کشف این موضوع رسیده بود که اندیشه‌اش جزئی از روح عظیم آسمانی است و زمانی که توانست فکرش را به طریق صحیح مورد بهره‌برداری قرار دهد، پاسخ مناسب آن را از اعماق روح و جان و خود دریافت کرده چنانکه در روایت آمده است «اگر دریافتید که فاقد اندیشه و درایت کافی برای حل مشکل خود هستید از او کمک بخواهید تا راهها برایتان هموار شود».

اعتماد به نفس از بزرگترین ثروتهاست

یکی از باشکوه‌ترین مناظری را که در یونان می‌توان تماشا کرد، غروب آفتاب در معبد «پوزیدون» است که پرتو دل‌انگیز خورشید چه جلوه‌هایی به این پرستشگاهی که از سنگ مرمر ساخته شده می‌بخشد. در همین مکان بود که دختر جوان راهنمای تور برایم فاش کرد که در یک خانواده فقیر به دنیا آمده ولی بعد از اتمام تحصیلات دوره ابتدائی همواره آرزو داشته که به سمت راهنمای گروه جهانگردان استخدام شود و این آرزوی او پیوسته با مخالفت پدر و مادرش روبه‌رو گشته زیرا معتقد بودند که این شغل نیاز به تحصیلات دانشگاهی دارد و آنها قادر به پرداخت مخارج سنگین آن نیستند و می‌گفتند که دانشگاه مخصوص اغنیاست و فقیران را در آن راهی نیست.

به هر تقدیر او با این بینش و فکر به دبیرستان رفت و به ادامه تحصیل پرداخت. روزی به مدیر مدرسه‌اش گفت: «من آرزو دارم باستان شناس شوم. آیا واقعاً می‌توانم به آرزویم بوسم؟» مدیر در جوابش گفت «اگر به خودت اعتماد داشته باشی و به این نکته ایمان و معتقد باشی که «من و خدا می‌توانیم کارها را درست کنیم» به آرزویت خواهی رسید. او گفت «من این ایده را در قلبم نگه داشتم و واقعاً کارها روبه‌راه شد

می‌تواند آرزوهایمان را برآورده سازد. آنگاه نقطه اتکاء خویش را نیروی درونی خود قرار دادم و دیگر توجهی به تلقینها و وقایع برونی نکردم سپس پهنه افکار را از تمام موانع و اشکالات و منفی‌بافی‌های ذهنی پاک کردم و در پی آن از قدرت خلاقه درونی یاری طلبیدم تا مطب دلخواهم را برایم فراهم سازد.

آنگاه به این تمرین ذهنی پرداختم: «خود را می‌دیدم که در مطب مجللی نشسته‌ام که دورتادورش را لوازم و قفسه‌های پزشکی گرفته و با آرامش خاطر به معاینه و معالجه بیماران مشغول هستم. یقین داشتم که به‌زودی هوش بیکران ضمیر باطن به‌خواست‌هایم پاسخ مثبت خواهد داد و نظم آسمانی در آن جریان خواهد یافت.»

یک روز که در خانه به‌استراحت پرداخته بودم زنی ناله کنان تقاضای کمک کرد شتابان خود را به‌بالین او رسانیدم و در همان معاینه اول متوجه شدم که دچار آپاندیسیت حاد شده است. فوراً ترتیب انتقال و بستری شدن او را دادم و بلافاصله عملش کردم. در پایان، آن بانوی جوان که نجات جان خود را مدیون آن پزشک جوان دانسته بود فریفته او شد و طولی نکشید که با هم ازدواج کردند و پدر آن دختر که از صاحبان صنایع بزرگ بود نه تنها یک اتومبیل آخرین مدل به‌عروس و داماد هدیه کرد بلکه مطبی هم برای پزشک جوان در بهترین نقطه شهر - با تمام لوازم خریداری نمود.

این مثال ثابت می‌کند که ما قربانی وقایعی که بیرون از زندگی ماست نیستیم مگر اینکه خود آن را خواسته و قبول کرده باشیم، بگذارید تا هوش و خرد بیکران در شما جاری شود تا شاهد بهتر شدن اوضاع مالی خود بشوید و نتایج معجزه‌آسای آن را به‌چشم ببینید. در واقع در این میان به‌تنها چیزی که نیاز دارید کشف نیروی اعجاز‌گر درون است که آن را

و مکتب خود بزرگوارانه مستفیض خواهد کرد.»

از آن پس شروع کردم به‌ایجاد دگرگونی در خویش برای مقابله با مشکلات. ضمناً به‌ارزیابی موقعیت‌ها و رویدادها و اتفاقاتی که کم و بیش در زندگی روی می‌دهد پرداختم و تازه متوجه شدم که این حوادث آن‌چنانکه آنها را بزرگ و شکست‌نیافتنی می‌انگاشتم نبودند و با بهره‌گیری از هوش و خرد و ضمیر باطن خواهم توانست بر آنها غلبه کنم و سختیها و دشواریها را از میان بردارم و تازه دریافتم که مبارزه با دشواریهای حیات تا چه اندازه مهیج و شورانگیز است و موجد اعتماد به‌نفس از دست رفته. آنگاه به‌کشف این موضوع نائل شدم که عقل و درایت و هوش و خردم از خواب‌گرانی که بدان دچار بودم و به‌صورت یک قربانی مفلوک درآمده بود به‌درآورده و مرا آماده مواجهه با دشواریهای زندگی ساخته، امروز دارای مؤسسه‌ای بزرگ و معتبر هستم که صدها کارمند و کارگر در آن کار می‌کنند و به‌سهم خود از درآمدی که کسب می‌کنم مبالغ هنگفتی به‌سازمان‌های خیریه و فرهنگی و غیره کمک می‌کنم و اعانه می‌دهم و بهتر بگویم سهمی از موفقیت خود را در اختیار دیگران قرار می‌دهم.»

پیروزی از آن شماست

در فرانکفورت آلمان پزشکی برایم حکایت می‌کرد که پس از فارغ‌التحصیلی، مطبی باز کردم در حالی که مرتباً به‌خود می‌گفتم «حالا پول خرید لوازم و اسباب مطب را از کجا می‌آوری؟» ولی از آنجا که با مطالعه کتابهای روان‌شناسی آشنایی نسبی از مباحث روحی داشتم، از این رو دریافتم که نفس خواسته‌ها و القائات منفی تأثیر مثبتی بر ذهن و ضمیرم خواهد نهاد و مرا از نیل به آرزوهایم باز خواهد داشت. من به‌این مکاشفه دست یافته بودم که تنها قدرت خلاقه، فکر و احساس است که

درباره رمز موفقیت خود چنین گفت: «من همیشه قبل از رفتن روی صحنه و نشستن پشت ساز با خدای خود، به راز و نیاز می‌پردازم و می‌گویم «ای خدایی که نغمه عشق تو توسط چنگ من به‌ترنم در می‌آید» همین کلمات ساده قوت قلب عجیبی به من می‌بخشد. در واقع من قانون زندگی را مرور می‌کنم و کارم را با عشق شروع می‌کنم و همین موضوع هرگونه ترس و تردید را از من دور می‌کند و نتیجه آن می‌شود که خود شاهد بودید. برنامه‌ای موفق با استقبال پرشور حضار و تشویق گرم اهل هنر.

خلاصه مطالب

- ۱- با خداوند شریک شوید تا نتیجه این شراکت را در زندگی مالی خود شاهد گردید.
- ۲- اگر ثروت و مال و منالی دارید، بعد از کشف این موضوع که این نیروی باطنی شما بوده که شما را به این مرتبه رسانیده در این صورت وظیفه خواهید داشت که سهمی هم از آنچه به‌دست آورده‌اید در اختیار مستمندان و نیازمندان قرار دهید.
- ۳- به‌خاطر داشته باشید که ایمان و اعتقاد و تفاهمی که درباره قوانین روح و فکر دارید شما را به ثروت و موفقیت می‌رسانند.
- ۴- نبوغ را فقط در خود بجوئید. اگر با خرد و هوش ضمیر باطن خود در ارتباط باشید، به‌سادگی شاهد شکوفایی و بالندگی خویش خواهید گشت و هوش بیکران شماست که می‌تواند تمام مشکلاتتان را حل کند و پاسخ لازم را در اختیارتان قرار دهد تا موانع را از پیش پای بردارید.

اعتماد به نفس نیز نامیده‌اند. هم اکنون میلیونها نفر در سراسر این عالم فقیر و درمانده و نادر و محروم از همه نعمتهای دنیا، عمرشان را به آخر می‌رسانند تنها به‌همین خاطر که از این نیروی عظیم درونی غافل مانده‌اند و شکست و فقر را به‌جان خریده‌اند ولی حاضر نشده‌اند که از خود کمک بگیرند و همت کنند و دست به‌زانوی خود بگذارند و از خاک برخیزند و این نیروی شگفت‌انگیز را در جهت بهبود وضع معیشت و رفاه و رونق کسب و کار خود به‌کار اندازند. از یاد نبرید که خود شما هم هر آن اراده کنید می‌توانید این قدرت بی‌بدیل را کشف کنید و شادی و خوشبختی و آرامش واقعی را تجربه نمایید.

این را هم بدانید که محل سکونت شما هیچ رابطه‌ای با خوشی و شادمانی و همچنین ثروت و موفقیت شخص ندارد بلکه این خود شما هستید که باید قلبتان را کانون خوشی و شادمانی و نیک‌بختی و پیروزی نمایید.

منش‌والای شخص است که او را به‌پیش رفتن و ترقی و می‌دارد و این خداوند است که از طریق آرزوها و خواست‌ها با ما به‌سخن می‌آید. با شور و هیجان و پشتکار، کار و تحصیل‌تان را ادامه دهید و هرگز مأیوس و نومید نشوید. کار جدیدتان را و یا شغلی را که بدان مشغولید با اعتماد کامل به‌خداوند انجام دهید تا بر موانع غلبه کنید و مشکلات را پشت سر بگذارید و به‌پیش بروید تا شاهد موفقیت‌های مالی و معنوی خود بشوید.

با خواهرم که در انگلستان زندگی می‌کند برای شنیدن موسیقی روح نوازی به‌کنسرتی رفته بودیم. نوازنده‌ای به‌زیبایی و مهارت تمام، چنگ می‌نواخت. خواهرم درباره این نوازنده هنرمند چنین اظهار نظر کرد: «این یکی از زیباترین آهنگهایی است که تا به‌حال شنیده‌ام.»

سر شام آن نوازنده چیره دست را به‌سر میزمان دعوت کردیم. او

- ۵- خلاقیت در شماسه نه در حوادث و اتفاقات بیرون.
- ۶- قانون حیات به این اصل اشاره دارد که پایان و آغاز مفهومی ندارد. هر زمان که اراده کنید می‌توانید طرحی را که در ذهن دارید با حرارت و جدیت و پشتکار شروع کنید و برحسب اعتقادی که به‌ایده‌های خود دارید موفقیت را نصیب خود سازید که توانمندی و توانگری هم از آن جمله خواهد بود.

فصل پنجم

چگونه آرزوی خود را تحقق بخشیم؟

در اعماق زمین می‌توان به ثروتهای فراوانی دست یافت. مثلاً طلا و نقره و پلاتینیوم و ارنیوم و گاز و نفت و یا جواهراتی چون الماس و فیروزه و یاقوت و زمرد و فلزات بیشمار دیگر و همچنین محصولاتی که از اینها به دست می‌آیند. با این حال همان گونه که قبلاً نیز اشاره کرده‌ایم هر ثروت و هر گنجی را که می‌خواهید می‌توانید از اعماق روح و ضمیرتان به کف آورید و آن همان هوش و خرد ذاتی ماست که ما را بر آن می‌دارد و قادر می‌سازد تا به تمام گنجهای درون و بیرون از زمین دسترسی پیدا کنیم و از آنها استفاده نماییم و به قدر کفایت و درایت و فراست خویش از آن بهره‌مند شویم.

همواره این نکته را به خاطر داشته باشیم که یکی از گرانبها ترین گنجینه‌های روزگار را در خود داریم. به عنوان مثال در اعماق وجود و روح خود به سرچشمه‌ای از عقل و خرد می‌رسیم که آن را نهایتی نیست و به قدرتی دست می‌یابیم که حدودی ندارد، تا سرانجام تمام شکوه و جلال خداوندی را در آن باز یابیم و هدایت و راهنمایی آن را مستثلت کنیم و

چگونه آرزوی خود را تحقق بخشیم؟ / ۶۳

بود که خواب را هم از چشمانم ربوده بود. شاید در بعضی موارد این سؤال برایتان پیش آمده باشد که با این مشکل زندگی چه باید کرد و چه روشی در پیش گرفت؟ پاسخ ساده است. به همین علت برای شما این نامه را نوشتم تا راهنمائیم کنید و بگویید چه کار می‌توانم بکنم؟»

برایش نوشتم که شوهرش بدون هیچ شک و تردید از لحاظ اخلاقی و روحی ضعیف و ناتوان است و دچار احساس حقارت و خودکم‌بینی. از ارتباط این مرد با این قضیه عشقی می‌توان درک کرد که او این زن جوان را که از همکاران اداره‌اش می‌باشد فریفته و او را به وعده و وعید دلخوش و امیدوار نگهداشته تا مثلاً روزی برسد که بتواند همسر قانونیش را طلاق بدهد و او را بگیرد.

در نامه اضافه کردم که: «شوهر شما احساس گناه می‌کند و از عاقبت کارش هراسان است و از این نکته هم آگاه است که با اقرار به کاری که کرده و دسته‌گلی که به آب داده چه ضربه مهلکی به شما وارد ساخته. از طرف دیگر شوهرتان بیشتر از سوی آن زن زیر فشار قرار دارد تا هرچه زودتر تکلیف وی را روشن کند. در واقع همسر شما اکنون بر سر دوراهی قرار گرفته و خودش به درستی نمی‌داند چه کار باید کند. از سوئی نمی‌تواند از آن دختر جوان دل بکند و از سوئی دیگر شما و خانواده‌اش را نمی‌خواهد از دست بدهد و در ته دل می‌خواهد با شماها بماند. چاره کار این است که با شوهرتان بنشینید و صادقانه و صریح و بدون پرده‌پوشی صحبت کنید و به او بگویید که از مشکلاتش خبر دارد. بنابراین بهتر است شهادت اخلاقی خود را از دست ندهد و از قدرت روحی خود کمک بگیرد و مرد و مردانه قدم به میدان گذارد و کار را فیصله بخشد. به او بگوید که این وضع قابل دوام نخواهد بود و شک و تردیدی که بر وجودش حاکم شده سرانجام زندگی‌اش را از هم خواهد پاشید و از اینجا رانده و از آنجا مانده

نتیجه این خواست خود را شاهد شویم و هر زمان اراده کنیم و هر قدر می‌خواهیم از این جواهرات و سنگهای قیمتی به صورت ایده‌های نو و مبتکرانه و ابداعات و اختراعات و اکتشافات و آهنگها و ترانه‌های روح نواز و دلکش و بدیع و نوشته‌های سحرآمیز برداشت کنیم و یا در نهایت به شکل راه حل مشکلاتا مورد استفاده قرار دهیم. یقین بدانیم که اگر به سرچشمه و منبع اصلی گنجینه و ثروت درونی خود دست یافتیم، بی‌هیچ تردیدی به ثروت‌های مادی و طبیعی بیرونی نیز خواهیم رسید. زیرا چنانکه گفته‌اند «هر چه در درون داری، همان را در بیرون به دست خواهی آورد».

چگونه به معدن طلای روح خود رسید؟

اخیراً بانویی نامه‌ای برایم فرستاد که در آن چنین نوشته بود «مدت سی سال است که ازدواج کرده‌ام. شوهرم ۶۵ سال دارد و من ۵۱ ساله هستم. زندگی شاد و خوشی داشتیم و شاید من چنین تصور می‌کردم. پنج فرزند داریم و به آنها افتخار می‌کردیم ولی چندی بود که احساس می‌کردم رفتار شوهرم عوض شده است و شور و گرمی سابق را ندارد. تا آنکه یک روز خودش به حرف آمد و گفت که فریفته منشی شرکتی که در آن کار می‌کرد شده و قرار است که مرا طلاق بدهد و با او ازدواج کند.

طبیعی است که از شنیدن این حرفها از کوره در رفتم و تا مدتی حال خودم را نفهمیدم. از همه بدتر این اعتراف ضربه سهمگینی به بچه‌هایم وارد ساخت و آرامش و تعادل کانون «خانوادگیم» از بین رفت. احساس می‌کردم دیگر آن زن خوشبخت و متعادل سابق نیستم و از همه مهمتر اعتماد به نفس خود را از دست داده بودم و با آنکه در نظر دیگران زنی بودم محترم و نجیب و حتی بهره‌مند از زیبایی ولی با این حال ضربه چنان

کفش در برف و گل و یخبندان به مدرسه می‌رفتم. زندگی سخت و طاقت فرسایی داشتیم ولی با گرسنگی می‌ساختیم و این را جزو سرنوشت خود می‌پنداشتیم. هنوز به خاطر دارم که فقط سالی دوبار لب به گوشت و میوه می‌زدیم و آن هم در ایام کریسمس و عید پاک بود. کره و لبنیات و تنقلات به ندرت روی میز غذایمان دیده می‌شد.

یک روز به پدرم گفتم: «دلم می‌خواهد جراح بشوم و علنش را برایت می‌گویم. چشم پزشکی که تراخم چشمهایم را معالجه کرد تشویق کرد تا به دانشگاه بروم و دکتر بشوم. پدرم جواب داد: «پسر جان من برایت ۳۰۰۰ پوند کنار گذاشته‌ام. مدت ۲۵ سال آرزگار جان کنده‌ام تا بتوانم آتیه تو را تأمین کنم، ولی فقط یک شرط دارم. تو زمانی می‌توانی از این پول استفاده کنی که دکتر شده باشی. این پس‌انداز برای بازکردن مطب در خیابان «هارلی» کفایت خواهد کرد. البته این پول به تو تعلق دارد و بهره هم رویش می‌آید و هر وقت بخواهی می‌توانی از آن برداشت کنی. به هر حال این پول مال خود توست ولی من دلم می‌خواهد که تو با آن بتوانی یک مطب آبرومند برای خودت خریداری کنی.»

این سخنان دلگرم‌کننده مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد و همان جا به خودم قول دادم که با جدیت درسم را ادامه بدهم و دست به پس‌اندازم نزنم و آن را برای تهیه مطب بگذارم. سال‌ها به همین منوال گذشت تا عاقبت توانستم وارد دانشکده بشوم و شب و روز درس خواندم و تدریس کردم تا دانشگاه را به پایان رساندم، و تمام ایده‌ام این بود که به پدرم ثابت کنم که سر قولم ایستاده‌ام.

آن روزی را که فارغ‌التحصیل شدم، به خوبی به خاطر دارم که پدرم در حالی که خوشحال بود، گفت: «پسر جان من باید اعتراف کنم که با آنکه سالها در اعماق زمین جان‌کندم ولی فقط توانستم شکمتان را سیر کنم و در

می‌شود. بهتر است تا موقعی که آن زن خودش این حرفها را زده خودت تصمیمت را بگیری و خانواده‌ات را ترک نکنی که ممکن است بعداً دیر شود و این فرصت هم از دست برود.»

ضمناً به او توصیه کردم تا این تمرین‌ها را یک هفته قبل از مذاکرات و گفتگو با همسرش هر شب هنگام خواب انجام دهد: «من عشق و محبت خود را نثار شوهرم می‌کنم و می‌دانم که آرامش و هماهنگی و صفای آسمانی در او همچنان وجود دارد و تفاهم بین ما نیز برقرار است و عشق آسمانی از نو ما را به هم پیوند می‌دهد و زبان خدا از درون او به‌ترنم در می‌آید و افکار ایزدی در سر او زاده خواهد شد و پروردگار ضامن تداوم وصلت ما خواهد شد.»

همان گونه که پیشنهاد داده بودم دستورم را مو به مو عمل کرد و به مدت یک هفته به اجرای این تمرینها پرداخت و بعدها برابم نوشت که «شوهرم پس از شنیدن حرفهایم چنان به سختی متأثر شد که بی‌اختیار به گریه افتاد و در همان حال تقاضای بخشش کرد. امروز در کانون خانواده‌مان همان گرمی و نشاط و صفا و مهربانی و عشق وجود دارد.» اگر این قضیه را بهتر بشکافیم و تحلیل کنیم درخواهیم یافت که چگونه این بانوی سرخورده و تحقیر شده توانسته بود از گنجینه ضمیر باطنی خود استفاده کند و زندگی زناشوییش را نجات دهد و از معدن طلای روحیش بهره بگیرد.

با جراح جوانی در ایرلند آشنا شدم که ماجرای جالبی از زندگی خود برایم نقل کرد: «پدرم یک معدنچی ساده در «ویلز» بود. از وقتی که خودش را شناخته بود در اعماق معادن کار کرده و جان‌کنده بود تا معاش خانواده‌اش را تأمین کند. تا آنجا که یادم می‌آید من با پاهای برهنه و بدون

چگونه آرزوی خود را تحقق بخشیم؟ / ۶۵

کفش در برف و گل و یخبندان به مدرسه می‌رفتم. زندگی سخت و طاقت‌فرسای داشتیم ولی با گرسنگی می‌ساختیم و این را جزو سرنوشت خود می‌پنداشتیم. هنوز به‌خاطر دارم که فقط سالی دوبار لب به گوشت و میوه می‌زدیم و آن هم در ایام کریسمس و عید پاک بود. کره و لبنیات و تنقلات به‌ندرت روی میز غذایمان دیده می‌شد.

یک روز به پدرم گفتم: «دلم می‌خواهد جراح بشوم و علتش را برایت می‌گویم. چشم پزشکی که تراخم چشم‌هایم را معالجه کرد تشویقم کرد تا به دانشگاه بروم و دکتر بشوم. پدرم جواب داد: «پسر جان من برایت ۳۰۰۰ پوند کنار گذاشته‌ام. مدت ۲۵ سال آرگار جان کنده‌ام تا بتوانم آتیه تو را تأمین کنم، ولی فقط یک شرط دارم. تو زمانی می‌توانی از این پول استفاده کنی که دکتر شده باشی. این پس‌انداز برای بازکردن مطب در خیابان «هارلی» کفایت خواهد کرد. البته این پول به‌تو تعلق دارد و بهره هم رویش می‌آید و هر وقت بخواهی می‌توانی از آن برداشت کنی. به‌هر حال این پول مال خود توست ولی من دلم می‌خواهد که تو با آن بتوانی یک مطب آبرومند برای خودت خریداری کنی.»

این سخنان دلگرم‌کننده مرا به‌شدت تحت تأثیر قرار داد و همان‌جا به‌خودم قول دادم که با جدیت درسم را ادامه بدهم و دست به‌پس‌اندازم نزنم و آن را برای تهیه مطب بگذارم. سال‌ها به‌همین منوال گذشت تا عاقبت توانستم وارد دانشکده بشوم و شب و روز درس خواندم و تدریس کردم تا دانشگاه را به‌پایان رساندم، و تمام ایده‌ام این بود که به‌پدرم ثابت کنم که سر قولم ایستاده‌ام.

آن روزی را که فارغ‌التحصیل شدم، به‌خوبی به‌خاطر دارم که پدرم در حالی که خوشحال بود، گفت: «پسر جان من باید اعتراف کنم که با آنکه سالها در اعماق زمین جان‌کندم ولی فقط توانستم شکمتان را سیر کنم و در

حال حاضر پیشیزی هم ندارم. به‌تو وعده داده بودم که اگر پزشک بشوی این پول را در اختیارت خواهم گذاشت. قصدم این بود که تو را تشویق کنم تا تو هم به‌کشف منبع روح و ضمیر خود برسی و آنچه را می‌خواهی از آن برداشت کنی و به‌عبارتی به‌گنجی برسی که هرچه برداری چیزی از آن کم نشود.»

در یک آن، حس کردم که دنیا دور سرم می‌چرخد و چشمانم سیاهی می‌رود. هرگز تصور نمی‌کردم که پدرم مرا فریب داده باشد. با این حال تنها چند لحظه بعد که به‌عمق منظور او پی بردم دیگر نتوانستم جلو خود را بگیرم و زدم زیر خنده و پدرم هم بی‌اختیار به‌قهقهه افتاد و یکدیگر را در آغوش گرفتیم. در واقع او خواسته بود به‌من دلگرمی بدهد که پس‌اندازی برایم گذاشته که هر وقت اراده کنم نیازهایم را با آن مرتفع خواهم ساخت. و همین فکر بود که به‌من اعتماد به‌نفس و شهامت بخشیده بود تا بتوانم با خیال راحت به‌ادامه تحصیل بپردازم.

در حقیقت این جراح زبردست درس بزرگی از پدرش گرفته بود. پدر خردمندش به‌او یاد داده بود که راز موفقیت هر انسان، اکتشاف گنج باطنی و قدرت روحی اوست که اگر بدان دسترسی پیدا کند از هر گنجی بی‌نیاز خواهد شد.

چگونه سرمایه‌گذاری کنیم؟

مردی در نامه‌ای به‌من چنین نوشته بود: «دکتر مورفی عزیز - مدتی قبل به‌سخنرانی شما تحت عنوان «ضمیر باطن شخص بانک اوست» گوش داده بودم. تا آن زمان به‌عمق این سخنان پی نبرده بودم و به‌همین علت روزگار تلخ و سیاهی داشتم. افکاری که در سرمی‌پروردم با یأس و نومیدی و ظلمت و تیرگی و تبلی و بیکاری و بدخواهی و منفی‌بافی

سرشته بود. طبیعی است که در بانک ضمیمه این سرمایه‌ها بهره‌های متصاعدی پیدا می‌کرد و نه تنها سودی به همراه نمی‌آورد، بلکه زبان‌های جسمی و روحی مرا دچار زخم معده و عوارض متعدد دیگر ساخته بود. گفته‌های شما مرا به فکر واداشت و همان شب به تأمل درباره بیانات شما پرداختم. خاصه آنکه می‌گفتید خداوند را به شکل خالقی که در آسمانها مأمّن گزیده در نظر نیاورید، بلکه «او» هوش و خرد بیکران این کائنات است و آفریدگاری که بر زمین و زمان و کرات و کهکشانها حکمفرمایی می‌کند و هدایت هر جاننداری در دست اوست و راهنمای انسانها در تمام احوال. هرچه بخواهی از او بخواه. از همان شب شروع به تمرین کردم و با این اندیشه‌ها به خواب رفتم قدرت پروردگار و صلح و آرامش و صفای باطن و شادی و نشاط او از آن من است. عشق او روحم را از خود سرشار می‌سازد و پرتو نورانی او راهی را که باید بروم روشن می‌کند تا بتوانم به بشریت خدمت کنم.

باور کنید که عین حقیقت را می‌گویم: از زمانی که این ایده‌ها را در بانک شخصی، سپردم (ضمیمه باطنم) ایده‌های خلاقه و آمیخته به شکوفایی و بالندگی از اعماق معدن طلای وجودم ظاهر شدند و جالب آنکه در زمانی کوتاه حدود ۳۰۰٪ بر درآمدم افزوده شد و اکنون موجودی شده‌ام شاد و شنگول و بدون هر عارضه و بیماری و بسیار خوش‌بین و خندان و خوشرو و شاد و تندرست. زیرا عشق اوست که هستی مرا در خود گرفته.

تمرین توانگری

تن و روح خود را آرامش بدهید (ریلکس) و این سخنان را تکرار کنید «من از اعماق روح خود ایده‌های جالب و شگفتی استخراج می‌کنم و

حال حاضر پیشیزی هم ندارم. به تو وعده داده بودم که اگر پزشک بشوی این پول را در اختیارت خواهم گذاشت. قصدم این بود که تو را تشویق کنم تا تو هم به کشف منبع روح و ضمیر خود برسی و آنچه را می‌خواهی از آن برداشت کنی و به عبارتی به گنجی برسی که هرچه برداری چیزی از آن کم نشود.»

در یک آن، حس کردم که دنیا دور سرم می‌چرخد و چشمانم سیاهی می‌رود. هرگز تصور نمی‌کردم که پدرم مرا فریب داده باشد. با این حال تنها چند لحظه بعد که به عمق منظور او پی بردم دیگر نتوانستم جلو خود را بگیرم و زدم زیر خنده و پدرم هم بی‌اختیار به قهقهه افتاد و یکدیگر را در آغوش گرفتیم. در واقع او خواسته بود به من دلگرمی بدهد که پس‌اندازی برایم گذاشته که هر وقت اراده کنم نیازهایم را با آن مرتفع خواهم ساخت. و همین فکر بود که به من اعتماد به نفس و شهامت بخشیده بود تا بتوانم با خیال راحت به ادامه تحصیل پردازم.

در حقیقت این جراح زبردست درس بزرگی از پدرش گرفته بود. پدر خردمندش به او یاد داده بود که راز موفقیت هر انسان، اکتشاف گنج باطنی و قدرت روحی اوست که اگر بدان دسترسی پیدا کند از هر گنجی بی‌نیاز خواهد شد.

چگونه سرمایه‌گذاری کنیم؟

مردی در نامه‌ای به من چنین نوشته بود: «دکتر مورفی عزیز - مدتی قبل به سخنرانی شما تحت عنوان «ضمیمه باطن شخص بانک اوست» گوش داده بودم. تا آن زمان به عمق این سخنان پی نبرده بودم و به همین علت روزگار تلخ و سیاهی داشتم. افکاری که در سرمی‌پروردم با یأس و نومیدی و ظلمت و تیرگی و تنبلی و بیکاری و بدخواهی و منفی‌بافی

مدیون اوست سؤال کرد: «اگر ثروت و دارایی خود را ناگهان از دست بدهید، چه کار خواهید کرد؟» هنری فوردد که هنوز هم نام او بر روی ماشین‌های ساخت کارخانه‌اش قرار دارد با خونسردی گفت «خیلی ساده است. بار دیگر وسیله‌ای می‌ساختم که ارزان‌تر و راحت‌تر باشد. مطمئنم که پنج سال بعد باز هم همان هنری فوردد میلیاردر می‌شدم!»

به این نکته ایمان داشته باشید که در این عصر الکترونیک و قرن فضا فرصت‌های خارق‌العاده‌ای در انتظار همگان قرار دارد. بهتر است از اعماق ضمیر و فکر خود بخواهید تا ایده‌های خلاقه و مبتکرانه را در اختیاران بگذارد. در این صورت قادر به کشف زمینه‌های تازه و بکری خواهید شد که می‌تواند هم برای شما و هم برای بشریت مفید باشد و هم برکت به همراه آورد و هم جامعه انسانی از آن بهره‌مند شود. حال بر شماست که چگونه این غول درون شیشه را آزاد سازید و به خدمت خود درآورید.

فقر و ثروت ریشه در ذهن و ضمیر ما دارد. این برخورد شماست که چگونه با تصمیمی که می‌گیرید از قدرت و مکتب برخوردار شوید. این را هم بدانید که ثروت رابطه‌ای با شانس و بخت و اقبال و یا تصادف و تقدیر ندارد. تنها شانس‌ی که شما دارید این است که بخت و اقبال را در کف پر قدرت خود بگیرید و از آن استفاده نمایید.

یک مدیر برجسته بخش خصوصی به ملاقاتم آمده بود تا برایم موضوع مهمی را فاش کند. اولی گفت: شما تا حدودی مرا می‌شناسید و می‌دانید که چند سال زحمت کشیدم و به سختی کار کردم تا به مدیریت این شرکت معظم رسیدم، ولی با آنکه در طی سه سال گذشته فعالیت‌های شایان‌توجهی داشته‌ام و شرکت از قیل من سود سرشاری برده است اما هیات مدیره نه تنها اعتنایی به خدمات من نکرده بلکه در عوض به افرادی

یقین دارم که برخوردار از منابع ذاتی قدرت و استعداد و صفاتی هستم که تا به حال از آنها استفاده نکرده‌ام و می‌دانم که با دسترسی به این ابزار سرشار از توانایی و دانایی هوش بیکران آنها را به من نشان خواهد داد.»

اگر این تمرین را به درستی انجام دهید متوجه خواهید شد که چگونه ناگهان تحولات شگرف در زندگیتان روی خواهد داد و آنچه را که می‌خواستید به دست خواهید آورد. پس به گنجینه وجود خود پی ببرید و افکار و ایده‌های خود را سامان بدهید و آنها را به مرحله عمل درآورید.

قرن‌ها قبل یک کشاورز درحالی که با بیل خود زمین را می‌کاود، ناگهان به لایه‌ای از ذغال‌سنگ برخورد کرد که دردم آن را به سطح زمین آورد و همین اکتشاف ساده باعث تحولات عجیب و بی‌سابقه‌ای در سراسر عالم شد. میلیون‌ها نفر از آن پس به کار در معادن ذغال‌سنگ پرداختند و هنوز که هنوز است صدها و هزاران انسان در اثر این کشف به نان و نوایی رسیده‌اند و با آن امرارمعاش می‌کنند و همچنین گرمای مناطق معتدل وارد خانه‌های سرد با سرمای قطبی می‌شود و زندگی را قابل تحمل می‌سازد.

یک جوان اسکاتلندی هنگامی که می‌خواست از فکر خود بهره بگیرد و ایده‌های خود را در جهت بهبود زندگی‌اش به کار اندازد ناگهان نگاهش به کتری روی اجاق افتاد و به تماشای فوران بخار از آن پرداخت. با همین نگاه کوتاه به‌رازی پی برد که منجر به اختراع ماشین‌های بخار شد. بر اثر ایده او بود که صنعت بخار جهان را متحول و دگرگون ساخت و با آنکه قرن‌ها از این اختراع می‌گذرد ولی همچنان با اقبال همگان رو به‌روست و در صنایع مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و میلیون‌ها نفر از این فکر امرارمعاش و ارتزاق می‌کنند.

روزی خبرنگاری از «هنری فوردد» مخترعی که صنعت اتومبیل‌سازی

خشم و خصومت زندگی نکنید و این‌گونه افکار را به ذهن راه ندهید که آثار منفی آن در زندگی خودتان متجلی خواهد شد هرگز خود را تنها متفکر و تنها «زرنگ» جهان تصور نکنید و بدانید که بازتاب ایده‌های منفی بر هستی خود شما اثر منفی خواهد گذاشت. ضمیر باطن شخص بر پرده اندیشه مجموعه افکاری را که به سر راه می‌دهید منعکس خواهد کرد.

این کارمند جوان ولی باهوش و با استعداد دریافت که خود عامل رکود و جمود و ترقی و پیشرفت خویش گشته است. او پاسخ مشکل خود را می‌بایست در خویش جستجو می‌کرد. در نهایت به درک این موضوع رسید که باید ثبات و پایداری لازم را در خویش به وجود آورد و این را فهمید که عشق، کینه و تنفر را از قالب و روح انسان پاک می‌کند و می‌زداید و اگر برای همسر سابق خود و فرزندانش مهر و محبت و صفا و صمیمیت آرزو کند، هرچه از بهر ایشان خواسته برای خود وی نیز مهیا می‌گردد. مگر قرار نبود که براساس رأی دادگاه نفقه اولادش را تأمین و پرداخت کند؟ پس چرا تعلق به خرج می‌داد و در این مبارزه‌ای که در پیش گرفته بود از سهم عزیزانش کم می‌گذاشت. این تمرین را به او یاد دادم تا شب‌ها با ایمان و اعتقاد کامل تکرار کند تا ضمیر باطنش را از آن تحت‌تأثیر قرار دهد:

«خداوند زندگی و عشق است. حیات وجود خود را بر ما ظاهر می‌سازد و ما این را در انسان‌ها آشکارا تشخیص می‌دهیم. می‌دانم که همان‌طور که نور ظلمت را از بین می‌برد، عشق هم افکار شیطانی و بد را پراکنده می‌سازد. ادراک من از عشق اتفاقات و رویدادهای منفی زندگی را از میان برمی‌دارد. عشق و نفرت با هم سازگاری ندارند و من عشق خدا را در خود دارم و با آن هر فکر هراس‌آلودی را از ذهنم دور می‌کنم و آنها را

پاداش و ترفیع داده که کمترین سهمی در این امر نداشته‌اند. بهتر بگویم کارمندهای زیردست وضعی بهتر از من داشته‌اند.»

او را می‌شناختم و می‌دانستم که صنعتگری است متفکر و باهوش و واقعاً شب و روز کار می‌کرد. ولی نمی‌دانم چرا در این سه سال به خصوص مورد بی‌مهری رؤسایش قرار گرفته بود که البته بعد از گفتگوی مختصر متوجه شدم که این قضیه به اختلاف او با همسرش مربوط می‌شود.

واقعیت این بود که او در طی این مدت اختلافات زیادی با همسرش پیدا کرده بود، به طوری که کارشان به دادگاه طلاق کشیده بود. بر طبق رأی قاضی هر نوع درآمد و هر مالی که شوهر دارد باید ارزیابی می‌شد تا حقوق زنش بر آن اساس مشخص و معلوم گردد و سهم وی تأدیه شود. از این رو او کوشیده بود تا عملاً هیچ تلاش و کوشش بیشتری برای کسب درآمد و جلب نظر رؤسایش به عمل نیاورد و به همین که دارد قناعت کند تا اوضاع بحرانی فیصله یابد. به این ترتیب زندگی را بر خود سخت گرفته بود تا دیگری به نان و نوایی نرسد.

برایش توضیح دادم که ضمیر باطن چگونه فعالیت می‌کند تا صاحب خود را به مال و ثروت برساند و یا به عکس او را به فقر و ذلت بکشاند. در حقیقت تنگ‌نظری و خصومت و عداوتش نسبت به همسرش باعث شده بود تا ضمیر باطنش تصویر منفی و سیاهی در صفحه ذهنش ترسیم کند و همان را در زندگی بیرونی و مالی او متظاهر سازد. این را بدانید که هنگامی که می‌خواهید مالی را از چنگ دیگری در بیاورید ناخودآگاه خودتان را هم از آن محروم می‌سازید. به این علت است که قانون طلایی هستی به ما توصیه می‌کند تا برای همسایه و همه مردم خیر و برکت بخواهید و نیکدلی و نیک‌اندیشی داشته باشید. پس هرگز با کینه و نفرت

اندیشه‌ها را در سر جای می‌دهم و می‌دانم که ثمرات آن را به چشم خواهم دید.

فلاصه مطالب

- ۱- ثروت‌های واقعی حیات در اعماق و روح و روان انسان نهفته است. هر گنجی که در آرزوی به دست آوردن آن هستید در درون خود شماست.
- ۲- زنان فهمیده و هوشمند می‌دانند چه رفتاری یا همسر سر به هوای خود داشته باشند تا او را دوباره به کانون خانواده باز آورند. گفتگوی صمیمانه یکی از این راه‌هاست.
- ۳- مال و ثروت در فکر و ذهن انسان است. ایمان و اعتقاد به نفس و پشتکار و شور و شوق است که فرد مشتاق را به آرزوهایش که تندرستی و موفقیت و توانگری است می‌رساند. کودکی به این باور که پدرش خرج تحصیل او را پس انداز کرده جراح قابلی از کار درمی‌آید زیرا این ایده و باور را در ضمیر باطن خود وارد کرده و به خود قبولانده است. پس با قدرت شگرف روح و فکر خود آشنا شوید تا کوه‌ها را جا به جا کنید.
- ۴- افکار و اعتقادات و تصویرهای ذهنی و عادات و احساسات شما سرمایه‌هایی هستند که می‌توانید آنها را در بانک ضمیر خود بسپارید و سود و بهره آن را دریافت دارید. عشق و نیکدلی و شادی و ایمان و اعتقاد به نفس و خوش خلقی و ایده‌های مثبت را به ضمیر باطن خود بدهید تا هر زمان به مهر و عشق و صمیمیت و صداقت

فراری می‌دهم. سپیده دم می‌رسد (نور حقیقت) و سایه‌ها و تاریکی‌ها (ترس و شک و تردید) گریزان می‌شوند. می‌دانم که عشق خداوند مراقب من است و راهنمایم می‌کند و راه را به من نشان می‌دهد. و من خدا را در رفتار و گفتار و کردار خود ظاهر می‌سازم و می‌دانم که خدا از عشق سرشته شده.»

تنها چند هفته طول کشید تا تأثیرات این طرز فکر در زندگی جوان خودش را نشان داد و نه فقط به ترفیع و پاداش رسید، بلکه از زندگی آرام و متعادلی نیز برخوردار شد. بهتر است بگوییم که از لحاظ روحی تولدی دوباره یافت. شگفت‌انگیزتر آنکه با همسر سابقش هم آشتی کرد و بار دیگر چراغ عشق کانون خانواده‌شان را نور و گرمی بخشید و باز دیگر روحی در دو قالب شدند و این جمله یک بار دیگر تحقق یافت «هرچه را خدا به هم متصل سازد، از هم جدا نتوان کرد.»

این تمرین برای کسانی نافع است که می‌خواهند در راه توانگر شدن گام بردارند:

«من از صمیم قلب متقدم که به موفقیت خواهم رسید و هر مانعی را از پیش پای برخوادم داشت ولی می‌دانم که این افکار (دانه‌ها) رشد خواهد کرد و در کشتزار روحم بارور خواهد شد و من باغبانی هستم که ثمره کشته‌هایم را برداشت خواهم کرد. از این لحظه من افکاری (دانه‌ها) را که دارای بار مثبت - تعادل آرامش، سعادت و رفاه است در کشتزار ضمیر باطنم می‌کارم و حقیقت موجود در آن را باور دارم. می‌دانم که نور، ظلمت را از بین می‌برد و این افکار زمینه‌ساز توانمندی و توانگری من خواهد شد و پشتوانه منبع مالی من خواهد گشت.»

هوش بیکران مرا در تمام جهات هدایت و راهنمایی خواهد کرد و من هر آنچه خوب و عالی و با عشق عجیب است در دل راه می‌دهم و این

نیاز داشتید از آنها بهره‌برداری کنید و مشکلاتتان را حل نمایید. این است گنجی که در درون دارید.

۵- خود پدید آورنده بخت و شانس زندگیتان هستید. اگر مال کسی را از کفش به در آورید یقیناً همین سرنوشت در انتظار خودتان هم خواهد بود. اگر به دیگری آسیب زدید خود را نیز از آن بی‌نصیب نخواهید گذاشت. شما تنها متفکر دنیای خود هستید هرچه بیندیشید همان را نیز خلق و ایجاد می‌کند. پس برای تمام مخلوقات خدا برکت بخواهید تا خود نیز از آن سهمی داشته باشید.

فصل ششم

قانون جزا یا اصل پاداش

از دوران باستان رسم بر این بوده که مقدار یک‌دهم از کل محصولات و غلات و سردرختی‌ها و هرچه از مزارع و مراتع به دست می‌آمد در راه خدا و مستمندان بذل می‌شد و این عمل خیر از بابل تا روم رواج داشت و نام آن را «خیرات در راه خدا» نهاده بودند.

ولی نبود هماهنگی در ارتباط با قانون عشر باعث می‌شد تا عدل و داد و دهش در اعصار و دوران‌های مختلف بر حسب سلیقه‌ها و نظرهای ارباب کلیسا تعیین می‌شد و همین امر اختلافاتی به وجود می‌آورد و موجبات تفرقه و تشتت فرمان‌ها را در این زمینه فراهم می‌کرد و این عمل خیر تابع بحران‌ها و جو سیاسی روز می‌گشت.

قانون عشر را قانون حیاتی نامیده‌اند و هر دهقانی به استناد این قانون موظف می‌شد تا یک‌دهم محصول خود را - از جو و گندم گرفته تا میوه‌جات و غیره در راه خدا انفاق کند تا بنیان زراعت و کشت و زرع استحکام و تداوم یابد.

سرانجام کلیسا قانونی وضع کرد که براساس آن یک عشر اموال و

قانون جزا یا اصل پاداش / ۷۷

کلنجار برود و او مردی است که حرف حساب سرش نمی‌شود و یک‌دنده و تندخو و بداخلاق است و هیچ اعتنایی به گفته‌های مخاطب خود نمی‌کند و تا بخواهی متفرعن و از خودراضی است.

به او گفتم که قبل از ملاقات با آن قاضی بهتر است ابتدا آمادگی لازم را در خود به وجود آورد و به تمرین روحی بپردازد تا نشستی که با قاضی پیدا می‌کند آرامش و صلح و شادی و سرور باطن و ظاهر در آن جلسه ایجاد شود. همه کارها درست خواهد شد. جالب آنکه در دیداری که با هم داشتند بسیار صمیمانه بحث و مذاکره کردند و او با خوشرویی به اظهارات وکیل گوش داد و رأی قانونی خود را اعلام کرد که دوست من هم همین را می‌خواست.

واقعیت این است که عمل و عکس‌العمل دو پدیده جهانی و ثابت هستند که از ازل وجود داشته و همچنان وجود خواهد داشت. زیرا افکار ما عمل است و عکس‌العمل پاسخ و واکنش ضمیر باطن ما بر اساس فکری است که در سر داشته‌ایم و یا درست‌تر گفته شود؛ ایده‌ای که قبل از ملاقات، مصاحبه و مذاکره به سر راه می‌دهیم اصل و شالوده جو و محیط را تشکیل می‌دهد و این روحیه ماست که دیگری را و یا مخاطبمان را از آن متأثر می‌سازد. حقیقت امر این بود که آن قاضی در حین صحبت و گفتگو با وکیل دعاوی به صدق گفته‌های وی پی برد و طبعاً هرچه از دل برآمده بود لاجرم بر دل نیز نشسته بود.

مدیر فروش یک شرکت معتبر می‌گفت: «من کارم را معمولاً با سخنرانی برای ۲۰۰ بازاریاب که دارم شروع می‌کنم، ولی قبل از آن حدود شش دقیقه با خود خلوت می‌کنم و به این تمرین روحی می‌پردازم تا ضمن کسب آمادگی لازم، قانون عشر را نیز مراعات کرده باشم: «من سرشار از عقل و دانایی و عشق و قدرت آسمانی هستم. تمام

دارایی‌ها و هر نوع ثروت مادی شخص - (از منقول و غیر منقول) مشمول آن شود و تحت عنوان تبلیغ در راه خدا و حق عامل دوام و قوام کلیساها گردد.

این قانون تنها شامل مال و مکتب و دارایی‌های افراد نمی‌شد بلکه افکار و ایده‌ها و اعتقادات و ارزیابی‌ها و برداشت‌هایی معنوی شخص را نیز دربر می‌گرفت. نکته جالب در این بود که هر فکری که شخص مؤمن به سر راه می‌داد و به خصوص ایمان و اعتقادی که در مورد حقیقت در دل پرورده بود به مثابه برداشت از گنجینه معنویات و ضمیر باطن محسوب می‌شد.

به خاطر داشته باشید که هوش بیکران (خدا) همواره به اصل و طبیعت فکری که به سر دارید پاسخ گفته است. خداوند بر اساس افکار و باورها و عقاید انسان، عمل می‌کند و از طریق تصویرهای ذهنی است که سرنوشتش را رقم می‌زند. او بشر را آفریده و جهان و مخلوقات آن را خلق کرده و در عین حال بدان نظم و قدرت عطا کرده و آدمی را نیز از آن مستفیض کرده است تا بتواند زندگی شاد و آرام و متعادلی داشته باشد و بداند که سعادت و موفقیت و خیرخواهی برای خود و دیگران نیز جزو اصول حیات و هستی قرار دارند و تمام اینها به خاطر این است که آدمی در فقر و تنگدستی زندگی نکند و حق خود را از زندگی بازشناسد و قدر بگذارد.

کشف جادوی حیات

یکی از دوستانم که وکیل دعاوی است روزی به دیدنم آمد و برایم از پرونده سنگینی که از وکیلی به عهده گرفته بود سخن گفت و اظهار داشت که برای طرح دعوا ناچار است به نیوارلثان برود و در آنجا با دادستان محل

رسید که با خوشحالی اطلاع می‌داد که معجزه‌ای در زندگیش روی داده و از ورشکستگی نجات پیدا کرده و افزوده بود: «ولی همه این اعجازها را مدیون شما می‌دانم که آن روز دیدم مرا - که خودم را تمام شده می‌انگاشتم - نسبت به زندگی تغییر دادید و اعتقاد به نفس از دست رفته‌ام را بازگردانید و واقعاً باورم شد که می‌توانم از نو کمر راست کنم و از این وضع نجات پیدا کنم. عجب آنکه ناگهان ورق برگشت و در همین مدت کوتاه چند مشتری به سراغم آمدند و بدهی‌هایشان را پرداخت کردند و حالا من هم در نخستین اقدام طلب شما را تمام و کمال تسویه می‌کنم.»

آری او به تأثیر از گفته‌های مخاطب خود توانسته بود از نو با ضمیر باطن خویش ارتباط معقول و مثبتی برقرار کند و ایمان و اعتماد به نفسش را به دست آورد و خود را از پایین به بالا بکشانند.

نقاشی که آرزو داشت شاهکارهای جاودانه ترسیم کند، چاره را در آن دیده بود که ایده‌های آسمانی بیابد و صورتگر زیبایی‌ها بشود و همین طرز تفکر او را به آرزوهایش رسانده بود زیرا هرگونه که بیندیشیم همان را در عمل شاهد خواهیم گشت.

یک خانم آموزگار بازنشسته حکایت می‌کرد که با مستمری ناچیزی که می‌گیرد نه تنها قادر نیست زندگی خوش و راحتی داشته باشد بلکه نیازهای روزمره اش را هم نمی‌تواند برآورده کند، چه رسد به مسافرت و تفریحات دیگر. همچنین می‌گفت که سایر همکاران بازنشسته‌ام نیز حال و وضع بهتری از من ندارند و همگی تنها و ملول و غمگین هستند. ضمن گفتگویی که با او داشتم تشویقش کردم تا در دام افکار تنگ‌نظرانه و سیاه و

بازاریابهای من هم انسان‌هایی هستند شریف و همین ایده‌ها را در سر می‌پرورند. کلام و گفتارم الهام گرفته از ایده‌های خلاقانه است و همه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هوش بیکران از درون من تفکر می‌کند و سخن می‌گوید و عمل می‌کند و خیر و برکت به همراه می‌آورد.»

این مدیرفروش تعریف کرد که این دقایقی را که صرف گفتگو و راز و نیاز با خدای خود می‌کند می‌تواند جزو بهترین و یا ارزش‌ترین لحظات عمرش به حساب آورد و این همان عشریه کارش می‌باشد که به این نحو پرداخت می‌کند و به همین علت اخیراً هم به سمت معاونت شرکت منصوب شده است.

مهندسی که معاون یک شرکت عظیم شیمیایی بود تعریف می‌کرد که محصولات شرکت‌شان را به یک کمپانی طرف قراردادشان فروخته بودند ولی نه تنها وجهی از آن بابت دریافت نکرده بودند بلکه مدیر کمپانی مزبور از تأدیه حساب‌هایش نیز خودداری کرده و رقم بدهیش به هزاران دلار رسیده بود.

تا این که یک روز این مهندس شیمی مدیر آن کمپانی را به صرف نهار دعوت کرد. ولی در تمام مدتی که مشغول خوردن غذا بودند هیچ صحبتی از بدهی قبلی و نحوه پرداخت و این حرف‌ها به میان نیاورد. در عوض تا جایی که در توان داشت به‌وی فهماند که هنوز نسبت به او اعتقاد دارد و از صمیم قلب مطمئن است که گره از کارها گشوده می‌شود و مشکلات از بین می‌رود و اگر کارها برپایه شرافت و وجدان باشد کارها رو به راه می‌شود. ضمناً به او خاطر نشان ساخت که شرکت همچنان به او اطمینان دارد و همکاری خود را قطع نخواهد کرد.

هنوز هفته‌ای از این جریان نگذشته بود که نامه‌ای از مدیر کمپانی

خلوص نیت و صفای قلب انجام دهید و این جمله را با رضای کامل به زبان آورید: «من این پول را آزادانه می‌دهم و خدا آن را چند برابر بازپس می‌دهد.»

با این کار خود در واقع اندیشه ثروت و توانگری را به ضمیر باطن خود می‌سپارید و ثروت خود را مضاعف می‌سازید. چنان‌که در انجیل آمده است «بذل و بخشش کن تا پاداش عمل خود را شاهد گردی.»

اگر قصد بذل و دهش دارید در این کار تردید نکنید و به قول معروف سهمی از عشریه خود را تأدیه نمایید و یقین داشته باشید که براساس قانون دریافت و پرداخت بر درآمدهای خود خواهید افزود و این قانون خدشه‌بردار نیست.

فرایند دادن و گرفتن اگر با فراغ‌بال و شادمانی و سرور باطنی قرین گردد کلیدی خواهد شد برای گشودن درهای بسته‌ای که بر سر راهتان قرار می‌گیرد و آنچه به دست می‌آورید با خیر و برکت همراه خواهد شد.

«بازرگانی می‌گفت در این دنیا چیزی که فراوان است پول و دارایی و ثروت است. همان‌گونه که مطمئنم در ضمیر باطن من منابعی وجود دارد که تا به حال آنها را دست‌نخورده گذاشته‌ام. ولی این را هم قبول دارم که هر زمان اراده کنم هوش و بیکران خود را به یاری خواهم طلبید و به قدر نیاز خود از این انبار برداشت خواهم کرد. چنان‌که تاکنون همین کار را کرده‌ام و هرگز در زندگی لنگ نمانده‌ام. عقیده دارم که ثروت‌های آسمانی در ذهن و ضمیرم جاری است و این چشمه هیچ‌گاه خشک نخواهد شد و به قدر همتم خوشه‌چینی خواهم کرد.»

به این علت است که این بازرگان همیشه در کار کسب و تجارت موفق

منفی نیفتد و به مدت چند شب به این تمرین‌ها بپردازد:

«عشق خدا روحم را سرشار می‌سازد و پرتو عشق و نیکدلی را به سوی مردمی که در اطرافم هستند و دوستان و نزدیکانم می‌تاباند. عشق خدا در من به صورت تعادل و آرامش و مهربانی و همدلی و توانگری جاری می‌شود. خداوند راهنمای من است.»

چند هفته بعد از او دعوت شد تا به عنوان راهنما و مترجم بانویی ثروتمند به کشورهای آلمان، فرانسه و سوئیس مسافرت کند و همسفر او باشد. از آن رو که سابقاً به تدریس زبان‌های آلمانی و فرانسه می‌پرداخت، اکنون می‌توانست از دانشی که اندوخته بود بهره بگیرد و ضمن برخورداری از مزایای مالی، به آرزویش که سفر به اروپا بود نیز دست یابد. رازی که بر او مکشوف شد اکنون راز شما هم می‌تواند باشد پس سعی کنید آن را کشف کنید. نکته مهم در این است که هر قدر عشق و محبت خود را نثار دیگران کنید به همان مقدار نیز دریافت خواهید کرد و یا هر چه در مزرعه ضمیر باطن خود بکارید همان را برداشت خواهید کرد.

این را هم بگوییم که حتماً قرار نیست فقط به بذل و بخشش عشریه مال و مکنت و دارایی‌هایی خود بپردازید، بلکه در دهش و بخشندگی دست و دلباز و گشاده‌دست باشید. این را هم بدانید که آنچه را در راه خدا بدهید صد چندان آن را برداشت خواهید کرد. این را هم نیز بدانید که اگر تمام دارایی و سرمایه شما مثلاً همین پنج دلار باشد، خداوند راضی به بخشش آن نخواهد بود و دلش نمی‌آید که بنده‌اش به خاطر او خود را فقیر و تنگ‌دست سازد. بخششی که از روی ترس و یا ادای تکلیف باشد برازنده خردمندان نیست زیرا با این کار خود فقر و فاقه را به سوی خود جلب خواهد کرد، نه توانگری و سعادت را.

وقتی که خیراتی می‌کنید و صدقه‌ای می‌دهید این کار را با

آورد.

ذهن و ضمیر ما تابع قانون و نظم جهانی است. همان‌گونه که گفته‌اند «هرچه بکاری همان را درو خواهی کرد. ما هم در مزرعه اندیشه خود هرچه بنشانیم، همان را برداشت خواهیم کرد.»

نکته بسیار مهم در این قضیه این است که بدانیم با صدقه و خیراتی که می‌دهیم آیا گرهی از کار مستمند و بینوایی باز خواهیم کرد و آیا با این عمل خود او را به تن‌آسایی و تبلی و بیکارگی و تن‌پروری سوق خواهیم داد. در اینجا باید از خود پرسیم که آیا با این کار خود او را از تحرک و فعالیت و تلاش باز خواهیم داشت و توان و استعداد او را دچار رکود و جمود نخواهیم ساخت؟ بسیاری از افراد، در صورت برخوردار شدن از این قبیل اعانات و کمک‌ها - که سهل و آسان به دست می‌آورند، دیگر تن به کار نمی‌دهند و از زحمت‌کشیدن و کارکردن گریزان می‌شوند و به تکدی روی می‌آورند و به عبارت بهتر موجودی می‌شوند وابسته و متکی به دیگران و فاقد اعتبار به نفس و ضعیف و نقرتقو. در این‌گونه موارد بهترین کمکی که می‌توانید به این اشخاص بکنید راه و رسم درست زیستن و داشتن تفکر مثبت است تا بتوانند بر مشکلات زندگی غلبه کنند و دست به زانوی خویش بگذارند و اعتقاد از دست داده را به کف آورند و تنها به خود و خدای خود متکی باشند نه آنکه با دهان باز بنشینند و چشم به راه صدقات و خیرات بمانند.

پس کاملاً مطمئن شوید که عمل خیر شما شر نشود و کاری نکنید تا از شکوفایی و بالندگی استعدادهای یک انسان جلوگیری کنید و بعد از وقوف بر کار نابخردانه‌ای که کرده‌اید دچار پشیمانی و ندامت گردید و یا او را مدیون و شرمنده خود سازید و همین باعث شود تا در مقابل شما

بوده است و با وجود نوسانات بازار و بحران‌های مالی و اقتصادی هیچ وقت دچار کساد و ورشکستگی نشده است.

او از این نکته آگاه بود که اگر سهم خود را قلباً و از روی میل و شور و شوق پرداخت نکند و آن را انجام وظیفه‌ای از روی ترس و تکلیف تلقی کند پاداش عمل خود را نخواهد گرفت و بهره‌ای هم نخواهد برد. ما باید در مورد کاری که انجام می‌دهیم شعور کافی داشته باشیم. و بدانیم که رفتار ذهنی ماست که خواسته‌هایمان را تحقق می‌گرداند و ما را با شکست مواجه می‌سازد.

یکی از آشنایان به ملاقاتم آمد. ضمن صحبت بر این گفت که با این که هر یکشنبه به کلیسا می‌رود و صدقه می‌دهد ولی تا به حال هیچ گشایشی در کارش به وجود نیامده و کسب و کارش همچنان بی‌روتق است و به قول معروف هشتش گروه مانده.

از درد دل‌هایش فهمیدم که او بر حسب عادت و شاید از سر تکلیف پولی در صندوق اعانات می‌ریزد و این کاری که انجام می‌دهد با ضمیر باطنش ارتباطی برقرار می‌کند و همچنان این پدیده شگرف ذهنی را در حالت خنثی نگاه می‌دارد. برایش توضیح دادم که عمل او به کار دهقانی می‌ماند که دانه‌ای را در زمین می‌کارد تا بارور شود و از ثمرات آن بهره‌مند شود. ولی چند روز بعد به سراغ آن دانه می‌رود و بی آنکه منتظر رشد و نمو آن شود از خاک بیرونش می‌آورد یا در جای دیگری می‌کارد و یا اصلاً دورش می‌اندازد و فراموشش می‌کند. او باید بداند که ضمیر باطن ما همچون کشتزاری است که اگر دانه‌ای را در آن می‌کاریم باید به آن آب بدهیم تا امکان رشد و باروری آن را فراهم کرده باشیم. اگر فکری را به سر راه بدهیم و آن را به حالت خنثی رها کنیم هیچ نتیجه‌ای به دست نخواهیم

نجابت و شادمانی را که متصف به ذات «او» دانسته‌اند، مگر فرجام و نهایتی دارد و یا وابسته به زمان و مکان است؟ مگر آن چیزی را که مرتبط با حق دانسته‌اند می‌توان برایش در صدی قائل شد؟ حقیقت کل است و قابل تقسیم و تجزیه نیست.

ثروت‌ها و نعمت‌های آسمانی را هر قدر می‌توانید بذل و بخشش کنید و تا می‌توانید شهامت و فداکاری و صداقت و محبت و صفا و حق‌شناسی داشته باشید و به دیگران هم ببخشید. مطمئن باشید که با دهشی که در این راه خواهید داشت خداوند نیز حامی و پشتیبانتان خواهد بود و برکت خود را بر شما نثار خواهد کرد. عاقبت از گشایش که در کارتان ناگهان پیدا شده حیرت خواهید کرد ولی این را هم در خواهید یافت که این رونق و این شکوفایی از کجا هویدا گشته است.

فلاصه مطالب

- ۱- عشریه و صدقه‌دادن یعنی بذل یک‌دهم از درآمدها و مال و منالی که به دست آورده‌اید و اتفاق در راه خیر و خدا، همچنین این عمل را می‌توان باور و اعتقاد خود قلمداد کرد که به‌گنجینه باطن ضمیر باطن می‌دهید تا بتواند بر امکانات مالی و مادی شما بیفزاید.
- ۲- خیر و برکتی که نثار دیگری می‌کنیم پذیرش این امر است که ما نیکی خدا را در قلب خود جای داده و به عبارت بهتر نوعی رابطه آسمانی برقرار ساخته‌ایم.
- ۳- قبل از ایراد سخنرانی و یا شرکت در مصاحبه و در جلسه‌ای مهم و سرنوشت‌ساز یک‌دهم وقت خود را صرف عبادت و دعا و

احساس حقارت و کوچکی کند و یا به این فکر بیفتد تا به آب و آتش بزند تا خود را به پای شما برساند تا به زعم خود خوبی‌هایتان را تلافی کرده باشد و هم از حقارتی که حس می‌کند آزاد شود. او می‌خواهد در این گونه مواقع از زیر دین شخصی که به او خیری رسانده و متنی بر سرش نهاده خود را رها سازد و یا با او برابری کند و چه بسا گستاخی نماید تا از عقده گناه و فرودستی آزاد شود.

اگر به او یاد بدهید چگونه از نیروی باطنی خود استفاده نماید و آن را در جهت خیر و برکت زندگیش به کار اندازد، در این صورت نیازی به یک کاسه آش و یک بشقاب پلور و یا صدقه شما نخواهد داشت. چون آستین‌ها را بالا می‌زند و وارد اجتماع می‌شود از آن رو که راه و رسم درست‌اندیشیدن را فرا گرفته و طرز بهره‌برداری از نیروی تفکر را آموخته پس دیگر احتیاجی به یک لقمه نان و اعانه و خیرات نخواهد داشت. او می‌داند که هوش بیکران درون وی تمام ثروت‌های دنیا را در دسترسش قرار خواهد داد و او را بی‌نیاز و مستغنی خواهد نمود.

هر بامداد که سر از خواب برمی‌دارید خیر و خوبی خود را بی‌دریغ و با گشاده‌رویی نثار اطرافیان سازید. حتماً لازم نیست که این کار را با دادن صدقه و پول و اصولاً مادیات انجام دهید. صدقه شما در تمام زندگی روی گشاده است و لب خندان و قلب پر مهر و دوستی و محبت و نیکدلی و خیرخواهی. ضمناً لزومی به بذل و بخشش تمام اینها هم نیست. می‌توانید عشریه آن را بدهید. اینها صفاتی هستند جاودانه و بی‌پایان که هر چه از آنها بردارید چندبرابر آن جایش را پر خواهد کرد. بدانید که صفات و محسنات آسمانی و خدایی نه پیر خواهند شد و نه پایان خواهند داشت. صفاتی همچون نیکی، مهربانی و عطف و حقیقت و زیبایی و عشق و

این امکان را می‌دهد تا با بهره‌گیری از نیروی ضمیر باطن راه خوب‌زیستن را بیاموزد و یاد بگیرد چگونه این نیرو را در جهت از بین بردن موانع و مشکلات به کار اندازد و به مواهب و نعمت‌های حیات دسترسی پیدا کند.

- مدیتیشن نمایید تا با آمادگی کامل در آن نشست حضور پیدا کنید. در آن صورت خداوند منبع الهام شما خواهد شد و شاهد اعجازهای زندگی خود خواهید گشت.
- ۴- با بذل اعتماد و اطمینان و صداقت و وفاداری نسبت به همسر و رفیق و دوست خود به او تفهیم خواهید کرد که در تمام زمینه‌ها به او اعتقاد دارند و در این صورت است که او نیز واکنش متقابل را نشان خواهد داد.
- ۵- اگر دریابید که خداوند زیباست و از صفات خود شما را هم بی‌نصیب نگذاشته، آنگاه سرمست از این پندار دید زیبایی نسبت به زندگی و دیگران پیدا خواهید کرد.
- ۶- روح و قلب خود را از عشق سرشار سازید و پرتو آن را بر اطرافیان بتابانید تا ببینید چه معجزاتی در زندگیتان ظاهر خواهد شد.
- ۷- هر قدر خیر و نیکی را بر دیگران بگسترید ثمرات آن را صدچندان دریافت خواهید کرد به گونه‌ای که وضع مالی و مادیاتان نیز در اثر آن بارور خواهد شد.
- ۸- اگر اعانه و صدقه‌ای می‌دهید با خوشحالی و سعه صدر و گشاده‌رویی و با عشق و محبت این کار را انجام بدهید و بدانید که آنچه را کاشته‌اید برداشت خواهید کرد.
- ۹- سخاوتمند باشید و هر بار که اعانه‌ای می‌دهید و کمکی می‌کنید این را در دل بگویید «من این صدقه را می‌دهم و خداوند اجریم را می‌دهد. نعمت و برکت اوست که در زندگی من جریان خواهد یافت و مرا بی‌نیاز خواهد کرد.»
- ۱۰- این موضوع را هرگز از یاد نبرید که بهترین بخشش و خیراتی که می‌توانید بکنید، تعلیم درست اندیشیدن است. قانون تفکر به انسان

فصل هفتم

چرا پولدارها پولدار تر می شوند؟

توانگران واقعی کسانی هستند که می دانند چگونه از قدرت خلاقه فکر خود استفاده نمایند و بار اندیشه خویش را از ایده‌هایی سرشار سازند که با ضمیر باطن به تأثیر از آنها وارد عمل شود و در نتیجه آنچه را در پهنه فکر پرورده‌اند به عینیت در آورند و عملی سازند.

توانگران تنها از یک شیوه تفکر پیروی می کنند و یا روشن تر گفته شود آنها به ظواهر نمی پردازند و با جزئیات کاری ندارند، چون بر این نکته واقفند که افکار خلاقه آنچه را در ضمیر پرورده در بیرون متجلی می سازد. از یاد نبریم که فردی که در تنگنای مالی و مضیقه مالی قرار گرفته و فقر و تنگدستی امان او را بریده طبعاً نیاز فزون تری به تفکر و بهره گیری از این نیروی شگرف باطنی پیدا خواهد کرد و باید به این موضوع ایمان بیاورد که آن کسی که پشتکار به خرج می دهد و اعتماد به خویش را از دست نمی دهد سرانجام بر مشکلات غلبه خواهد کرد و از بحرانی که در آن گرفتار آمده نجات خواهد یافت. به این علت است که گفته اند «فرا فقیرتر و اغنیاء غنی تر می شوند» مقصود فقیرانی هستند که در

دستورها و راهنمایی‌های شما شروع به تمرین کردم و نخست ذهن و ضمیرم را از ایده رقابت و چشم و همچشمی و تنگ‌نظری پاک ساخته و به خود گفتم من به این جهان آمده‌ام تا خلاق و آفریننده باشم و می‌دانم که در زیر و روی این خاک میلیون‌ها دلار ثروت دست‌نخورده قرار دارد که هنوز بر کسی مکشوف نشده. ضمناً از این موضوع آگاهم که سرانجام دانشمندان طلا و جواهرات را به‌طور مصنوعی خواهند ساخت و این سنگ‌ها قدر و بهای کثونی خود را از دست خواهند داد. آنگاه به این نتیجه رسیدم، که ابتدا باید دید خود را نسبت به امور مادی و اقتصادی و تجارت تغییر دهم و از خوار و خفیف ساختن و یا به‌عکس بزرگ‌شمردن دیگران خودداری کنم، و با از غفلت و بی‌خبری و جهالت و نادانی مردم برای پرکردن جیب خود سوءاستفاده نکنم. مال و ثروت متمولان را بهانه قرار ندهم تا خود نیز برای گردآوردن مال از تبهکاران تبعیت نمایم. عاقبت به این نتیجه رسیدم که بی‌آنکه چیزی از دیگران کش بروم و مال مردم خوری کنم خود می‌توانم همه چیز داشته باشم و تولیدکننده و آفریننده باشم و نه یک رقیب. «ت دوم و بی‌اهمیت».

به او این تمرین روحی را دادم تا بتواند افکار منفی و سیاه را از سر براند: «مکت بیکران آسمانی در زندگی من جریان می‌یابد و من در اسرع وقت از آن بهره می‌گیرم و این روحیه جدید معجزاتی در حیات شغلی من ایجاد می‌کند و درآمدم رو به افزایش می‌گذارد».

دوستی دارم که صاحب فروشگاه‌های زنجیره‌ای متعددی است. می‌گفت کارش را از یک حجره کوچک شروع کرده تا به اینجا رسیده است. یک روز که با هم در رستورانی نهار می‌خوردیم کاغذی از کیفش درآورد و درحالی که به من نشان می‌داد خنده‌کنان گفت: «من بیست و پنج

کارزار زندگی خود را شکست خورده یافته‌اند و دست از تلاش کشیده‌اند و در نتیجه مقهور حوادث و اتفاقات گشته‌اند. یا ساده‌تر بگوییم، توانگری که همچنان از منابع پایان‌ناپذیر فکر و ذهنش استفاده می‌کند و بهره می‌گیرد، بر مکت و ثروت خود می‌افزاید و با برخورداری از تجاری که کسب کرده بر ذخائر مالی و معنوی خود نیز می‌افزاید. دانه‌ای که در زمین بارور می‌افتد صد تخم می‌دهد، همان‌گونه که فکر نیز اگر در پهنه ضمیر باطنی بارور گردد نتایج شگفت‌انگیز خود را متظاهر خواهد کرد.

کافی است سطح فکر خود را عوض کنیم

یک مشاور املاک برایم نوشته بود که من تا چندی پیش فکر می‌کردم که پول و ثروت در زندگی محدودیت دارد و بیشتر از آنکه برایمان مقدر شده نمی‌توانیم به دست آوریم، در نتیجه خود را محدود به این طرز فکر می‌کردم و حتی استدلال می‌کردم که اصولاً تمام منابع ثروت آمریکا فقط در دست عده‌ای معدود ز انحصار طلب قرار دارد و دیگران هر قدر جدیت کنند و زحمت بکشند نمی‌توانند بیش از آنچه نصیبشان شده برداشت کنند. زیرا خانواده‌های غنی و پولدار آمریکایی اجازه چنین کاری را نمی‌دهند و من خود را با این شیوه تفکر فنا می‌کردم و روزبه‌روز وضعم بدتر می‌شد.

یک روز به خود آمدم و گفتم چرا دید خود را نسبت به این امر حیاتی تغییر نمی‌دهم. در واقع من نیروی خلاقه خود، را دست‌کم گرفته‌ام و برای پولدارهای دیگر ارزش و اهمیتی بیش از حد قائل شده‌ام. همین امر باعث شده تا پول جریان آرام و طبیعی خود را در زندگی من قطع کند و من در تنگنا قرار بگیرم.

او مدتی بعد برایم چنین نگاشته بود «آقای دکتر مورفی - برحسب

کارمند یک آژانس مسکن چنین گلایه می‌کرد «با این که خیلی فعال و سخت‌کوشم و شب و روز کار می‌کنم و زحمت می‌کشم. مشتری‌ها دسته دسته به آژانس مراجعه می‌کنند و من به استقبالشان می‌روم و لیستی در اختیارشان قرار می‌دهم ولی آنها بی‌اعتنا به من به سراغ همکاران دیگرم که در همان سالن پشت میزشان نشسته‌اند می‌روند و با آنها قرارداد می‌بندند.»

در واقع او با طرز فکر خویش سد و مانعی در سر راه موفقیت حرفه‌ایش ایجاد کرده بود. آنچه را که او می‌بایستی در خود از بین ببرد شک و حسد بود که به دیگران و به خصوص به همکارانش داشت. و همین کژاندیشی او بود که هم باعث مضعفه مالی او گشته و هم او را از فروش بیشتر باز داشته بود. پس از تأمل در احوال خویش نکته را دریافت و فهمید که واقعاً نسبت به همقطاران‌ش حسد می‌ورزد و نمی‌تواند ببیند که آنها کمیسیون‌های کلان می‌گیرند و او سرش بی‌کلاه می‌ماند.

او واقعاً به درک این موضوع رسید که افکار حسدآلود بدترین حالت روحی را در وی به وجود می‌آورد. و به او روحیه‌ای منفی بخشیده بود و طبعاً تا زمانی که این ایده‌ها را در سر می‌پرورد باید می‌دانست که پول جریان آزاد خود را در زندگی او متوقف می‌کرد. مؤثرترین و بهترین روش که در این مورد باید اتخاذ می‌کرد این بود که تمام همکارانش را ببخشد و برایشان خیر و برکت مسئلت کند و روحیه رشک و حسد را از دل بزداید و عقده‌ها را بشوید و پاک کند.

طولی نکشید که بعد از این تمرین روحی توانست روند عادی و طبیعی زندگی درونی خود را به دست آورد.

«من یقین دارم که قانون آسمانی مبادله افکار بر جهان حاکم است. من هر چه بخواهم بفروشم ایده‌ای است الهی و می‌دانم هر خرید و فروشی

سال تمام است که شب و روز با همین فرمول ساده زندگی می‌کنم و هر چه دارم از تکرار آن دارم. آنهایی که رمز موفقیت مرا پرسیده‌اند رونوشتی از این نامه را در اختیارشان قرار داده‌ام و بسیاری از این افراد که به آن عمل کرده‌اند هم اکنون از سرمایه‌داران بزرگ این مملکت هستند و در واقع توانسته‌اند گردش آزادانه پول را در زندگی مالی خود به جریانی شاد و مطلوب مبدل کنند بهتر بگویم بر پول مسلط شوند و نه پول بر آنها.»

فرمول من این است:

«من تصدیق می‌کنم که ثروت‌های این دنیا را نهایت و پایان و زوالی نیست. در تمام زمینه‌های زندگی از سوی آسمان رهبری و هدایت می‌شوم و خودم را با ایده‌های نو و جدید وفق می‌دهم. هوش بیکران و خردی که در من است مرا همیشه به سوی همکاری متوجه می‌سازد که بهترین آنان را انتخاب می‌کنم. من هدایت می‌شوم کالاها و محصولات را ایجاد و تولید کنم که برای بشریت منافی در برداشته باشد. مردان و زنانی را برمی‌گزینم که صدیق و درستکار و با استعداد باشند و بتوانند زمینه رشد و پیشرفت شرکت را فراهم نمایند. من همچون آهن ربایی هستم که با بهترین خدمات و کالاها وارد بازار می‌شوم و نظر مردم را به سوی خود جلب می‌کنم. اعتقاد دارم که پروردگار در تمام لحظات زندگی مراقب من است و هدایت می‌کند و از طرح‌ها و نقشه‌های من آگاه است و من — چه در درون و چه در بیرون — آسوده و آرام هستم و انسانی هستم موفق و چون با خدا هستم و موفقیت از آن اوست، پس من هم باید موفق شوم. من پرتو عشق و محبت خود را نثار اطرافیان و تمام کسانی که برایم کار و خدمت می‌کنند می‌نمایم. روح و قلبم را با عشق و مهر و قدرت خدا سرشار می‌کنم. همه کسانی که با من ارتباط دارند به صورت رابطی برای موفقیت و پیشرفت من درمی‌آیند و من خود را مرهون پروردگار می‌دانم.»

چرا پولدارها پولدارتر می‌شوند؟ / ۹۵

خواهند گرفت. این را همه باید می‌دانستند که این شرکت برای تمام افراد نردبان ترقی است و کافی است که خودی نشان دهند و همت و پشتکار داشته باشند تا به آرزوهایشان برسند و اگر کسی از این قافله عقب بماند گناه و تقصیر از خود او می‌باشد. او هرچند وقت یک بار کارکنانش را جمع می‌کند و آنها را در جریان وضع مالی شرکت قرار می‌دهد و هر سودی که به‌دست آمده براساس قراری که با آنها گذاشته بینشان تقسیم می‌کند. جالب آنکه سال‌هاست که با همین افراد کار می‌کند و تا به حال اتفاق نیفتاده که کارگری را اخراج کرده باشد. چون همه‌شان با جان و دل کار و فعالیت می‌کنند و راضی و خشنود هستند و در واقع او مؤسسه صنعتی خود را به‌صورت یک کارگاه خانوادگی درآورده است که هر کس موقعیت خود را درک می‌کند و می‌داند چگونه کار کند تا سود بیشتری ببرد. در واقع روح همکاری موجود در آن سازمان باعث شده تا روحیه رقابت و حسادت و خصومت از میان برود و در نتیجه روز به‌روز بر شعبات شرکت افزوده می‌شود و پول جریان آزاد خود را در زندگی فرد فرد این مؤسسه ادامه می‌دهد.

علت‌العلل تمام رویدادهایی که در زندگی شما پیش می‌آید بستگی به طرز فکر خودتان دارد. مثلاً اگر این نکته را عمیقاً قبول کنید که هرچه در این گیتی است می‌تواند از آن شما باشد و پروردگار همه بندگان خویش را به‌طور یکسان از خوان نعمت خود بهره‌مند کرده است در این صورت این شیوه تفکر در زندگی مادی شما متظاهر خواهد شد و اثرات مطلوب خود را نشان خواهد داد.

بسیاری از مردم قلباً این امر را پذیرفته‌اند که به‌قولی ایده مسلط‌شان این است که باید به دنبال یک لقمه نان دوید و گرنه گرسنه خواهند ماند.

که در این مؤسسه صورت می‌گیرد با مشیت «او» می‌باشد. من از حقیقت خبر دارم و می‌دانم که همه کارها براساس نظم و قاعده هستی صورت می‌گیرد و ایده‌هایی که بدان نیاز دارم در من می‌شکفتد و بارور می‌شود و با ایده‌های آسمانی ترکیب می‌شود تا آنها را در اختیار بندگان خدا بگذارم و مشمول الطاف متقابل ایشان قرار گیرم. اکنون در آرامش و صفای کامل هستم و می‌دانم که هرچه پیش آید خوش آید.»

این نکته را هم اضافه می‌کنم که من هرگز ندیده بودم که شخصی در چنین مدت کوتاهی این‌گونه دچار تحول شود و زندگیش نیز از لحاظ مالی متحول گردد. دیری نیاید که او توانست در مؤسسه‌ای که کار می‌کرد به‌عنوان کارمند ممتاز مورد توجه قرار گیرد. در طی مدتی کوتاه انسانی شده بود شریف و صادق و خوش‌زبان و خوش‌قلب و مهربان به‌معنای واقعی که همه را از ادب و تربیت و مهر و محبتی که نشان می‌داد مفتون و مجذوب خویش می‌ساخت و طبیعی است که میزان فروش او نیز رو به ازدیاد نهاد و این دیگر مربوط به‌زمانی می‌شد که به‌کشف این موضوع نایل گشته بود که اگر خیر و برکت برای دیگران بخواهد خود نیز از آن بی‌بهره نخواهد ماند و این امر هنگامی میسر شد که توانست احساس حقارت را در خود سرکوب کند و اعتماد به‌نفسش را به‌دست بیاورد.

دوستی دارم که مهندس است و در ضمن رئیس یک سازمان عظیم صنعتی. از راز مدیریت و موقعیت خود برایم می‌گفت که چگونه توانسته کارکنانش را با تشویق به‌فعالیت بیشتر در پیشرفت مؤسسه سهیم سازد. در جلساتی که با کارگران و کارمندانش دارد دائماً به‌ایشان گوشزد می‌کند که در رشد و ترقی شرکت چه نقش شایسته‌ای داشته‌اند و اگر به‌همین ترتیب کار کنند به‌مدارج بالاتر ارتقاء خواهند یافت و پاداش

چرا پولدارها پولدارتر می‌شوند؟ / ۹۷

فروشنده‌ای می‌گفت که مدت‌ها بود در آرزوی داشتن یک اتومبیل بودم ولی به قدر کافی پول برای خرید آن نداشتم. ولی همیشه به خود می‌گفتم که به زودی صاحب یک ماشین فشننگ خواهم شد و جالب آنکه در عالم خیال خود را می‌دیدم که پشت فرمان آن نشسته‌ام و دنده عوض می‌کنم و به گردش می‌روم. ناگهان یک روز یکی از دوستانم که وضع مالی نسبتاً خوبی داشت و از آرزوهای من آگاه بود، برای خداحافظی به نزد آمد تا خبر دهد که به مدت شش ماه به اروپا می‌رود و از من می‌خواست که ضمن مراقبت از خانه‌اش از اتومبیلش می‌توانم استفاده کنم. فرصت خوبی بود: به آرزویم رسیده بودم و هم با فعالیت و جدیت در کار توانستم پولی پس‌انداز کنم و عاقبت اتومبیلی بخرم. من از اول یقین داشتم که می‌توانم از بانک ذهن و ضمیرم چک بکشم و ماشین دلخواهم را بخرم.

تمرینی برای غلبه بر حسادت و نفرت

«من می‌دانم که همه با هم برادریم و خداوند حامی ماست. من برای همه خوشبختی و سلامتی و شادی و برکت و نعمت آرزو می‌کنم و می‌دانم که هرچه برای دیگری بخوام برای خودم هم خواسته‌ام. خیر دیگران خیر خودم هم هست. عشق خداوند را از درون نثار دیگران می‌کنم و حتی برای کسانی که پشت سرم حرف می‌زنند و از من خرده می‌گیرند آرزوی خیر و خوشی می‌کنم. از موفقیت و پیشرفت همکاران و دوستانم از صمیم قلب خوشحال می‌شوم و پنجره‌های قلبم را باز می‌کنم تا ثروت و برکت آسمانی در آن جاری شود. همه مردم را دوست دارم. بگذار تا عشق و نعمت پروردگار همه قلب‌ها را اشغال کند و سرشار سازد. از نعمتی که به من عطا فرموده شکر گزارم.»

تردید نیست که برای به دست آوردن پول و حتی همان یک لقمه نان بایستی زحمت کشید و تلاش کرد ولی هیچ لزومی ندارد که این فکر را در سر جای دهیم که پول از آن پولداران است و فقرا را از آن نصیبی نیست. برای اشخاصی که در رفاه و تنعم به سر می‌برند همواره آرزوی خیر و برکت داشته باشید و هرگز از موفقیت و خوشبختی و تمول و مکنت آنان احساس غبن و حسد و بخل نکنید و به خصوص از ته دل بخواهید که خدا به ایشان عزت و کرامت هم بدهد و موفق ترشان گرداند. اگر چنین کنید حالت روحی خود را نیز تحت تأثیر گفته‌هایتان قرار خواهید داد. در این فرایند خود شما نیز ناخودآگاه با ضمیر فردی که خیر وی را خواسته‌اید ارتباط ساده و انسانی برقرار خواهید نمود و آنچه از بهر دیگری خواسته‌اید خود هم از آن بهره خواهید برد. می‌دانیم که رابطه انسان‌ها رابطه‌ای بسیار ظریف و پیچیده است. پس تا آنجا که امکان دارد بد دیگران را نخواهیم که خود نیز دچار همان نفرین خواهیم شد.

حال درمی‌یابیم که چرا توانگران پولدارتر و چرا فقیران فقیرتر می‌شوند. فراموش نباید کرد که احساسات و افکار منفی ما بازتابی منفی و مخرب در ذهن خواهد داشت. کمتر کسی را در دنیا می‌توان یافت که با داشتن اندیشه‌های منفی و سیاه به مال و منال و جاه و مقام و منصبی رسیده باشد و اگر هم رسیده باشد انسان شاد و آرام و معتدل و خوشبختی نخواهد شد و سرانجام آنچه را رشته، پنبه خواهد کرد و یا از دست خواهد داد و یا با آزار و عذاب زندگی خواهد کرد و بهتر است بگوییم جهنمی از بهر خویش فراهم خواهد ساخت که تا عمر دارد در آتش آن خواهد سوخت. چه بسا توانگران - به رغم داشتن پول و ثروت - دفته‌ای از حقد و حسد در سینه دارند که بر احوال هر فقیری غبطه می‌خورند.

چرا پولدارها پولدارتر می‌شوند؟ / ۹۹

برکت ثروت خود بی‌بهره نگذاشته باشید. برای کسانی که خادم شما هستند ارزش قائل شوید.

۷- ضمیر باطن شما یک بانک واقعی است. اگر چیزی می‌خواهید و پولی در بساط ندارید، می‌توانید تصویر آن را به ذهن بدهید و باور کنید که به زودی مالک آن خواهید شد. ضمیر باطن گوش به فرمان شماست و از خوب و یا بد، هرچه را اراده نمایید، برایتان فراهم خواهد کرد.

۸- از شادی آشنایان و نزدیکان و همگان شاد شوید و از موفقیت و پیروزی دیگران لذت ببرید. از خدا بخواهید که رحمت، لطف و عشق خود را در تمام قلب‌ها جای دهد.

فلاصهٔ مطالب

۱- توانگران واقعی از آن رو غنی‌تر می‌شوند چون در ذهن و ضمیر خویش، گرچه نعمت‌های دنیا را از آن خود می‌انگارند ولی همه چیز را از آن «او» نیز می‌دانند و توقع خود را در سطح معقول نگاه می‌دارند تا هرچه را می‌خواهند به دست آورند.

۲- هرکس در هر وضعی که هست می‌تواند تولیدکننده باشد و بی‌آنکه دست طلب به سوی کسی دراز کند خود را بی‌نیاز سازد. همان‌گونه که هوا به قدر کافی برای تنفس و زندگی کردن برای همه وجود دارد، به همان نسبت، نعمات و برکات خداوندی نیز در اختیار بندگان قرار داده شده است.

۳- از آنچه می‌خواهی یک تصویر روشن در ذهن آماده کن تا به گمراهی نیفتی و به این سو و آن سو نروی.

۴- موانعی که از دستیابی شخصی به پول و ثروت جلوگیری می‌کند در ذهن و ضمیر خود اوست. غبطه خوردن و حسد ورزیدن منجر به ایجاد یک سد و مانع ذهنی می‌شود از جریان آزاد اندیشه جلوگیری کرده و در عوض فقر و افلاس و بیچارگی را به بار می‌آورد.

۵- بر دیگران رحمت فرستید تا خود مشمول رحمت قرار گیرید. نعمتی که به در خانه برادر تو می‌رسد، تو را هم بی‌نصیب نمی‌گذارد.

۶- بگذار تا کار و کاسبی و شغلت، نردبانی باشد برای ترقی و پیشرفت همکاران و کارمندان زیردست تا آنها هم بتوانند خود را به بالا برسانند. زمانی یک توانگر واقعی خواهید شد که دیگران را هم از

فصل هشتم

خود را عوض کنید تا زندگیتان عوض شود

اگر با دیده بصیرت به طبیعت بنگریم، در نهایت شگفتی در خواهیم یافت که چه وفور نعمتی در این عرصه وجود دارد و هر چه بخواهیم در دسترس است و هر قدر بیشتر تعمق کنیم از این همه برکت و فراوانی شگفت زده تر می گردیم. نکته جالب این که بر اساس قانون طبیعت، خیلی بیش از نیاز بشر در اختیار او قرار گرفته است و در این میان تنها کمبود و نارسایی که به چشم می خورد به طبیعت سخی و گشاده دستی که بی دریغ خوان بیکران خود را در برابر ما گسترده است مربوط نمی شود و طرفه آنکه این گناه از خود ماست که با حرص و طمع و خودخواهی و افراط اسراف به نابودی منابع طبیعی و ثروت های خدایی می پردازیم و جنگل ها را تخریب می کنیم و کشتزارها و چمنزارها و مراتع را می خشکانیم و چشمه ها و رودخانه ها و نهرها و دریاها را آلوده می سازیم و حتی هوای پاک را هم مسموم می نماییم. حال آنکه اگر با شیوه های معقول به بهره برداری پردازیم نه تنها کاملاً بی نیاز خواهیم شد بلکه تا دنیا دنیا است از این همه نعمت و برکت برخوردار خواهیم گشت.

خود را عوض کنید تا زندگیتان عوض شود / ۱۰۳

فرایند برای تهیه و تصاحب آن کفایت نخواهد کرد. زیرا اگر پول خرید آن را داشته باشید طبیعی است که فراهم کردن این ساز بسیار سهل و آسان خواهد بود و نیازی به تمرین های روحی نخواهد داشت.

ولی اگر پول مکفی نداشته باشید، ابتدا باید تصویر یک بیانوی شکیل و زیبا را به ذهن بدهید و آن را در کنار دیوار تالار خانه تان مجسم کنید و همچنین خود را ببینید که پشت آن نشسته اید و سرانگشتان خود را بر شاسی ها می کشید و حتی نوای دل انگیزی را که از آن بلند می شود به خوبی می شنوید. به عبارتی وجود ساز دلخواه خود را کاملاً احساس می کنید. یعنی عمیقاً باید اطمینان و یقین داشته باشید که حتماً صاحب بیانوی مورد علاقه خود خواهید شد. همان گونه که همین ایده نخست در سر سازنده آن جای گرفت و سپس به مرحله عمل رسید و ساخته شد.

هنگامی که فکر بیانو در ضمیر باطنتان نقش بست، زمان آن می رسد تا بر پایه نظم آسمانی تملک آن محقق گردد در اینجا است که هوش بیکران درون شما وارد عمل می شود و از راه هایی که تنها برای خود آن شناخته شده است، شیئی مورد نظر شما را به گونه ای فراهم می کند که خود از آن حیران خواهید کرد.

فکر را نباید دست کم گرفت. همین افکار و ایده ها بوده است که تمدن و صنعت بشری را بدین پایه و مقام رسانیده است. همین فکر بوده که ماشین ها را ساخته و ابزارهایی را به وجود آورده که منجر به اختراعات شگفت انگیز شده و آدمی را در قعر دریاها جای داده و او را به اوج افلاک کشانده و طبیعت وحش را رام او کرده و از ساده ترین دستگاه ها گرفته تا پیچیده ترین آنها را - از ماشین تحریر گرفته تا کامپیوترها و هواپیماها و سفینه های دریایی و هوایی و رادیو و تلویزیون و هزاران وسیله خانگی را - از صحنه تفکر و تخیل به عالم واقع کشانده و اگر درست در این قضیه

چندی قبل که به سیدنی استرالیا برای ایراد سخنرانی رفته بودم با دندانپزشکی آشنا شدم که به موضوع جالبی اشاره می کرد. او می گفت که اوایل کارم فکری تاریک و دیدی حقیرانه نسبت به مسائل زندگی و به خصوص مادیات داشتم. واضح تر بگویم چون دنیا را با این چشم نگاه می کردم اریاب رجوع و بیماری هم که به نزد می آمدند طبق قانون تقابل، آنها هم همانند من فکر می کردند و در نتیجه عقده فقر و حقارت من فاقه و تنگدستی را به سویم جلب کرده بود او خنده کنان گفت که یک شب که از مطب به خانه برمی گشتم به خود گفتم چرا فقط به فکر جمع کردن چند سکه هستم و چرا فقط به گذران زندگی فکر می کنم و چرا همین الان روش تفکر من را عوض نمی کنم و مثلاً دور و برم را و زمین و آسمان را غرق در اسکناس های درشت نمی بینم. در اصل به این اندیشه افتاده بودم که همت خود را بالا برم و گرد جزئیات نگردم. مگر نه این که تمام اطرافم غرق در ثروت و نعمت پروردگار بود، پس چرا من باید از آن بی نصیب می ماندم؟ مگر نه این که اگر تصویر درستی از خواسته هایمان به ذهن و ضمیرمان بدهیم شاهد تحقق آن خواهیم شد؟ مدت درازی از این گردش شبانه نگذشته بود که متوجه شدم بیماری که به مطب مراجعه می کنند روز به روز بیشتر می شوند و خدمتی را که برایشان انجام می دهم قدر می گذارند و با طیب خاطر دستمزد مرا پرداخت می کنند. در اینجا بود که دریافتم چگونه افکار تنگ نظرانه من بر بیماران هم اثر نهاده و ذهنم تا چه اندازه در عملی ساختن آرزوهایم نقش مؤثری داشته است.

فکر باید مثبت و هدف دار باشد

آیا دلتان یک بیانو می خواهد و می خواهید آن را به خانه بیاورید؟ حال در صورتی که فقط شکل و فرم آن را به ضمیر باطنتان بسپارید، این

خود را عوض کنید تا زندگیتان عوض شود / ۱۰۵

خودت هم خیلی خوشحال هستی. آخر آن طفلک‌ها دوچرخه ندارند و تو داری.

ماری گفت:

— باشد، قبول دارم، اگر خدا می‌خواهد من حرفی ندارم. ولی مامانم می‌گفت که سانتا کلوس (بابانوئل) نمی‌خواهد یا نمی‌تونه در این کریسمس برام دوچرخه بیاره... فقط دو هفته بیشتر به عید نمونده...

— ماری، این کاری که گفتم بکن. وقتی که رفتی بخوابی چشم‌هایت را ببند و خودت را ببین که در پارک داری دوچرخه سواری می‌کنی. همان‌طور که قبلاً هم بهت گفتم، همبازی‌هایت را هم در نظر بیا که آنها هم به نوبت می‌آیند و سوار دوچرخه‌ات می‌شوند. آنها را ببین که خندان و شاد هستند و می‌خندند و خوش هستند. در این صورت صاحب دوچرخه می‌شوی؟ چون خدا به سانتا کلوس فرمان می‌دهد که برایت یک دوچرخه پیدا کند و او می‌داند از کجا پیدا کند حالا برو بگیر بخواب و خواب‌های خوش ببین!

غروب روز بعد ماری با یک دختر بچه دیگر به یک فروشگاه اسباب‌بازی رفته بود که ناگهان بی‌اختیار زیر گریه زد زنی که در مغازه بود شتابان به طرف ماری آمد و علت گریه او را سؤال کرد:

— دختر جان... چه شده چرا گریه می‌کنی؟ کسی ناراحت کرده؟

ماری جواب داد:

— نه... ولی دیشب یک آقای بی‌خانه‌مان آمد و به من گفت که سانتا کلوس می‌داند از کجا برایم یک دوچرخه پیدا کند. ولی حالا با این که هوا تاریک شده اما از دوچرخه خبری نیست...

آن زن که به شدت متأثر شده بود ماری را بغل کرد و گفت:

— البته آن مرد حق نداشت چنین حرف‌هایی به تو بزند.

بنگریم به نقش پراهمیت خیال و فکر در زندگی پی خواهیم برد.

در ۱۹۴۴ که هنوز شعله‌های جنگ خاموش نشده و جهان را در لبه پرتگاه نابودی قرار داده بود من در کالیفرنیا همسایه یک خانواده اسپانیایی بودم که یک دختر هشت‌ساله باهوش و شیطانی داشتند که اخلاقی پسرانه داشت و او را خروس جنگی محله می‌نامیدند. چون به هر بهانه‌ای با بچه‌های کوچک و خیابان درگیر می‌شد و کتک‌کاری می‌کرد به طوری که اغلب پای چشمش سیاه و کبود بود. گاهی اوقات به دیدن والدین آنها می‌رفتم و هر بار شاهد بگو و مگوری او و مادرش می‌شدم. دخترک نوقت می‌کرد و از مادرش به اصرار می‌خواست که برایش دوچرخه‌ای بخرد. مادر نیز همیشه بهانه‌ای می‌آورد و با بی‌حوصلگی جواب نمی‌داد:

— بچه جان، از جان من چه می‌خواهی؟ مگر نمی‌بینی که جنگ است و دوچرخه‌ای نیست که برایت بخرم. ولی دخترک گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود و مرتباً تق می‌زد و دوچرخه‌اش را می‌خواست. تا این که یک شب به آن دختر کوچولو گفتم:

— ببین «ماری» تو می‌توانی یک دوچرخه داشته باشی و من می‌دانم که از کجا می‌توانی تهیه کنی.

در چشمانش برق خوشحالی درخشید و سراپا گوش شد و تند و بی‌صبرانه پرسید:

— از کجا؟

آنگاه بین من و او این گفتگو در گرفت:

— ماری کوچولو، فوراً برو بگیر بخواب و چشم‌هایت را ببند آن وقت در همان حال همبازی‌های پسر و دخترت را مجسم کن که در پارک دارند سوار دوچرخه تو می‌شوند و تو از این که آنها را خوشحال کرده‌ای

خود را عوض کنید تا زندگیتان عوض شود / ۱۰۷

ناخود آگاه خود نیز تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد و احساس کینه و تنفر و خصومتی که در دل می‌پرورد، خود وی را نیز متأثر می‌سازد و همین باعث می‌شود تا افکار منفی، ایده‌های مثبت را از ضمیر باطن برانند و نتیجه آشکار است: ورشکستگی، فقر و کساد و انواع بیماری‌ها و دردهای جسمی و روحی.

تازه دریافت که چگونه باید قلبش را از سیاهی‌ها پاک کند و صفا و عشق خداوند را در آن جای دهد و از عقل و دانایی و هوش بیکران کمک بخواهد و بداند که اگر به‌سوی «او» برود راه درست را پیدا خواهد کرد. فهمید که باید برای آن مردی که آرزوی مرگش را می‌کرد، خیر و برکت بخواهد و از صمیم قلب بر او ببخشد. او دل را پاک کرد تا بعد از سه ماه توانست بار دیگر از گردابی که در آن گرفتار گشته بود نجات پیدا کند و از نو سر و صورتی به کسب و کارش بدهد و بدهی‌هایش را بپردازد و زندگی دوباره‌ای بیابد.

سرگذشت یک پناهنده

بانویی که هر یکشنبه به جلسه سخنرانی من در لس‌آنجلس می‌آمد یک روز داستان زندگی خود را برایم تعریف کرد. داستان عجیب و خارق‌العاده‌ای که قهرمانان آن را بیشتر در فیلم‌ها دیده‌ایم. او می‌گفت که در کودکی دوران سخت و پرمشقتی را در روسیه که زادگاهش بود گذرانده است. خود و خانواده‌اش همیشه گرسنه و برهنه بودند و در زاغه‌ای زندگی می‌کردند که بهتر است بر آن نام بیغوله نهاده شود. در جوانی وارد ارتش شده و به‌عنوان پرستار به خدمت مشغول گشته بود. جنگ جهانی دوم شروع شده بود و مدتی بعد او را با واحدهای دیگر به خطوط مقدم جبهه فرستادند. یادش می‌آید از زمانی که خودش را

سپس دست دخترک را گرفت و او را با خود به‌آپا امانی که در آن نزدیکی‌ها بود برد و دو چرخه‌ای را که مال دختر خودش بود و در دو سال قبل در گذشته بود به او داد و به پدر و مادر ماری گفت:
- من همیشه می‌خواستم این دو چرخه را به‌بچه‌ای بدهم که خداشناس باشد.

چرا نتیجه دلخواه به دست نمی‌آید؟

اخیراً مردی به‌تازم آمده بود و از بخت بد خود می‌نالید و از شکست‌هایش می‌گفت. نه تنها خانه‌اش را از دست داده بود بلکه درد مفاصل امانش را بریده و زندگی برایش جهنم شده بود. می‌گفت هر قدر بیشتر تلاش و فعالیت می‌کند بیشتر گرفتار می‌شود و خلاصه در تنگنای بدی افتاده بود. و اضافه می‌کرد:

- نمی‌دانم چرا به نتیجه‌ای نمی‌رسم؟ من که دعا و عبادتم ترک نمی‌شود و مرتباً به کلیسا می‌روم و انجیل هم می‌خوانم و خیرات و صدقات هم می‌دهم. یعنی خدا دارد مرا مجازات می‌کند؟

او را می‌شناختم. واقعاً راست می‌گفت عبادتش ترک نمی‌شد و دائماً به کلیسا می‌رفت. با این حال با گفتگویی که با وی داشتم به علت نابهنجاری و اختلالی که در زندگی‌اش روی داده بود پی بردم. او به مدت ده سال با شریکی سهیم شده بود که از او کینه و نفرت شدیدی در دل داشت و تنها آرزویش این بود که شریکش بمیرد و سریه‌نیست شود و به تیر غیب گرفتار آید و او از شرش خلاص شود. این احساس لحظه‌ای رهایش نمی‌کرد و هرگز حاضر نمی‌شد او را ببخشد و از این رو هر کلامی که به‌زبان می‌آورد با لعنت و نفرین و ناسزا همراه بود.

برایش توضیح دادم که هر فکری که درباره دیگری به‌سر راه می‌دهد

به‌سر راه نداده و از نیروی درون خویش آگاه بوده و می‌دانسته چگونه در هنگام سختی‌ها و ناملایمات از آن استفاده کنند و موانع را از پیش پای بردارد و مشکلات را حل کند.

سه کلمه جادویی: شاد، غنی و موفق باش

یک ستاره نامی سینما برایم تعریف می‌کرد که چگونه موفق شده بود پهنه ذهنش را از ایده‌های سیاه و منفی و مخرب پاک کند و از رنج و عذابی که می‌کشید روح و روان را آزاد سازد. او اظهار می‌داشت که تنها سه کلمه جادویی نقشی حیاتی در زندگی او ایفا کردند. آنها عبارت بودند از «شاد، غنی و موفق بودن» که هر بار از خانه بیرون می‌آمد و هر دفعه که دچار نگرانی و تشویش می‌شد و یا از بابت عدم انعقاد قراردادی ترس برش می‌داشت، این کلمات را می‌خواند و به مدت یک ربع ساعت همچنان به آواز می‌خواند تا احساس می‌کرد که دیگر از آن ترس و تشویش در ذهنش اثری نمانده و حال خوش و مفرحی پیدا کرده و دیگر از حیث وضع مالی و آتیه‌اش مضطرب و پریشان نیست.

او دریافته بود که این کلمات از قدرت جادویی شگرفی برخوردارند و به نظر می‌رسید که نیروهای درونی وی را تقویت می‌کنند و بدان قوت می‌بخشند. آنگاه او فکر و روح خود را از این حقایق سرشار ساخت و طبعاً نتایجی که از آن به دست آورد در زندگی داخلش متجلی شد و اثرات خود را برجای نهاد.

نتیجه آنکه در این هشت سالی که او به این حقایق جاودانی دست یافته بود، پشت سر هم با وی قرارهای جالبی منعقد کردند به طوری که حتی یک روز هم بیکار نمانده و هر دم از افتخاری به افتخاری دیگر می‌رود و مشهورتر و محبوب‌تر می‌شود. او به کشف این حقیقت ساده نیز

شناخته بود تنها یک آرزو در سر می‌پرورد و آن هم رفتن به آمریکا بود. چند ماهی را در جبهه گذرانده بود که به اسارت آلمان‌ها درآمد. از آن رو که از پزشکی دانشی کسب کرده بود و پرستاری هم می‌دانست او را به مراقبت بیماران و اسیران مسجروح گماردند. ولی در تمام آن احوال همچنان در عالم خیال خود را می‌دید که در آمریکا زندگی می‌کند و حتی عمویی دارد که به دیدن او با گشاده‌رویی می‌گوید «به این سرزمین خوش آمدی!» او هیچ‌گاه نمی‌توانست این اندیشه را حتی برای لحظه‌ای که هم که شده از سر دور کند.

سالیانی گذشت و نازی‌ها شکست خوردند و ارتش آلمان تسلیم شد و نیروهای متفقین بازداشتگاه را تصرف و اسیران را آزاد کردند. در بین نیروهای آمریکایی یک افسر مهربان وجود داشت که مأمور آزادسازی و پاک‌سازی اردوگاه بود. این دو با هم آشنا شدند و این آشنایی به عشقی سوزان مبدل گشت و کارشان به ازدواج کشید و آن افسر او را با خود به آمریکا برد. اکنون سال‌ها از آن ماجرا می‌گذرد و او هر بار که به یاد آن دوران می‌افتد از نیروی شگرف تخیل و قدرت ضمیر باطن در تحقق آرزوها به هیجان می‌آید.

او هم اینک معلم موسیقی ملانژس است و پیانیست مشهوری است و زندگی خوب و خوشی را با خانواده‌اش می‌گذراند و درآمد بسیار بالایی هم دارد و در خانه مجللی زندگی می‌کند و به قدر کافی پول در دسترس دارد که هر اندازه بخواهد خرج کند و کم نیاورد و به هر گوشه دنیا که بخواهد مسافرت کند.

وجود این زن دلیلی است بر اثبات این امر که چگونه می‌توان از فقر به ثروت رسید و از پایین به بالا رفت. او در واقع رمز موفقیت خود را در این می‌داند که هرگز به ندای یاسی آلود دیگران اعتنایی ننموده و افکار منفی را

ناآل گشته بود که خلق و خوی افسرده و نژند و بیمارگونه و مأیوس او بوده که آن شرایط و موقعیت‌های عذاب‌آور بیرونی را در زندگیش به وجود آورده بود. در واقع هنگامی که توانست حالت روحی خود را عوض کند و هراس و تشویش و اضطراب و افسردگی را از روح و روان خود بزداید عواقب ناشی از آنها نیز خود به خود از بین رفته و جای خود را به امید و خوش بینی و لاجرم موفقیت دادند.

پس، شما نیز از هم‌اکنون این ترانه آسمانی را دم بگیرید و در تمام لحظات دشوار و یا آسان زندگی خود بخوانید و به عبارت بهتر سرود پیروزی سر دهید «شاد، غنی و موفق باش.» یقین داشته باشید که شاهد معجزاتی در زندگی خود خواهید شد.

خدا بندگانش را غنی می‌خواهد

قانون هستی بر پایه فراوانی و رفاه بنا شده است و نه بر اساس فقر و فاقه. پروردگار، بیکران و لایزال و خلاق است و منبع و سرچشمه‌ای که هرگز خشک نمی‌شود و به انتها نمی‌رسد. پس هر انسانی نیز دارای منبع بیکرانی از نعمت‌های عالم است و هر قدر بخواهد در اختیار دارد.

خداوند به شما دستانی عطا فرموده تا با آنها در وصف او ترانه بسازید و پرستشگاه‌ها و ساختمان‌هایی به افتخار او و برای تجلیل از «او» بنا کنید. پروردگار می‌خواهد که شما استعداد‌های خود را به طرز باشکوهی نشان دهید و صدایی به شما داده که بتوانید ترانه عشق او را در عالم سر دهید. خداوند به شما چشمانی داده تا بتوانید زبان درختان و گفتار را در سنگ‌ها و نغمه‌ها را در جویبارهای روان ببینید و بالاخره خدا را در همه اشیاء نظاره کنید. حتی علاقه انسان به رقصیدن نشانه تمایل او به هویدا ساختن این موضوع است که این حرکات موزون نشانه آن است که

چگونه تمام کائنات به اشاره «او» به رقص و چرخش درمی‌آیند. شور و شوق آدمی برای ترسیم و نقاشی غروب آفتاب همانا یافتن زیبایی جمال «او» است که از قلم موی نقاش بر پارچه نقش می‌بندد. خدا به شما گوش داده تا موسیقی این جهان را بشنوید و به نجوای دل‌انگیز او گوش فرا دهید که می‌گوید «راحت همین است. پیش برو!»
اشتیاق شما برای سفر و اکتشاف اکتاف جهان نشانه مشیت پروردگار است که می‌خواهد شما را ترغیب به کشف عجایب دنیا کند تا از زیبایی‌ها و نظم و قرینه‌سازی و موزونی و تناسب اشیاء در حیرت بمانید و قدر بگذارید. خداوند شما را آزاد و شاد و خوشحال می‌خواهد و می‌خواهد که در خانه‌ای قشنگ و راحت زندگی کنید و جامه‌های خوب بپوشید و زندگی موفق و پیروزمندانه و باشکوهی داشته باشید. «او» شما را این گونه فرمان می‌دهد «فرزندم تا زمانی که با من هستی، هر چه دارم از آن تو خواهد بود.»

فلاصه مطالب

درباره این نکات بیندیشید

- ۱- طبیعت سخی و گشاده‌دست است و قانون هستی ثروت‌های بیکران طبیعت را در اختیار انسان قرار داده است.
- ۲- اگر سطح فکر حقیر و پستی داشته باشید طبعاً افرادی را که به سوی خود جلب خواهید کرد فقیر و حقیر خواهند بود.
- ۳- درباره آنچه در این دنیا می‌خواهید به روشنی بیندیشید و حتی آن را در اتاق خود ببینید و در عالم خیال با دست‌هایتان لمس کنید و

سفتی و نرمی آن را امتحان نمایید تا به آنچه خواسته اید برسید.

۴- وقتی که چیزی را به عنوان حقیقت پذیرفتید، ضمیر باطنتان نیز وارد عمل می شود و آن را برایتان مهیا می کند. همان گونه که یک غریبه دو چرخه ای را به دخترکی بخشید.

۵- افکاری که با خشم و انتقام و کینه همراه باشند باعث می شوند تا ثروت - به جای آنکه به سوی شما بیاید - گریزان شود. هر چه برای خود می خواهید برای دیگران هم بخواهید و این است مفتاح فراوانی و نعمت در زندگی.

۶- سه کلمه جادویی می توانند زندگی شما را غرق در برکت و نعمت و موفقیت سازند که عبارتند از: شادی، توانگری و پیروزی. «این سه کلمه را بنویسید و تکرار کنید و به آواز بخوانید که حقیقت هستی و وجود هستند».

۷- خداوند می خواهد که شما شاد و مسرور و آزاد باشید و می خواهد که زندگیتان در فقر و نکبت سپری نشود. او نور است و شادمانی و سرور است.

فصل نهم

کار و شغل شرافتمندانه

هیر فعالیتی که در این دنیا صورت می گیرد جزئی است از قدرت نمایی «او» که تنها قدرت متعالی است که هر ذره و هر شیبی و هر جاننداری را به تحرک و جنبش وامی دارد. شاید بگویند که درباره فعالیت های فکری و معنوی چه اظهار نظری می توان کرد، اما زمانی می توان در بابت امور معنوی سخن به میان آورد که کاری را که انجام می دهیم با عشق و علاقه همراه باشد و آن را به افتخار «او» انجام بدهیم.

معماری که بنائی را می سازد و این کار را بر اساس اصول و قواعد جهانی به سامان می رساند، در واقع عشق را با کار خود می آمیزد و از این که خدمتی انجام می دهد لذت می برد. در حقیقت عمل او هیچ دست کمی از فلان واعظ و خطیب کلیسا که برای خدا موعظه می کند ندارد.

وقتی که صنعتگری تلاش می کند تا ابزاری کامل تر و آسان تر بسازد و یا در ساخت و تکمیل دستگاهی بکوشد که راحتی خلق خدا در آن باشد و نفعی از آن به مردم برسد تا به طریقی به بشریت خدمت کند، به هر حال قانون طلایی آسمانی را مورد توجه قرار داده و به کار بسته است. در آن

بگیرم و ترقی کنم. تا به جایی که در حال حاضر نامزد معاونت شرکت شده‌ام و این را مدیون این طرز فکرم می‌دانم که خدا را تنها کارفرمای خود دانستم و از صمیم قلب ایمان آوردم که من برای هیچ انسانی کار نمی‌کنم و تنها او را رئیس و مافوق خود می‌شمارم. به همین علت همیشه شاد و خوش هستم و خنده از لبانم دور نمی‌شود و آرام و آسوده از کاری که انجام می‌دهم لذت می‌برم و این خیال عالی است.

یک داروساز از وضع بدی که در داروخانه داشت شکایت می‌کرد و می‌گفت:

— سرپرست و صاحب داروخانه مردی است بدعقل و بهانه‌جو و ایرادگیر و واقعاً ساختن با او بسیار مشکل است. اما تنها علتی که مرا پابند کرده حقوق و دستمزد بالایی است که به ما می‌دهد. ولی دیگر طاقتم طاق شده و تحمل او را ندارم و از تو دارم داغان می‌شوم. از همه بدتر این که تمام همکارانم ترقی کرده‌اند و تنها منم که سرم بی‌کلاه مانده و پیشرفتی نداشته‌ام.

در واقع این مرد جوان، انواع دیکتاتورها، مستبدان و حتی گانگسترهای کینه‌جو را در اعماق ذهن و ضمیر خود جای داده و با خشم و نفرت ترکیب کرده بود و در نتیجه همین حالت تخریبی روحیه‌اش بر وی مسلط شده و سرشت و طبیعت او را تحت کنترل درآورده و به صورت رئیس و کارفرما و ارباب افکار و احساسات و واکنش‌های او درآمده بود. برای او تشریح کردم که بیرون آینه درون است و منعکس‌کننده ضمیر و این خود اوست که با افکاری که به سر راه داده مانعی در برابر پیشرفت و ارتقاء خود به وجود آورده و از همه حیث به خویش لطمه زده. این امری است قابل تأمل که خصوصت هیچ‌گاه بهره و سودی به همراه نداشته است.

صورت است که می‌توان گفت شغل و حرفه‌ای را برگزیده که خدایی است و همین موجب می‌شود تا خدا نیز جانب او را نگه دارد. در اینجا است که می‌گوییم چه کسی قادر است با چنین شخصی از در مخالفت درآید؟ و یا قدرتی در آسمان و زمین یافت می‌شود که بتواند صاحب این شغل را از پیشرفت و موفقیت بازدارد؟

تمرینی برای موفقیت در کارها

«من می‌دانم و یقین دارم که شغلم و کارم یک پیشه آسمانی است و خدا در تمام احوال شریک و حامی من است. و این برای من چنین معنا می‌دهد که او نور است و عشق است و حقیقت و الهامی که قلبم و روحم را فرا می‌گیرد. من خود را به «او» می‌سپارم تا مشکلاتم را حل کند زیرا قدرت او پشتیبان من است و من اکنون در آرامش و آسودگی هستم. من با همه در تفاهم به سر می‌برم و وضع خودم را درک می‌کنم. می‌دانم که روابط کاری من با قانون آسمانی تطابق و هماهنگی دارد. رفتار خوب و معتدله‌ای با مشتریان و ارباب رجوع و مردم دارم و مناسبات ما بر پایه صداقت و درستکاری و اعتماد بنا شده است.»

بانوی کارمندی می‌گفت:

— من عادت داشتم هرچند وقت یک بار شغلم را عوض کنم. یک جا بند نمی‌شدم و از این شرکت به آن شرکت و از پیش این کارفرما به نزد کارفرمای دیگر می‌رفتم و سعی می‌کردم در این جا به جایی پول بیشتری گیر بیاورم و وضع بهتری پیدا کنم. تا این که به این نتیجه رسیدم که کارفرمای اصلی من خداست و من برای «او» کار می‌کنم و این اوست که به من پول و شغل می‌دهد و موقعیت خوبی برایم در نظر می‌گیرد. همین فکر مرا بر آن داشت تا در شغلی که داشتم باقی بمانم و ترقی کنم و ریشه

مشتری همیشه از من راضی باشد. حتی اگر تشخیص دهم که جنسی را می‌خواهد که فعلاً در بساط ندارم، با چرب‌زبانی اجناس مشابه را به او پیشنهاد نمی‌کنم، بلکه او را به فروشگاه‌هایی که می‌دانم فروشنده آن است می‌فرستم و این است کلید طلایی موفقیت من در فروشندگی. گرچه ممکن است سفارش‌هایی را به این ترتیب از دست داده باشم، ولی تجربه نشان داده که در طول سال صدها سفارش دیگر دریافت داشته‌ام. زیرا مشتری‌هایم نسبت به اطمینان داشته‌اند و ترجیح داده‌اند که ابتدا به نزد من بیایند و اگر لازم بود توسط من راهنمایی شوند جنس خود را از فروشگاه‌های دیگر تهیه کنند. به همین علت من دارای بالاترین رقم فروش در کمپانی هستم و دارای عنوان بازاریاب ممتاز.

در اصل، صداقت و درستی و نیکدلی او از ضمیر باطنش در دل مشتریانش راه پیدا کرده و اطمینان ایشان را جلب کرده و آنان را مجذوب خود ساخته بود. او با این کلید طلایی توانسته بود به موفقیتی شگرف در کارش دست یابد و ظرف مدتی کوتاه به مدارج والایی ارتقاء یابد.

راز بزرگ موفق بودن در این است که همان رفتاری را با مشتری و با طرف معامله خود داشته باشید که اگر ورق برگشت و خود خریدار شدید، دلتان می‌خواهد همان رفتار و برخورد را با شما داشته باشند. همان حرف‌هایی را بزنید که اگر خریدار شدید مایل به شنیدن همان سخنان هستید. اگر چنین کنید یقین داشته باشید که در جمع فروشندگان و بازاریاب‌های موفق و محبوب قرار خواهد گرفت.

صدای آسمانی

پسر جوانی را می‌شناختم که در محله فقیرنشین نیویورک به نام «مطبخ جهنم» بزرگ شده بود. در خانواده‌ای بی‌بضاعت و تنگدست

او این نکته را به فراست دریافت که آنچه در درون دارد در بیرون نیز به همان صورت بازتاب پیدا می‌کند و به عبارتی این اندیشه است که طریق زندگی را مشخص می‌کند. از همان لحظه برآن شد تا در نحوه‌ی اندیشیدن خود - مگرگونی ایجاد کند و روحیه خود را عوض کند و ایده‌های موفقیت و خوش‌قلبی و کامیابی را جانشین افکار سیاه و منفی قبلی سازد. او همانند باغبانی که نهالی را در خاک غرس می‌کند و به آن آب و کود می‌دهد تا بارور شود، افکار نو و جدید را در کشتزار ضمیرش پرورد و آنها را برومند ساخت و برای رئیسش نیز آرزوی بهروزی و شادکامی و خوشبختی نمود.

بعد از چند هفته متوجه شد که در حقیقت کارفرمای واقعی او خلق و خوی خودش بوده و افکاری که در سر داشت زندگیش را تحت سلطه خود درآورده بود. طولی نکشید که احساس کرد رفتار رئیسش با او تغییر کرده است. چندی بعد او را به سمت سرپرست بخش مهمی تعیین کرد و در پی آن بر درآمدش افزوده شد و هم از لحاظ شغلی به درجات بالاتری ارتقاء یافت. چه نیکو گفته‌اند اگر خود را عوض کنیم، وضعمان نیز عوض خواهد شد.

راه موفقیت در فروش

با فروشنده موفق که میزان فروش سالیانه او رقم بالایی را نشان می‌داد صحبت می‌کردم. به نکته جالبی اشاره می‌کرد:

- من تنها فکری که به‌سر راه می‌دهم خدمت به خریدار است و همیشه در این فکر هستم که کاری کنم تا او پول زیادی ندهد و خرید برایش به صرفه باشد. هرگز نخواسته‌ام که اجناس بنجل و به‌درد نخور را بارش کنم و جیبش را به نفع خود و فروشگاه خالی کنم. دلم می‌خواهد

پرورش یافته و طبعاً نه تحصیلات درستی داشت و نه تعلیم کاملی. ولی دست بر قضا از صدای خوش و روح نوازی برخوردار بود که هر کس نوای دلکش او را می شنود به هیجان می آمد و زبان به تحسین می گشود. اما از آن رو که نتوانسته بود به نزد استاد فن آواز برود و آموزش ببیند فاقد تحریرهای لازم و پخته بود و همین او را رنج می داد. به وی گفتم هر تصویری از خود در اعماق ضمیر بنشانند اثرات آن را در بیرون مشاهده خواهد کرد و واکنش دلخواه را دریافت خواهد نمود.

به او یاد دادم که چگونه به آرام سازی جسم و جان (ریلکس) بپردازد و در مکان خلوتی بنشیند و خود را مجسم کند که در مقابل میکروفونی ایستاده و دارد آواز می خواند و حتی از نوای سازی که او را همراهی می کند به وجد آمده و شور و حالی پیدا کرده است. آنگاه با ایمان و اعتقاد کامل به خود بگوید «صدای من صدای خداست و من آوازی پرشکوه و زیبا می خوانم.» سپس سخنان ستایش آمیز مرا می شنود که به او تبریک می گویم.

طولی نکشید که همان تصویری که به ضمیرش داده بود در عالم واقعیت نیز تحقق پیدا کرد. ناگهان یک استاد آواز که بر حسب تصادف صدای او را شنیده بود به وی پیشنهاد داد تا هفته ای چند ساعت مجاناً به او تعلیم آواز بدهند و در این باره اظهار نظر کرده بود که این جوان آتیه درخشانی پیش رو دارد و من به او کمک می کنم تا به موفقیت نائل شود. سال بعد رؤیای جوان آوازه خوان به حقیقت پیوست و او توانست نه تنها در محله و شهر و ایالات مختلف کنسرت های موفقی برگزار کند، بلکه با عقد قراردادهای سنگین به اروپا و آسیا و آفریقای جنوبی رفت و کنسرت های جالبی ترتیب داد و ظرف مدتی کوتاه دغدغه مالی و مادیش برطرف شد زیرا با عواید زیادی که از این کنسرت ها عایدش شده بود به

آرزوی دلخواهش رسیده بود. هر کس هنری دارد و صفتی که پروردگار به او مرحمت نموده تا استعدادهای باطنی خویش را به این وسیله آشکار و متجلی سازد.

یکی از دوستانم که کشیش کلیسا است تعریف می کرد که چگونه در چند سال پیش کلیسایش از لحاظ مالی با مشکل و محدودیت مواجه شده بود. به گونه ای که به هر دری می زد نمی توانست اقساط عقب افتاده بانک ها را پرداخت کند. تا آن که راهی به نظرش رسید که با آن توانست مشکلاتش را رفع کند. هر زمان که فرصتی می یافت دست به دعا بر می داشت و این گفته ها را به زبان می آورد «خداوند وسیله ساز است و راه هایی را نشانم می دهد تا بتوانم برای بندگانش مفید باشم.»

کشیش می گفت که واقعاً خود نفهمیدم چگونه توانستم از آن بحران و تنگنای مالی نجات پیدا کنم و ظرف چند ماه همه قرض ها را پرداختم و حساب ها را تسویه و مقدار زیادی هم پس انداز کردم.

اگر کسی با خلوص نیت به سوی خدا روی آورد و این جملات را تکرار کند گره از کارش گشوده خواهد شد «ای خدای مهربان راهی به من بنما تا بتوانم خدمتگزار بندگانت باشم.» در آن صورت است که ایده های خلاقانه و بدیع و مبتکرانه به سر انسان می آید و کسب و کارش رونق می گیرد و شکوفا می شود.

بعد از ایراد سخنرانی در فونیکس آریزونا مردی به ملاقاتم آمد و داستان زندگی پرتب و تابش را چنین تعریف کرد: وقتی که از طرف هیات مدیره مرا به سمت مدیر فروش کمپانی تعیین کردند، حال و وضع بعدی داشتم. اعصابم به شدت مختل شده بود و دچار حمله قلبی شده بودم و کارم به بیمارستان کشیده بود و تمام اینها معلول تنش ها و درگیری ها و

طرز فکرتان را عوض کنید

اگر قادر به پرداخت اقساط بانک و صورت حساب‌ها نیستید و بدهی دور و برتان را گرفته و خود را ورشکست می‌یابید در نظر داشته باشید که تنها کاری که می‌توانید بکنید تا از این گرفتاری خود را نجات دهید، این است که طرز فکر کنونی خود را تغییر دهید تا شرایط زندگیتان عوض شود. واقعیت این است که ما همگی تصویری هستیم از افکاری که در ذهن و ضمیر خود راه داده‌ایم. هر بلایی که امروز به سر ما می‌آید نتیجه و ثمره اندیشه‌ها و احساسات همین امروز و دیروز بوده است. پس اگر امروز درست بیندیشید، آینده حاصل تفکر کنونی شما خواهد بود. پس از همین امروز سطح فکر خود را عوض کنید و این امر به دست خود شماست که چه نوع افکاری به ضمیر باطنتان بدهید. سعی کنید ایده‌هایی موفقیت‌آمیز و همراه با صلح و صفا و آرامش و متعادل با فکرتان درآمیزید.

این را هم بدانید که گرفتاری‌ها و مشکلات امروزی شما نتیجه و محصول تفکرتان بوده است. برای بینش آسمانی زمان و مکان مطرح نیست. ولی زمان حال را دریابید که خیر و صلاح شما در آن است. حتی زمان گذشته نیز به تفکر فعلی شما مربوط می‌شود و آینده نیز حاصل فکر کنونی شماست چون می‌توان فقط در زمان حال به تفکر پرداخت و به عبارت بهتر هرکس فقط در زمان حال زندگی می‌کند. یعنی اگر این لحظه را عوض کنید، سرنوشت خود را هم عوض کرده‌اید! واضح‌تر بگوییم، شما قادرید فقط همین آن و همین لحظه را تحت کنترل و تسلط خود داشته باشید. به این علت است که هندوها از قدیم این گفته را به صورت ضرب‌المثل درآورده‌اند: «خدا (خوبی) همان زمان جاودان است.»

اضطرابات کاری درون شرکت و باندبازی و سیاست‌بازی مدیران بود که مرا به این ترتیب به بستر بیماری انداخته بود و اگر در طرز فکر تحولی ایجاد نکرده بودم، بی‌گمان روانه آن دنیا شده بودم. زمانی که حالم اندکی بهتر شد و به سرکارم برگشتم، اولین کاری که کردم در اتاقم را بستم و به مدت پانزده دقیقه با خودم و خدای خودم خلوت کردم و از او خواستم که در طول روز مرا تنها نگذارد و در تمام کارها هادی و راهنمایم باشد و هر جا نارسایی و خطایی یافت مرا آگاه کند و در هر موردی یاور من باشد و بر اعمالم نظارت کند و در فروش و خرید خرد و دانائیش را از من دریغ ندارد و راهی را که باید بروم نشانم دهد. من اطمینان داشتم که این خداوند است که از همه چیز خبر دارد و از این رو کافی است که من با او باشم تا کارها به خوبی پیش برود و مشکلاتم حل شود. زیرا اوست که پاسخ تمام مسائل را می‌داند و اگر او با من باشد عشق و مهر او از قلبم به روح دیگران راه می‌یابد و این جریان باعث می‌شود تا اعضای هیات‌مدیره نظر مساعدی نسبت به من پیدا کنند و همین امر موفقیت مرا در کارها تضمین می‌کند.

با این افکار توانستم ایده‌های مبتکرانه‌ای پیشنهاد کنم و فروش شرکت را افزایش دهم و خودم نیز سالم‌تر و سرحال‌تر شوم. تنها دو سال طول کشید تا پله‌های ترقی را پیمودم و به مدیریت یکی از شعبات بزرگ شرکت منصوب شدم و درآمد و حقوقم چندبرابر شد.

این مدیر با کفایت در واقع به خودش این نکته را ثابت کرده بود که اگر با خدا در کاری شریک شود هرگز ضرر نخواهد کرد. کاری که هرکس از امروز می‌تواند تجربه کند و نتیجه آن را ببیند.

سه گام موفقیت

بانوی جوانی یک سالن زیبایی دایر کرده بود و تا مدتی کار و باری پررونق داشت. تا این که مادرش به سختی بیمار شد و او ناچار شد بیشتر اوقات خود را صرف پرستاری مادر کند. در نتیجه اغلب مشتری‌هایش پراکنده شدند و ضمناً دو دستیاری که آورده بود نه تنها نتوانستند جای خالی او را پر کنند بلکه هرچه درمی آمد به حساب خود می ریختند و حساب پس نمی دادند. طولی نکشید که بدهی‌های زیادی بالا آورد، ولی از آن رو که با اصول و قواعد تفکر مثبت آشنا بود توانست با بهره‌گیری از روش‌های تقویت و تمرکز فکر تمرین‌های مناسب و لازم را اجرا کند. نخست برای نیل به این هدف سه مرحله در نظر گرفت که آن را خود سه گام موفقیت نامید:

گام اول - ابتدا هر شب - پس از تن آرام‌سازی و ریلکس کامل - این صحنه را پیش دیده می آورد که رئیس بانکی که در آن حساب داشت با لبخند و بالحنی که حاکی از رضایت باطنی وی بود اظهار می داشت جای نگرانی نیست، موجودی پس اندازت بالا رفته است.

گام دوم - مادرش را دید که شاد و خندان به او می گوید «از این که می بینم مغازه‌ات دوباره پر از مشتری شده خیلی خوشحالم.» مادرش در این تمرین ذهنی به مدت سه تا چهار دقیقه نقش خود را ایفا می کرد.

گام سوم - درست پیش از رفتن به بستر به خود می گفت «من به مشتری‌هایم خدمت می کنم و خدا خیر و برکت می دهد تنها سه هفته طول کشید تا دوباره سالن زیبایی او پر از مشتری شد و ناچار گشت دستیارهای جدیدی استخدام کند. جالب است که در همین مدت کوتاه با مردی ازدواج کرد و او مبلغ ۲۰/۰۰۰ دلار به عنوان هدیه عروسی به وی داد که با آن توانست کسب و کارش را رونق بیشتری بدهد و هرچه در ضمیر باطن

تصور کرده بود همان را به چشم ببیند.»

حقایق درباره خرید و فروش

بارها به نزد من آمده‌اند و درباره خرید و فروش ملک و مغازه و خانه و غیره مشورت کرده‌اند و نظرم را پرسیده‌اند آنچه را به ایشان گفته‌ام برای شما نیز در اینجا بازگو می‌کنم. به عقیده من وقتی که چیزی را می‌خواهید بفروشید، مقصود آن است که آماده این کار شده‌اید چون یا می‌خواهید آن را معاوضه کنید و یا به پولش نیاز دارید. همین مثال در مورد کسی که می‌خواهد آن را بخرد و حاضر به معامله شده نیز مصداق پیدا می‌کند.

در خرید یا فروش به این نکته توجه کنید که شما با خریدار و با فروشنده ارتباط برقرار می‌کنید و این امری است که ضمیر باطنتان باید این به اصطلاح معامله را جوش بدهد. در این داد و ستد شما قانون جاذبه را به کار می‌گیرید و بهتر بگوییم با شخصی وارد معامله شده‌اید که از صمیم قلب باید از این امر رضایت داشته باشد. در این صورت همه چیز بر طبق اصول الهی انجام خواهد شد.

قیمتی که پیشنهاد می‌کنید همیشه باید همان باشد که اگر خودتان را جای طرف مقابل گذاشتید از این قیمت پیشنهادی راضی می‌شدید.

این تمرین می‌تواند در معاملاتی که می‌خواهید انجام دهید سودمند واقع شود:

«می‌دانم که شغل و حرفه‌ام خدایی است و به این علت همیشه با موفقیت همراه است. روزبه‌روز بر دانش و عقل و خرد و ادراک من افزوده می‌شود. من می‌دانم و یقین دارم که قانون آسمانی برکت و نعمت در زندگی و در کارم حضور دارد و مرا خیر و رفاه می‌دهد.

«من در کارم صداقت و امانت را در نظر می‌گیرم و هرچه نیاز داشته

کار و شغل شرافتمندانه / ۱۲۵

۶- اگر از موهبت صدایی خوش برخوردار هستید، آن را صوت آسمانی و الهی بیندازید و طوری بخوانید که در دل‌ها شور و نشاط دراندازید تا به شهرت و افتخار برسید.

۷- اگر کسب و کار کساد است، این دعا را بخوانید «خداوند راه‌هایی به من نشان می‌دهد تا بتوانم بهتر خدمت کنم - طولی نمی‌کشد که شاهد رونق و شکوفایی کسبتان خواهید شد.

۸- تجارب کنونی شما محصول گذشته و دیروز نیست، بلکه در اصل تصویری است از طرز تفکر فعلی شما. اگر در طرز فکر خود دگرگونی ایجاد کنید شاهد تغییراتی در زندگی خود خواهید شد. زمان فقط همین آن و همین لحظه است. حتی آینده نیز تحت تأثیر زمان حال قرار دارد.

۹- در خرید و فروش از این نکته مطمئن شوید که شما در موقعیتی مناسب با خریدار و یا فروشنده واقعی و دلخواه در حال معامله می‌باشید... قانون جاذبه کارها را فیصله خواهد داد و هر دو راضی خواهید شد.

باشم: از پول گرفته تا ایده‌های خلاقانه و حتی روابط کاری در اختیارم هست و از آن استفاده می‌کنم. و تمام اینها براساس اصل جاذبه به سوی من می‌آیند و مرا بهره‌مند می‌سازند. خدا حیات و هستی و کار و شغل مرا تشکیل می‌دهد و اوست که مرا هدایت می‌کند و راهنمای من است و به من الهام می‌بخشد. هر روزه فرصت‌های گرانبها و طلایی نصیب می‌شود تا در کارم پیشرفت کنم و کسبی پررونق داشته باشم. من خیر مردم را می‌خواهم. من آدمی موفق هستم، چون با دیگران همان رفتاری را می‌کنم که دوست دارم آنها هم با من همان رفتار را داشته باشند.»

خلاصه مطالب

- ۱- شغل‌ها و پیشه‌ها اگر خدایی باشند، همیشه با برکت و رونق همراه خواهند بود.
- ۲- اگر در کارتان با خدا شریک شوید قلب‌های مشتریان‌تان را مجذوب خود خواهید کرد و راهنمای شما در تمام معاملات خواهد بود.
- ۳- قبول کنید که خداوند است که تنها کارفرمای شما می‌باشد. اگر چنین بینشی داشته باشید هیچ بیم و هراسی به دل راه نخواهید داد و می‌دانید که حامی نیرومندی در تمام احوال مراقب شما می‌باشد.
- ۴- خلق و خو و روحیه شما می‌تواند رئیس اصلی شما باشد. به گفته روشن‌تر، ایده‌ها و افکار ارباب‌ها و استادان ما هستند که خلیقات و حالت روحی ما را شکل می‌دهند.
- ۵- برای موفق شدن در فروش و بازاریابی، خدمت به مشتری را باید اصلی‌ترین هدف خود بشمارید. موفقیت در پی آن خواهد آمد.

فصل دهم

قانون رشد و وفور نعمت

در روایت آمده است که «من کاشته‌ام، آپولو آبیاری کرده و خدا به آن برکت و نعمت بخشیده.» «در واقع، برکت چیزی است که همه مردم در تمام دنیا در پی به دست آوردن آن هستند و انگیزش پروردگار در درون آدمی است تا در سراسر دوران حیات خود را نشان دهد و در بیرون نمود پیدا کند.»

شور و اشتیاق و تعادل و خواست بشر برای ثروتمند شدن و توانگری و شکوفایی و بالندگی کشش و گرایش باطنی هر شخص می‌باشد. این تمنا نه تنها در مورد پول و ثروت، بلکه در تمام امور مادی و رفاهی نیز تسری می‌یابد. به این سبب است که اصولاً طبع و سرشت آدمی طالب دوستان بیشتر و غذای بهتر و لذیذتر و پوشاک مناسب‌تر و بالاخره اتومبیل و زندگی شیک‌تر و راحت‌تر و شکوه و جلال است. به این علت است که میل به سفر و گشت و گذار در انسان سر برمی‌دارد و یا به آموختن فنون و رموزی که شخص به قدرت باطنی و روحی و جسمی می‌دهد می‌پردازد و با تحصیلات و کسب تجربه بر دانش و معلومات خود می‌افزاید تا از حیث

موضوع سخنرانی من که درباره قدرت فکر است می تواند جالب تر باشد. خداوند پشتیبان من خواهد بود و خیر و برکت خود را نثار تمام مستمعان هم خواهد نمود.

روزی که دکتر گیز برای مذاکره با مدیر اپرا عازم دفتر او شد فقط صد دلار در جیب داشت. هنگامی که درباره اجازه سالن با مدیر اپرا صحبت کرد ورقم پیش پرداخت را که همان صد دلار موجودیش بود به زبان آورد، مدیر سالن بی اختیار زد زیر خنده. ولی هنگامی که دکتر گیز درباره موضوعی که می خواست برای شنوندگانش سخن بگوید توضیحاتی داد، مدیر ناگهان سکوت کرد و سراپا گوش شد. موضوع خطابه «قدرت فکر» بود و این گونه سخنان تازگی داشت و از این رو مدیر اپرا با خوشرویی پیشنهاد دکتر گیز را پذیرفت. تنها به این شرط که در پایان هفته بتواند صورت حسابش را پرداخت کند.

در طول هفته دکتر گیز مرتباً با خود تکرار کرد «خدا برکت و رونق می دهد. کار من خیر است و با برکت همراه خواهد بود. خدا حامی من است و کمک می کند».

روز بعد دکتر گیز به ملاقات آقای «مک کورمیک» یکی از سرمایه داران بزرگ شیکاگو رفت و شمه ای درباره برنامه سخنرانی و موضوع آن «قدرت فکر» صحبت کرد. مک کورمیک از شنیدن سخنان دکتر گیز چنان به وجد آمد و علاقه مند شد که او را به صرف نهار دعوت کرد و ضمناً یازده نفر از ثروتمندان آن شهر را که از همقطاران و دوستان نزدیکش بودند نیز دعوت کرد. دکتر گیز بعد از معرفی با آن شخصیت ها مختصری درباره برنامه های خود سخن گفت و آنها را چنان تحت تأثیر قرار داد که همگان حاضر شدند به او کمک کنند. با پولی که گردآوری شد، دکتر گیز توانست هم اجازه سالن را بپردازد و هم خرج تبلیغات و

مادی و معنوی خواسته های خود را افزونتر سازد و خلاصه کنیم به هر ترفندی هست می خواهیم زندگی مرفه و پر خیر و برکتی داشته باشیم.

در مزرعه ای گندم می کارید و خاک آن را آب می دینید، ولی این خداوند است که یک گندم شما را صد دانه و هزار دانه می کند و بدان خیر و برکت می بخشد. بر همین قیاس هر چه در کشتزار ذهن و فکر خود می کارید، بذری را که به صورت ایده و تخیل و احساس در زمین ضمیر شخص جای می گیرد صدها برابر رشد می کند و شکوفایی خود را آشکار می سازد.

وفور فراوانی در این مورد مفهوم کثرت و افزایش مال و خواسته و یا از حیث معنوی شکوفایی اندیشه و طرحهای فکری را پیدا می کند. واضح است که اگر هیچ حرکتی صورت نگیرد، فراوانی و افزایشی هم در کار نخواهد بود. در اینجاست که ضرب المثل مشهور «از تو حرکت، از خدا برکت» معنا و مفهوم خود را نشان می دهد. پس از هم اکنون فکر خود را با ایده وفور و برکت آبیاری دهیم و بر آن اثر بگذاریم.

دکتر «گیز» سخنرانی بود که برنامه های گفتار او تحت عنوان «روان شناسی روزمره ها» از شهرتی فراوان برخوردار شده بود. او در جوانی از انگلستان به آمریکا آمده بود تا به ایراد و عطف و خطابه بپردازد. ابتدا تصمیم گرفته بود تا سخنرانی های خود را درباره «قدرت فکر» در شیکاگو برگزار کند. یک روز صبح که از پنجره محل اقامتش خیابان را تماشا می کرد جمعیت زیادی را دید که از اپرای شهر که در آن سوی هتل قرار داشت به بیرون هجوم آورده بودند. به خود گفت «من باید بروم و برای این مردمی که حاضر شده اند حتی صبحها هم به اپرا بیایند برنامه سخنرانی ترتیب دهم».

قانون رشد و وفور نعمت / ۱۳۱

مشهور، به آن مؤسسه منتقل شده و حقوق و دستمزدش چند برابر افزایش یافته است. او تمام اینها را مرهون لطف خداوند می‌داند که خیر و برکت خود را از او دریغ نکرده و خود نیز آنچه از عشق و دانایی در طبق اخلاص نهاده و نثار شاگردانش کرده است.»

او این کلمات را بر لوحی نگاشته و روی میزش نهاده است «هرچه برای خود می‌خواهم، برای دیگران نیز خواهم خواست.» با داشتن این فکر بود که پاداش کافی گرفت.

نجاری داستان زندگی خود را این‌گونه حکایت کرد:

— من در فونیکس آریزونا یک کارگاه نجاری دایر کرده بودم. بهتر بگویم در پای کوهی و در صحرای سوزان آن سرزمین زندگی طاقت‌فرسایی داشتم. با تمام این اوصاف ایده بزرگی در سر می‌پروردم و آن هم ساخت آسمان‌خراش عظیمی بود که در نیویورک و سایر شهرهای آمریکا دیده بودم. برای شروع کار به تکرار این تمرین ذهنی پرداختم «من ثروتمند می‌شوم و دیگران را هم ثروتمند می‌کنم و خیرم به همه می‌رسد.» با دگرگونی و تحولی که در سطح فکر خود به وجود آوردم، طولی نکشید که مردان و زنانی به‌سویم آمدند و بهتر بگویم جلب شدند که می‌خواستند از خدمات من سودی ببرند و به اصطلاح منتفع شوند. ظرف مدتی کوتاه کار و بار نجاریم از چنان رونقی برخوردار شد که ناچار شدم کارگاه خود را توسعه بدهم و کارگرهای بیشتری استخدام کنم روزی یکی از سرمایه‌داران بزرگ ایالتی به سراغ من آمد. بیمار بود و پزشکان به او تجویز کرده بودند که در منطقه‌ای خشک زندگی کند. برای او خانه راحت و مصفا و دلگشایی ساختم و با قیمت مناسبی به آن ثروتمند بیمار فروختم. او از درستی‌کاری و مهارت من چنان مسرور شد که دردم پیشنهاد

هزینه آگهی‌ها را تأمین کند.

رؤیای دکتر گیز به حقیقت پیوسته بود. این بار واقعاً جمعیت فراوانی، بعد از شنیدن سخنرانی دکتر گیز دسته‌دسته از اپرا بیرون می‌آمدند و خوش و خندان صحن پیاده‌رو را اشغال می‌کردند و ازدحامی به‌وجود می‌آوردند و این درست همان صحنه‌ای بود که از پنجره هتلش آن را در پهنه خیال به تصویر کشیده بود. لیکن او در ته قلبش مطمئن بود که خداوند در اجرای نقشه‌اش یار و مددکارش بوده است و به او خیر و برکت بخشیده.

خانم آموزگاری که مرتباً در جلسات سخنرانی من شرکت می‌کرد. برایم تعریف کرد که چگونه توانسته با بهره‌گیری از نیروی فکر بر مشکلات تدریس خود غلبه کند و اخلاق و رفتار و شاگردان شیطان و تبیل خود را عوض کند.

می‌گفت هر روز صبح پیش از آنکه به سر کلاس بروم، مدت پانزده دقیقه خود خلوت می‌کردم و در آن حالت به ریلکس کامل می‌رسیدم. آنگاه به تقریر این عبارات می‌پرداختم «من یک کانون خلاقه الهی هستم، و به همه شاگردانم عشق و محبت و خرد و دانش نثار می‌کنم و با ایشان در تقاهم هستم و بذریعشرف و ترقی را در سر آنها می‌نشانم. اطمینان دارم که فرد فرد شاگردانم درسهایی را که می‌دهم به سرعت یاد می‌گیرند و آنها هم مرا دوست دارند و با من همکاری می‌کنند. ایمان کامل دارم که همه شاگردان کلاس من درسخوان و زرنگ هستند و با این اعتقاد در خلال سالهای بعد، این خانم آموزگار بارها مورد تشویق مقامات مسئول قرار گرفت و به‌خصوص به‌خاطر نحوه تدریس و مراعات نظم و انضباط در تدریس تحسین و ستایش شد. اخیراً به تقاضای هیأت امنای یک مدرسه

کرد هر قدر پول بخواهم در اختیارم می‌گذارد تا کارگام را وسعت بخشم و به مردم خدمت کند. سالی به همین منوال گذشت کار و بارم هم اکنون چنان پیشرفتی کرده بود که می‌توانستم آرزوی دیرینه خود را عملی کنم. تصمیم خویش را با سرمایه دار که اکنون شریکم هم محسوب می‌شد - در میان نگذاشته بودم که او از جهان رخت بریست و طبق وصیتی که کرده بود ثروتی هنگفت برایم به ارث نهاد.

بد نیست بدانید که این نجار اکنون یکی از بزرگترین توانگران این ایالت است و با میلیونها دلار اندوخته‌ای که دارد هر قدر مایل باشد آسمان خراش و ساختمان‌های رفیع بنا می‌کند حال شما نیز می‌توانید همانند نجار ایده‌ای در همین زمینه به ضمیر باطنتان بدهید و تشنه‌های پرخیر و برکت آن را شاهد گردید. در آن صورت در تمام زمینه‌های مالی شکوفا خواهید شد و کسب و کارتان چنان رونق و برکت خواهد یافت که خود از آن حیران خواهید ماند.

کار و شغل انسان مهم نیست. هر که هستید و هر حرفه‌ای که دارید از راننده تاکسی گرفته تا منشی و وکیل و شیمیست و معلم - از هم اکنون فکرتان را روی موضوع ثروت و رفاه و خیر و خوشی برای دیگران و خدمتی که برای مردم می‌توانید انجام دهید متمرکز کنید تا به موجب قانون جاذبه آنچه را می‌خواهید به سوی خود جذب کنید آنگاه در خواهید یافت که ثروتمند واقعی کسی است که هم از لحاظ مادی و هم معنوی توانگر و غنی و بی‌نیاز باشد.

پزشکی که نخستین سالهای طبابت خود را با موفقیت سپری می‌کرد دربارہ هجوم بیماران از هر سو به مطبش و شهرتی که به هم زده بود می‌گفت:

- من از همان روز اول که وارد مطب شدم این جملات را به زبان آوردم «من انسانی هستم که به مردم زندگی و سلامتی می‌دهم» او طیب اعظم است و من ابزار دست او هستم. شفای مریضها به اراده او و به دست من صورت می‌گیرد. دستهایم بیمارانم را شفا می‌دهد و من مشیت او را می‌پذیرم و به خاطر موفقیتی که نصیب شده و به خاطر نعمت‌هایی که به من عطا فرموده شکرگزار او هستم.»

این پزشک جوان هر روز به همین ترتیب نیایش می‌کند و روز به روز بر شمار مراجعاتش افزوده می‌شود به طوری که ناچار شده است بیماران خود را به همکاران دیگر ارجاع کند.

اخيراً با کشیشی صحبت می‌کردم که از مردمی که دیگر برای شنیدن وعظ و خطابه‌اش به کلیسا نمی‌آیند شکایت داشت. سخنانش را که خوب گوش کردم متوجه شدم که او به نیاز و خواست شنوندگانش بی‌اعتنا مانده و در واقع هر چه را که خود می‌پسندید و واجب می‌دانست به زبان می‌آورد و همین باعث پراکندگی جمعیت از جلسات موعظه او گشته بود.

بعد از گفتگو با من به این نتیجه رسید که ابتدا باید طرز تفکر خود را تغییر دهد و این بار سخنانی را ایراد کند که بوی محبت و شادی و امید به زیستن و خوب زیستن و شکوفاشدن را داشته باشد و از بهتر شدن مناسبات انسانی و مهرورزیدن و محبوب واقع شدن و رونق کسب و کار و توانگر شدن و از فقر دوری گزیدن و امیدوار بودن داد سخن بدهد و ضمناً این نکته را مورد توجه قرار دهد که زمانی می‌تواند این صفات را برای مردم بخواهد که خود از آنها بهره برده باشد.

آنگاه شروع کرد به تمرین‌های ذهنی و آنچه را که در منبر وعظ ایراد می‌کرد، همانها را نیز برای خود آرزو می‌نمود تا براساس قانون جاذبه خواست‌هایش از ذهن به عمل و از درون به بیرون برسد. سه ماه نگذشته

بود که تعداد مستمعین کلیسایش ده برابر شدند و به صدها نفر رسیدند و جالب آنکه اکثراً می‌گفتند «اینها همان حرفهایی بود که می‌خواستیم از زبانت بشنویم. انگاری یک واعظ دیگر برای موعظه روی منبر رفته.»

درحقیقت این دگرگونی در افکار کثیثش بود که او را این‌گونه متحول ساخته و دریافته بود که اصل وفور و فراوانی و یا خیر و برکت همسان قواعد ریاضی و فیزیک و شیمی و قانون ثقل و جاذبه است و هیچ تفاوتی ندارد.

همیشه راه ترقی باز است

برخی اشخاص در مورد پیشرفت نکردن خود بهانه‌هایی می‌آورند که به هیچ عنوان نمی‌تواند قابل قبول باشد مثلاً می‌گویند در محیطی کار می‌کنند که امکان ترقی عملاً وجود ندارد و چون دستمزدها ثابت و موقعیت‌ها استاندارد شده است بنابراین چگونه می‌توان از فرصت استفاده کرد و خودی نشان داد. چنین ادعاهایی اساساً موجه نیست. هرکس می‌تواند برطبق قانون جاودان خرد و اندیشه با بهره‌گیری از این نیروی شگرف ذاتی به پیشرفتهای دلخواه نائل شود و در هر شرایطی در زندگی ترقی کند و پیش برود

راز قضیه در این است که ابتدا باید تصویر ایده‌آلی را که در نظر دارید به ذهن بدهید و مطمئن باشید که ضمیر باطن شخص قادر و از چنان خردی برخوردار است که می‌تواند خواسته او را عملی سازد و آرزوهایش را محقق گرداند. به این موضوع ایمان داشته باشید که تصویر ذهنی شما در ضمیر باطنتان رشد و پرورش می‌یابد و سرانجام به صورت عینی متظاهر خواهد شد.

از هم‌اکنون به هر کاری که اشتغال دارید آن را با عشق و علاقه انجام

دهید و به عبارت بهتر در کارتان سنگ تمام بگذارید. خوش قلب و مهربان و صمیمی و صادق و سرشار از حسن نیت باشید. بزرگ باشید و بزرگواری و فکری بزرگ داشته باشید و یقیناً همین کار فعلی‌تان سنگ بنای پیشرفت و پیرویتان خواهد شد. به ارزش واقعی خود پی ببرید و خود را دست‌کم نگیرید و خیر مردم را بخواهید و برای هر کسی که با او در ارتباط هستید - از رئیس و مافوق و سرکارگر گرفته تا ارباب رجوع و مشتری و دوست و آشنا - آرزوی خیر و برکت کنید. دیری نخواهد پایید که پرتو این عشق و مهری که بر دیگران نثار کرده‌اید خودتان را نیز دربر خواهد گرفت و هوش بیکران وجود دروازه‌های بسته را در برابرتان خواهد گشود و راههای مکننت و ثروت در فرارویتان هموار خواهد شد.

این نکته مهم را از یاد نبرید که در زندگی هیچ چیز قادر نیست تا در مقابل شما سد و مانع ایجاد کند مگر خودتان و افکارتان و برداشت و دیدگاهتان از زندگی آن را خواسته باشد.

وقتی که در جستجوی ترقی و پیشرفت هستید و تصویر آن را به ضمیر باطن داده‌اید و زمانی که امکان دستیابی به ثروت و شهرت و پول بیشتر فراهم آمده است و به قولی مانع مفقود و مقتضی موجود است، این فرصت گرانها را از دست ندهید و آرزوی دیرین را به چنگ آورید و آن را از دست ندهید. اکنون وقت آن است که از موقعیتی که فراهم گشته بهره‌برداری کنید و ثروت‌های خداوند را در اختیار بگیرید که در صورت از دست دادن فرصت‌ها به دست آوردن مجدد آن دشوار خواهد بود.

غلبه بر افکار منفی

بانویی به دیدنم آمده بود و درباره شوهرش می‌گفت که او همیشه آه و ناله سر می‌دهد و از زمین و زمان می‌نالند و حکومت و مالیاتها و نظام

رقابتی اقتصادی را مورد انتقاد قرار می‌دهد و علت شکست‌ها و بدبختی‌های خود را معلول آنها می‌داند.

در گفتگوی مفصلی که با شوهر او داشتم دریافتم که این مرد به جای آنکه خود را برتر از رویدادها و اتفاقات زمانه بداند و حوادث را حقیر بشمارد، خود را دست‌کم گرفته و وقایعی را که بر او رفته و می‌رود ارباب و آقای خویش می‌انگارد. در طی صحبت‌هایی که با وی داشتم به او تفهیم کردم که می‌تواند با بهره‌گیری از نیروی خلاقه فکرش خود را برتر و والاتر از امور سطحی نشان دهد و بر محیط خویش مسلط شود و شرایط زندگی را به زیر سلطه خود درآورد زیرا هر کس شهروند قلمرو الهی است و برای تقویت بنیان افکارش این تمرین را هر روز انجام دهد:

«قانون برکت و وفور نعمت اصلی اجتناب ناپذیر و ذهن و ضمیرم پذیرای خیر و برکت آسمانی است. کارم روزبه‌روز رونق پیدا می‌کند و بر اعتبارم افزوده می‌شود. من از گنجینه‌ای که در درون دارم برداشت می‌کنم و فکر و ذهنم را به روی فراوانی و رفاه و ثروت‌ها و مکتبی که در اختیارم قرار گرفته می‌گشایم و از لحاظ مادی و معنوی غنی و بی‌نیاز می‌شوم.»
به تدریج که این ایده‌ها را در ضمیر خود جای می‌داد، به همان نسبت گشایش در کارش پیدا می‌شد. به طوری که هم‌اکنون یکی از افراد مرفه و توانگر جامعه است که به نیکنامی هم شهره گشته است.

فلاصه مطالب

- ۱- همه بندگان خدا در طلب بهروزی و رفاه و آسایش هستند و این فرمان الهی است که بنده خود را به پیشرفت و ترقی بیشتر فرامی‌خواند.
- ۲- تصویری را در ذهن خود پرورش دهید که آمیخته با شادمانی و امید و خوش‌بینی باشد. آنگاه شاهد باروبر دادن چنین نهالی خواهید بود.
- ۳- هر کس می‌تواند مرکز خلاقیت عشق و دانایی و نفاهم باشد. ضمناً همان را که می‌دهید پاداش آن را نیز خواهید گرفت و در اینجاست که شاهد اعجاب‌ها و اعجازهای زندگی خود خواهید گشت.
- ۴- بگذار تا این حقایق در اعماق ذهن و ضمیرت جای بگیرد «من از فقر و فاقه دوری خواهم کرد. هم خودم از خیر و برکت آسمانی بهره‌مند خواهم شد و هم دیگران را نیز در این خیر و برکت شریک خواهم کرد. این است فرمول توانمندی و توانگری.
- ۵- هر شخص ابزاری است برای خدمت به بندگان خدا تا به آن وسیله عشق و مهر و حقیقت را به دیگران انتقال دهد و این را بپذیرد که این صفات در وجود دیگران نیز جریان دارد و به این ترتیب می‌توان این عشق و محبت دوطرفه را در تمام برخوردها تجربه کرد و ثمرات آن را چشید.
- ۶- اگر روحانی هستید و به مقامات معنوی راه یافته‌اید به مستمعان خود بیاموزید که چگونه از نعمت‌های خداوند بهره بگیرند و قانون زندگی را به ایشان تعلیم بدهید که چگونه شاد و امیدوار باشند و

افکار منفی را از سر بزدایند.

۷- فرصت‌ها همیشه به در می‌کوبند. تصویر روشنی از آنچه می‌خواهید باشید به ضمیرتان بدهید و بدانید که نیروی شگرف درون آرزوهایتان را برآورده خواهد کرد. این هم خود فرصتی است که به دست آورده‌اید.

۸- هیچ کس را جز خود سزاوار سرزنش و ملامت ندانید. حکومت و نظام مالیاتها و شرایط جهانی عامل خوشبختی و بدبختی شخص نیستند. شما شهروند قلمرو ثروت‌ها و نعمت‌های بیکران الهی هستید. همیشه تصویری از عظمت و قدرت خود در ذهن داشته باشید. قانون جاذبه بقیه کارها را درست خواهد کرد.

فصل یازدهم

تصویر ذهنی و توانگری

ناپلئون بناپارت گفته بود این نیروی تخیل است که بر دنیا حکمفرمایی می‌کند.

«هنری وارد بیچر» فیلسوف نامدار نیز در این باره اظهار داشته بود «روح بدون تخیل به رصدخانه بدون تلسکوپ می‌ماند.» درحقیقت تخیل یکی از اساسی‌ترین استعدادها و قابلیت‌های فکر و ذهن می‌باشد. به گفته بهتر قدرت آن را دارد تا ایده‌های انسان را منعکس کند و بر قامت آن لباس مناسب بپوشاند و در پرده فضا آن را نمایش دهد. تخیل ابزار نیرومندی است که توسط هنرمندان، نویسندگان و شاعران و فیزیکدانان و مخترعان و دانشمندان بزرگ و غول‌های پول و سرمایه مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و با همین نیروست که در ژرفای حقایق نفوذ می‌کند و قادر به مکاشفه رمز و راز طبیعت می‌گردند.

وقتی که تمام دنیا یک صدا ندا درمی‌دهند «این امر غیرممکن است و چنین کاری شدنی نیست. شخصی که اندیشه‌ای منضبط و کنترل شده دارد و بر نیروی تخیل خویش مسلط است، یک تنه در برابر این همه ادعاها

صادقانه ایمان داشت و با نیروی خیال آنها را در پهنه ذهن پرورش داد تا بتواند آنها را به حقیقت مبدل گرداند و چنین نیز شده بود. تا به جایی که امروزه او صاحب یکی از عظیم‌ترین شرکت‌هایی است که هزاران نفر در آن به کار مشغولند و نان می‌خورند.

یک دانشجوی دانشگاه کالیفرنیا جنوبی که سخنرانیم را شنیده بود به دیدنم آمد و اظهار داشت که «شما گفته‌اید یوسف در انجیل اشاره‌ای است به نیروی تخیل» و مفهوم این گفته را از من پرسید او بالاپوشی چند رنگ به بر می‌کند «برایش شرح دادم که «بالا پوش» در اینجا نوعی پوشش روانشناسی است. جامه روانی شما همان حالات ذهنی و روحیات و خفیات و احساسات شماست. در نتیجه بالا پوش چند رنگ یوسف نشان از ظرفیت شخصی برای تحقیق و عملی ساختن ایده‌هایش را دارد.»

او در تخیل برادر خود را مجسم کرد که از فقر و مسکنت به در آمده و وضع مرفهی پیدا کرده و خوشحال و خندان در حالی که صورتش از فرط شادی گل انداخته به او می‌گوید «خواهرجان، من حالا دیگر انسانی هستم موفق و از مال دنیا کم و کسری ندارم. آپارتمانی دارم و ماشینی و پول و پوله‌ای به هم زده‌ام و غم و غصه‌ای ندارم.»

او این تصویر را واقعی می‌انگاشت و هیچ تردیدی در مورد تحقق آن به دل راه نمی‌داد. شب و روز بدان فکر می‌کرد و می‌دانست در صورتی به موفقیت خواهد رسید که ضمیر باطن خود را از آن اشباع سازد. بیش از دو ماهی سپری نشده بود که رئیس شرکتی که برادرش در آنجا کار می‌کرد پست تازه‌ای به او پیشنهاد کرد و بلافاصله بر میزان حقوقش افزوده شد و اتومبیلی هم در اختیار وی قرار دادند. ضمناً در یک لاتاری شرکت کرد و جایزه هنگفتی هم نصیبش شد. این دختر جوان آنچه را به ذهن و ضمیرش داده و بدان پابند مانده بود توانست از ذهنیت به عینیت درآورد

می‌ایستد و با قاطعیت می‌گوید «نه، این طور نیست. این کار عملی و ممکن است.»

با استناد به مطالب فوق، هر کس می‌تواند نیروی تخیل خویش را با شادمانی و کامیابی و ثروت و نعمت و فراوانی سرشار سازد نه با فقر و ادبار و شکست و ناکامی و غم و اندوه. اگر قصد دارید که آرزوها و خواسته‌های خود را محقق گردانید تصویری روشن و کامل از آنها به ضمیر باطن بدهید و حقیقت وجود آنها را احساس کنید. به این گونه است که نیروی لازم را برای تحقق آنها ایجاد خواهید کرد.

آنچه را به عنوان حقیقت پذیرفته و اگر بدان پابند بوده و بدان ایمان داشته باشید، عاقبت روزی شاهد برآورده شدن آن خواهید شد.

یک بازرگان موفق برایم می‌گفت که کارم را از یک حجره کوچک شروع کردم. ولی همیشه خود را در عالم خیال می‌دیدم که صاحب یک شرکت بزرگ شده‌ام و شعبه‌های شرکت در تمام کشور فعالیت می‌کند. می‌گفت که صبح و شب و هر زمان که فرصتی می‌یافتم، خود را می‌دیدم که مالک کارخانه‌های عظیم و فروشگاه‌های زنجیره‌ای و آسمان‌خراش‌های رفیع شده‌ام. یقین داشتم که آن رویایی را که در ذهن می‌پرورم سرانجام آن را به چشم خواهم دید.

طولی نکشید که گشایشی در کارم پیدا شد و ناچار شدم از آن حجره به ساختمان بزرگ و جاداری نقل مکان کنم. آنگاه به تدریج چند شعبه نیز در گوشه و کنار شهر دایر کردم. براساس قانون جاذبه دوستان و آشنایان و همکاران و پرسنل و افرادی را به سوی خود جذب کردم که همه می‌خواستند در شکوفایی و رونق کارم سهیم و شریک باشند.

در این نمونه می‌بینیم که او به تصویرهای ذهنی خود عمیقاً و

او اکنون این موضوع را به خوبی می‌دانست که تصویری را که با قاطعیت به ذهن می‌دهد، ضمیر باطنش آن را در خود ثبت می‌کند تا محقق گرداند و مطابق خواسته صاحبش عمل کند. درست ده روز بعد پاکتی برایش رسید که حاوی یک قطعه چک ۱۰/۰۰۰ دلاری بود و در جوف آن نامه‌ای بود که مشتری برایش چنین نگاشته بود «در این چند روز گذشته لحظه‌ای از یاد شما غافل نبودم. می‌خواستم بدهیم را تمام و کامل پردازم. تصمیم داشتم هر طور هست از خجالتان درآیم. به هر حال از بابت تأخیری که زری داد پوزش می‌طلبم. امیدوارم روزی خدمت برسم و علت این امر را توضیح دهم.» از این موضوع می‌توان نتیجه گرفت که اگر در تصویر ذهنی ما دگرگونی حاصل شود، هر چیز می‌تواند اتفاق بیفتد و همه چیز عوض شود.

این نکته را باز تکرار می‌کنیم که تمام اختراعات بشری از آتش گرفته تا الکتریسته و رادیو تلویزیون و سوپرجتها و سفینه‌ها و ماهواره‌ها و رادارها و جز اینها همگی نخست در مغز طراحی و ترسیم گشته‌اند و سپس به مرحله عینی تر رسیده‌اند. نه اینکه اندیشه که نیروی خاستگاه و گنجینه نامتناهی و بیکران‌ای است و از لایه‌ها و اعماق آن زیباترین و دلنشین‌ترین نواهای موسیقی و شعر و کلام و هنر و شعر و نقاشی به بیرون تراوش می‌کند تا عینی و مادی شود.

کافی است که فقط لحظه‌ای به شاهکارهای یک معمار و آرشیتکت خوش قریحه و نابغه و برجسته بنگرید. به عنوان مثال شهری را که ساخته، با ساختمان‌ها و استخرها و میدان‌ها و گذرگاه‌ها و پارک‌ها و غیره در نظر آورید. آیا هیچ تصور کرده‌اید که او در تخیل خود نخست تمام اینها را ترسیم و تصویر کرد. و سپس آن را به روی کاغذ آورده است. و بهتر

و برادش را ببیند که چگونه با گونه‌های برافروخته و لبی خندان به سراغ خواهرش می‌رود تا خشنودی و رضایت خویش را با وی در میان گذارد. شما هم می‌توانید فراوانی و نعمت را در جایی که کمبود و عسرت هستند در خاطر ترسیم کنید و یا هنگامی که عدم تفاهم و ناسازگاری وجود دارد، صلح و صفا را مجسم نمایید و یا تندرستی را در زمان بروز بیماری و ناخوشی. نیروی تخیل هر چیزی را در اختیار دارد و ثروت و مکننت و زیبایی و عدالت و شادمانی و خلاصه هر چیزی که در این دنیا هست در اختیار اوست.

دوستی دارم که کاسب موفقی است. یکی از مشتریانش مبلغ ۱۰/۰۰۰ دلار به او بدهکار شده بود و به هیچ وجه حاضر به پرداخت بدهی خود نمی‌شد. یکی دو سالی این قضیه طول کشیده بود و هر بار که دوستم طلبش را می‌خواست، او امروز و فردا می‌کرد. دوستم ضمناً حاضر نمی‌شد به دادگاه برود و با وجود آنکه مدارکی هم از او داشت شکایت کند. زیرا معتقد بود که او مشتریش بوده و با هم بده و بستانی داشته و نان و نمکی خورده بودند. ولی با این وجود از بدحسابی او به شدت رنج می‌برد و خشمگین و عصبی گشته بود.

به پیشنهاد من، دوستم حالت روحی خود را و تصویری را که از بدهکارش در ذهن پرورده بود تغییر داد. این بار او را انسانی شریف و درستکار تصور نمود. روزی چند بار با خود خلوت می‌کرد و در خیال او را می‌دید که چک مربوط به بدهیش را فرستاده است و خود را می‌دید که به بانک رفته و چک را به حسابش گذشته است. باز خود را می‌دید که پشت میز نشسته و نامه تشکرآمیزی برای بدهکارش نوشته و آرزوی روتق کسب و کارش را نموده است.

و ساختمان‌ها و مدرسه‌ها و کارخانه‌ها را می‌بینم. من اشتباه نمی‌کنم و همین الان می‌روم و قطعه زمینی خریداری می‌کنم.»

همین کار را کردم و زمینی به مساحت ۶۰۰ جریب به مبلغ هر جریب دو دلار خریدم. مدتی نگذشت که پیش‌بینی من درست از کار درآمد و این گذرگاه آباد شد و جماعت بسیاری در آن ساکن شدند و همان چیزی را که در عالم تخیل دیده بودم شاهد گشتم. قیمت زمین من هم چندین برابر ترقی کرده و روزبه‌روز هم به قیمتش افزوده می‌شود. سرمایه‌ای که با آن اندوخته‌ام شاید قابل توجه نباشد ولی تخیل من خطا نکرد و البته توسط همین نیروی باطنی به ثروتی هم رسیدم و از وضع بدی که گریبانگیر شده بود نجات پیدا کردم. بی‌گمان قبل از من هزاران نفر این طریق را پیموده و به‌راه خود رفته بودند ولی تنها من بودم که چشم‌اندازی دیگر دیدم و فایده‌اش را هم بردم.

خانم آموزگاری که به گفته خویش مرتباً به برنامه‌های رادیویی من با دقت گوش می‌داد برایم چنین نوشته بود «من چهار کلمه اصلی زندگی را که شما تأکید می‌کردید باید آنها را در ضمیر باطن جای دهم، در دفتر یادداشت‌م با حروف درشت نوشته بودم که عبارت بودند از: تندرستی، توانگری، عشق و تجلی آنها «جالب است بدانید که من تا مدتی پیش دختری بودم ناخوش احوال و رنجور و پولی هم در بساط نداشتم و ازدواج هم نکرده بودم و بالاخره دنبال فرصتی می‌گشتم تا اقلاباً بتوانم در کالجی تدریس کنم. در زیر کلمه تندرستی خط کشیدم و نوشتم: «من کاملاً سالم و تندرست هستم. خداوند سلامتی من است. و زیر توانگری خط کشیدم ثروت‌های دنیا مال من است و من اکنون آدم ثروتمندی هستم و زیر عشق چنین نوشتم «من با عشق ازدواج خواهم کرد و زندگی شاد و خوشی خواهم داشت. در تبیین آرزوی آخرم نوشتم: هوش و خرد آسمانی راهنمای من

بگویم ابتدا هر طرح و هر خط را در ذهن پرورده و بعداً به زوی لوح مخصوص منتقل کرده است و یا به گفته روشن‌تر، گنجینه درونش بوده که به بیرون سرریز کرده و به‌صورت شهری مدرن و قابل زیست و راحت و اسوده برای مردم و هموعانش درآورده.

شما هم آرشیکت و معمار آتیه خود هستید. شما نیز از هم‌اکنون می‌توانید با نگاهی که به یک دانه بلوط می‌افکنید آن را به‌صورت جنگلی پر از رودها و جویبارها و چشمه‌ها درخاطر مجسم نمایید. شما هم می‌توانید جنگلی را با انواع و اقسام زندگی‌ها بیامیزید. شما هم می‌توانید با نگاهی درونی به یک صحرا و بیابان آن را شکوفان و غرق در گل و ریحان تصور کنید. کسانی که از نیروی تخیل و کشف و شهود برخوردارند، همان‌هایی هستند که در چنین صحراهای بی‌آب و علف، آب هم پیدا می‌کنند و شهرهایی، بیجاد و خلق می‌کنند. ولی مردمان پیش از ایشان و پیشینیانی که فاقد چنین بینشی بودند که آنجا را سرزمین وحوش و بیابان برهوت انگاشته و به راه خود رفته بودند.

حدوده ده سال پیش من قطعه زمینی را در دره «آپل» از مردی خریدم که داستان جالبی برایم تعریف کرد. می‌گفت «در سال‌های ۱۹۳۰ که اقتصاد مملکت وضعی بحرانی پیدا کرده بود، من و همسرم با روحیه‌ای خراب به نقطه‌ای کوچ می‌کردیم. حین عبور ناچار شدیم از صحرای خشک و بایر نوادا عبور کنیم. هنگامی که به حوالی آپل و یا دره سب رسیدیم من به ززم گفتم «در خیال دارم تصور می‌کنم که این محل چه آتیه‌ای خواهد داشت. تمام کسانی که ناگزیر از اینجا می‌گذرند مجبور می‌شوند تا در این منطقه اتراق کنند و طولی نخواهد کشید که اینجا به‌صورت ناحیه‌ای آباد و معمور درخواهد آمد و من از هم‌اکنون خیابان‌ها

است و در کارم هادی من خواهد بود و راه درست را نشانم خواهد داد و درآمد کافی نصیبم خواهد کرد.»

هر صبح و شب با اعتقاد کامل نوشته‌هایم را مرور و تکرار می‌کردم «تمام این خواست‌ها توسط ضمیر باطنم عملی خواهند شد. آنگاه به بررسی زندگی‌م می‌پرداختم و وضعم را در آن موقعیت می‌سنجیدم. مثلاً پزشکم را می‌دیدم که با اطمینان به من می‌گوید «حال شما کاملاً خوب شده و سر حال و سالم شده‌اید. «مادرم را می‌دیدم که با شادمانی می‌گوید «وضع مالیات خوب شده و دیگر غصه‌ای نداریم. می‌توانیم راه بیفتیم و به مسافرت برویم. آه که چقدر خوشحال هستم.» سپس کشیشی را می‌دیدم که دارد خطبه می‌خواند «و من اکنون شما را زن و شوهر اعلام می‌کنم.» و سنگینی و وزن طبیعی حلقه انگشتری را بر انگشتم احساس می‌کردم و قبل از خواب این صحنه را مجسم می‌نمودم که مدیر مدرسه‌ام می‌گوید «من خیلی متأسفم که شما از مدرسه ما می‌روید، ولی از طرف دیگر خوشوقتم که به کالج معتبری منتقل شده‌اید. به شما تبریک می‌گویم.»

من این تمرین‌ها را جداگانه به مدت پنج دقیقه اجرا می‌کردم و مطمئن بودم که این تصاویر در ژرفای ضمیرم جای می‌گیرد تا در وقت زمان معین آرزوهایم را عملی گردانند تنها سه ماه طول کشید تا خواست‌های من که بر اساس نظمی مشخص در ذهنم ترسیم شده بود جنبه عینی خود را نشان دهد.»

درحقیقت او به این امر مهم وقوف یافته بود که در باطن و در نهاد ما یک طراح و یک معمار و یک نساج قابل وجود دارد که تار و پود افکار و ایده‌ها و آرزوهای ما را در هم می‌تند و باورها و اعتقادات و امیال ما را در قالب‌هایی می‌ریزد که ثروت‌ها و تندرستی و عشق و هرچه را که خواسته باشیم بر ایمان فراهم می‌کند.

یکی از خصیصه‌های شگرف وجود آدمی در این است که هیچ لحظه‌ای بدون تخیل سپری نمی‌کند: خواه تخیلی سازنده باشد و یا مخرب و اصولاً فکر است که به صورت تصویر ذهنی درمی‌آید. فرضاً مادرتان را در نظر مجسم می‌کنید. مقصود آن است که قبلاً به فکر او بوده‌اید و اکنون او را در عالم خیال می‌بینید. به فکر خانه می‌افتید: همان را در ذهن مجسم می‌سازید و پیش دیده می‌آورید. از سویی شخصی که گرفتار فقر و نکبت است همیشه خود را در بدبختی و افلاس می‌بیند همچنین هنگامی که تصمیم به ازدواج گرفتید تصویرهای حقیقی و روشنی به ذهن سپردید. با نیروی تخیل صحنه‌ها را به وضوح پیش دیده به تصویر کشیدید: کشش و عاقد را دیدید که دارد خطبه عقد را می‌خواند و گلها و اطرافیان و آشنایان و خویشان را دیدید و حلقه‌ای را که بر انگشت داشتید و حتی صدای موزیک را شنیدید و بعد هم سفر ماه عسلتان را به تصویر کشیدید: تمام اینها در پهنه ذهن اتفاق افتاده بود.

همچنین، پیش از فارغ‌التحصیلی‌تان، خود را در کسوت دانشگاهی یافتید که چه پرشور و شوق بودید و چه هیجانی داشتید و چه آرزوهایی که در سر نمی‌پروردید. حتی استاد و یا رئیس دانشگاه را می‌دیدید که دارد ورقه لیسانس و گواهینامه را به دستتان می‌دهد. همشاگردی‌های خود را هم می‌دیدید که لباس مخصوص را به‌پوش کرده‌اند و حتی پدر یا مادر و یا نامزدتان را می‌دیدید که دارند به شما تبریک می‌گویند. گرما و شیرینی و لطافت بوسه محبت‌آمیزشان را نیز حس می‌کردید. اینها همه صحنه‌هایی حقیقی و هیجان‌انگیز و صمیمانه و شورانگیز بودند.

این تصویرها آزادانه در ذهن و ضمیر شما ظاهر می‌شدند و معلوم نیست از کجا می‌آمدند، ولی این را می‌دانید و باید بدانید که خالق هستی که درون شما را شکل می‌دهد و در قالب‌های خاص می‌ریزد که تنها خود

زندگی بیرونی خود خواهیم شد. تصویر ذهنی تصویری ثابت است که در اعماق ضمیر جای می‌گیرد تا در موقع مناسب ظاهر گردد. پس برای ظهور ایده‌های خود بهتر است هرازگاهی سناریویی تنظیم کنید و خود کارگردان سوژه‌تان بشوید و آنچه را در ذهن پرورده‌اید بر پهنه ضمیر بتابانید. بعد از مدتی این روش می‌تواند سودمند و کارا شود. زیرا فیلمی را که در درون خود با چشم دل دیده‌اید، عاقبت در ظاهر نیز بر روی پرده بازتاب پیدا خواهد کرد. و آنچه نادیدنی است دیدنی خواهد شد.

دانش توانگری

در علم خیال‌پردازی، نخست باید نیروی تخیل خود را نظم و ترتیب و انضباط بدهید. مقصود آن است که این قدرت شگرف وجود را سرگردان و پراکنده نسازید و به حال خود رها نکنید. این را بدانید که دانش آنچه را که ناب و خالص است برمی‌گزیند و با ناخالصی‌ها کاری ندارد. مثالی می‌زنیم: اگر بخواهیم یک ماده خالص شیمیایی به دست آوریم، ابتدا می‌بایستی تمام مواد زائد و اضافی را از آن پاک کنیم و گندزدایی نماییم و به زبان ساده‌تر آشغال‌ها را از آن جدا سازیم.

در دانش تخیل نیز باید تمام ناخالصی‌های ذهنی را بزداییم و پاک کنیم و مثلاً هرگونه احساس کینه و نفرت و رشک و حسد و بغل و ترس و اضطراب و جز اینها را از دل دور کنیم. بعد تمام دقت خود را متوجه هدف‌ها و مقصودهای خود در زندگی نماییم و آنچه ما را از نیل به یک زندگی شاد و مرفه باز می‌دارد از ذهن پاک کنیم. به عبارت بهتر از لحاظ روحی در حقیقت خواست‌های خود مستحیل شویم و واقعاً آنها را ببینیم که در عالم واقع نیز عینیت یافته‌اند و قابل رؤیت شده‌اند.

مثالی دیگر می‌آوریم: تاجری و یا کاسبی از محل کار به خانه

شما قادر به تجسم و مشاهده آنها می‌شوید و بعد به آنها حیات و زندگی و حرکت و صدا می‌بخشید و این تصاویر ذهنی با شما به سخن درمی‌آیند و می‌گویند فقط به خاطر شماست که ما زندگی می‌کنیم و زنده می‌شویم.

دوستی دارم که کارگر بورس است و آدم جالبی است. از آن جهت که بی دریغ تجربیات خود را در اختیار مردم می‌گذارد تا به قول خودش همه پولدار شوند و خودش هم به‌نوایی برسد که رسیده است. جالب آنکه بسیاری از افرادی که به پیشنهادهای او توجه کرده‌اند واقعاً ثروتمند شده‌اند. او خود نیز در کارش ترقی کرده و از کارمندی ساده به معاونت شرکت بزرگ کارگزاری بورس رسیده. روشی بسیار ساده دارد. قبل از آمدن به محل کارش، چند دقیقه‌ای به خود آرام سازی (ریلکس) می‌پردازد و جسم و جان را از تنش و تشویش آزاد می‌کند و در ذهن مشغول گفتگو با گروهی از مشتریان می‌شود و آنها را می‌بیند که دارند او را ستایش می‌کنند و در خیال می‌بیند که به او تبریک می‌گویند و نظر صائب او را می‌ستایند و از انتخابی که کرده راضی و خوشحال به نظر می‌رسند. او این صحنه ارتباط با مشتریان را به صورت داستان جالب و دلکشی در ذهن به تصویر می‌کشد و کلماتی را که بین او و آنها رد و بدل شده در ضمیر باطن خود ثبت و ضبط می‌کند.

این کارگزار بورس، در طول روز بارها به بایگانی ضمیر خود مراجعه می‌کند و تصویرهای ذهنی را از اعماق آن بیرون می‌کشد و به پیش دیده می‌آورد. می‌گوید که در تمام این مدت خدمت‌های زیادی برای مراجعانش انجام داده و توانسته است با پیشنهادهایی که به ایشان کرده، به نسبت سهامی که خریده‌اند منتفع شوند.

درواقع این شخص به درک این موضوع رسیده که آنچه را که به ذهن و ضمیر بسپاریم و بدان ایمان داشته باشیم سرانجام شاهد عینیت آن در

فلاصه مطالب

- ۱- تخیل است که بر جهان حکمفرمایی می‌کند «ناپلئون».
- ۲- تخیل یکی از شگفتی‌های روح و فکر است که می‌تواند ایده‌های شخص را متظاهر سازد و پرتو آن را در بیرون و بر پرده فضا منعکس کند.
- ۳- اگر کسب و کاری دارید، همواره خود را مجسم کنید که محل کسب‌تان بزرگتر شده و به ساختمان مجلل و باشکوهی نقل مکان کرده‌اید و صاحب فروشگاه‌های زنجیره‌ای شده‌اید و در آزمایشگاه فکر خود به گونه‌ای خواست‌های خود را ترکیب کنید تا شاهد عملی شدن آنها بشوید.
- ۴- شما قادرید دیگران را هم توانگر سازید به شرطی که در تخیل خود ایشان را شاد و خندان و سالم و موفق ببینید به تصویر ذهنی خود وفادار بمانید تا نشانه‌های شگفت آن را مشاهده کنید.
- ۵- اگر چکی در دست دارید که طرف از پرداخت آن عاجز است و یا مایل به تأدیه آن نیست. در ذهن برایش آرزوی موفقیت نمایید. طولی نمی‌کشد که شاهد اعجازی خواهید شد و طلبتان را وصول خواهید کرد.
- ۶- با نیروی خیال است که آدمی موفق به اختراعات حیرت‌انگیز شده و به این مرتبه از دانش رسیده که کرات و افلاک را نیز به تسلط خود درآورده است.
- ۷- در عبور از صحرا چه می‌بینید؟ بعضی‌ها آن را غرق در گل و گیاه و زندگی می‌بینند و بهره آن را نیز می‌برند. چه نیکو گفته‌اند که «تخیل

برمی‌گردد. هنگامی که با خود تنها می‌شود افکار منفی به سرش هجوم می‌آورد. خود را ورشکسته می‌بیند و قفسه‌های مغازه و تجارخانه‌اش را خالی تصور می‌کند و حساب بانکی‌اش را در حد صفر مجسم می‌نماید و حتی فروشگاه را هم تعطیل می‌بیند. با این وجود، کار و بارش همچنان سکه است و هیچ مشکلی ندارد. پس موضوع چیست؟ قضیه از این قرار است که در این تصویرسازی منفی حقیقت وجود ندارد و محو و مبهم است و دروغی است که از واقعیت به دور افتاده است.

به گفته روشن‌تر، این هراس و وحشت اوست که در تخیل بیمارگونه او شکل گرفته است. چون نه شکستی در کار خواهد بود و نه حساب بانکی‌اش ته کشیده و نه مغازه‌اش بسته خواهد شد. مشروط بر آنکه این تصویر هراس و نگرانی را که ساخته و پرداخته خود اوست از ذهن بزداید و به صورت ایده ثابت نگاه ندارد. این را هم بداند که اگر در فرستادن این قبیل تصاویر مداومت به خرج دهد هرچه دیده همان خواهد شد. او در انتخاب این دو پدیده شکست و یا موفقیت مختار است. مواظب باشد تصویر شکست را از ذهنش پاک نماید.

از هم‌اکنون تصویرهای دلخواه خود را به ضمیر بدهید: تصویرهایی که آمیخته با ایده‌های شادی و تندرستی و کامیابی و توانگری و توانمندی و قدرت و آسایش باشد و این حقیقت را بپذیرید که شما هرچه در دل می‌پرورید و هر دانه‌ای که در کشتزار ضمیر می‌کارید همان را برداشت خواهید کرد و به عبارتی هر که زاده تخیل خویش است. و این نیروی تخیل است که دنیای آدمی را می‌سازد و سامان می‌دهد. به اصول و قواعد فکر احترام بگذارید و بدان اطمینان کنید تا برای شما نعمت و خیر و برکت به همراه آورد و آنگاه تمام ثروت‌ها و ثمرات و خوشی‌های آن را تجربه کنید.

«کارگاه خداست.»

- ۸- آرزوهای خود را در کارگاه ذهن به تصویر بکشید: ضمیر باطن شما آن را عملی خواهد ساخت.
- ۹- ما همیشه در حال تخیل هستیم: خواه سازنده باشد و یا نابودکننده و مخرب. تنها خیال‌هایی را به ذهن بدهید که برای خودتان و دیگران نفعی دربر داشته باشد.
- ۱۰- مردم را شاد و خوش و موفق و تندرست و توانگر بخواهید تا همین‌ها برای خود شما نیز مهیا شود.
- ۱۱- در دانش تخیل، تمام ناپاکی‌ها و ناخالصی‌ها را چون بخل و حسد و ترس و بددلی و خشم و غیره را از دل پاک می‌کنید. تمام دقت خود را فقط در حول هدف‌های والای خود متمرکز کنید.
- ۱۲- انسان همان است که خیال می‌کند باید باشد. خود را همواره پیروزمند و خوب و خوش و تندرست تصور نمایید.

فصل دوازدهم

دستگیر دیگران باشید

در انجیل آمده است «اگر من از خاک برخاستم، تمام مردمان را نیز از خاک بلند خواهم کرد.»

در این عبارت به زبان روانشناسی و معنوی و در پرده و کنایه و به لسان شرقی اشاره به این نکته دارد که چگونه مردمان را از فقر و تنگدستی و بیماری و عسرت و انواع گرفتاری‌ها می‌توان نجات داد و از ایشان دستگیری کرد در صورتی که قصد کمک دارید ابتدا نیاز به تحولی درونی خواهید داشت و همین بینش و نگرش بالاست که به قدرت شگفت‌انگیز درون روی می‌آوریم و همین نیروست که واکنش مطلوب را در برابر خواست‌های ما نشان می‌دهد و پاسخ دلخواه را می‌گیریم و هم می‌توانیم شهامت و جرأت و توان و عقل لازم را برای مواجهه با دشواری‌ها و ناملازمات زندگی به دست آوریم و در این صورت است که از جاکنده می‌شویم و حالت کهنه در ما می‌میرد و روحیه و حالت نو و تازه جایگزین آن می‌گردد.

بهتر بگوییم، نیت خیر را نمی‌توان با حالت افسرده و غمین ظاهر

مدیتیشن و تمرین‌های ژرفاندیشی به آرزوی خود جامه عمل بپوشانید.

لذت پیروزی

شما به این دنیا آمده‌اید تا رشد و پرورش بیابید و به بالاها صعود کنید و از پستی‌ها به درآید و قلمرو آسمان‌ها را در وجود خود کشف کنید. شما در این جهان هستید تا با سختی‌ها و مشکلات و دشواری‌های زندگی دست و پنجه نرم کنید و از این مبارزه پیروز و سربلند بیرون آید. لذت حیات در همین پیروزی‌هاست! اگر کسی جدول کلمات متقاطع را برایتان حل کرد، پرداختن به آن دیگر چه لذتی می‌تواند داشته باشد؟ آیا دنیا در این صورت خنک و بی‌مزه نخواهد بود؟ مهندسی که در حال ساختن یک پل عریض است، زمانی از کار خود غرق شادمانی می‌شود که موانع را از پیش پای برداشته و راهها را هموار کرده باشد. شما پای به این جهان نهاده‌اید تا همزمان با رشد و پرورشی که از حیث عقل و دانایی و قدرت و توانگری و کمال و پختگی و تفاهم و شعور پیدا خواهید کرد، ابزارهای روحی و معنوی خود را نیز تیز و برآ کنید، در غیراین صورت هرگز به اکتشاف باطن نخواهید رسید.

هرگز اجازه ندهید تا پسر نوجوانتان به هر بهانه‌ای به شما متکی شود و خود را در زیر سایه شما پنهان نماید. هنگامی که فرزندتان به اندازه کافی قد کشید و بزرگ شد، وقت آن است تا به او یاد دهید چگونه چمن‌ها را اصلاح کند و حتی روزنامه‌فروشی نماید و یا برای کارهای متفرقه‌ای که انجام می‌دهد پول گیر بیاورد و دستمزد بگیرد. ضمناً به او بیاموزید که کار شرف دارد و اگر پولی را که از زدن و اصلاح چمن همسایه و یا از فروختن روزنامه به دست می‌آورد به خاطر کار درستی است که انجام داده است. این آموزش به پسر نوجوان شما احساس غرور می‌دهد.

ساخت. در صورتی از موانع و مشکلات عبور خواهیم کرد که حقیقت هر موضوعی را دریافته و به کنه آن رسیده باشیم. این را بدانید که اگر عمیقاً به وجود قدرت در ذات و هستی خود پی ببریم، خودبه‌خود تمام ایده‌های هراسناک و وهم‌آلود از زندگیتان محو و نابود خواهد شد و افکار منفی در سرتان کنام و لانه نخواهند ساخت.

کار دنیا تصادفی نیست. مقصود اینکه برحسب اتفاق نمی‌توان یکشبه از زاغه‌ها به ثروت و شهرت و شرف و افتخار رسید و یا با نجات یک غریق از خفه‌شدن و یا از ملاقات یک میلیونر به مال و منالی دست یافت. این حقیقت ساده را همواره در مدنظر داشته باشید که شما در هر لحظه از زندگی خلق و خو و منش و شخصیت و قدرت روحی خود را آشکار می‌سازید و همین صفات است که مجموعه سرنوشت و تقدیر شما را رقم می‌زند. تمام توان و استعداد و هوش و قابلیت خود را به کار گیرید تا بهتر و بیشتر از نیروی درون خود آگاه شوید. در آن صورت است که قادر خواهید شد به بلندای زندگی برسید و از این سفر مکاشفه‌آمیز غرق در شگفتی شوید. شخصی که با اصول و قواعد هستی‌شناسی و فعال و مبتکر است و از اعتماد به نفس برخوردار در کارهایش موفق خواهد بود حتی اگر با بیگانه نیکوکاری که قصد کمک دارد آشنا نشود و یا با آدم متنفذ و پارتی‌داری طرح دوستی نریزد و یا بلیتش برنده نشود. این شخصیت و روحیه انسان است که او را بالا می‌برد و یا بر زمینش می‌کوبد.

حال اگر قصد دارید از خاک بلند شوید و تحولی در زندگی خود به وجود آورید، ابتدا کلاه خود را قاضی کنید و از خدا بخواهید تا نیازهایتان را برطرف سازد. اوست که به یاری شما خواهد آمد. حتی اگر بر آن شده‌اید تا واجد صفات ممتازی شوید، هر روز می‌توانید با

دستگیر دیگران باشید / ۱۵۷

ناکاری گیر بیاورد و روی پاهایش بایستد. الان فقط اجاره‌خانه‌اش را می‌دهم و کمی هم پول توجیبی. اینکه زیاد نیست.»

جالب آنکه آن جوان نه تنها کاری پیدا نکرد، بلکه به صورت یک فرد لاابالی درآمد که مرتباً به نزد آن زن می‌رفت و از وضع بد زندگیش می‌نالید و از او می‌خواست تا پول بیشتری بدهد. عاقبت در شام کریسمس که آن بانوی نیکوکار او را به خانه‌اش دعوت کرده بود، با استفاده از فرصت تمام جواهرات آن زن را دزدید و رفت. شگفت آنکه این خانم رقیق‌القلب نمی‌دانست چه دسته گلی به آب داده بود و با افسوس می‌نالید و شکوه می‌کرد «خیلی عجیب است... چرا او این کار کرد؟ آن هم با من که آنقدر به او خوبی کردم!»

در واقع، این زن با چشم حقارت و کمبود و تنگدستی و مضیقه بر او نگریسته بود و به جای آنکه به درستی زیر پرو بالش را بگیرد و از خاک بلندش کند و به این موضوع واقف شود که او هم انسانی است متعلق به جامعه بشری و خداوند حامی و هادی اوست و به راه درست هدایتش می‌کند و نعمات آسمانی را بر قامت او می‌آراید، به عکس او را حقیر و بی‌دست و پا می‌دید و فقیری ژنده‌پوش در او می‌یافت و آن جوان نیز به خواست ضمیر باطن زن واکنش مطلوب را نشان داد.

همیشه باید آماده باشید تا به یک مستمند واقعی و یک آدم‌گرسنه و مستحق و گرفتار کمک بکنید و این عملی است بخردانه و بجا و شایسته. با این وصف باید اطمینان داشته باشید که کمک شما او را وابسته و طفیلی دیگران نمی‌سازد کمک شخص همیشه باید براساس هدایت و ارشاد الهی استوار باشد و مساعدت انسان باید انگیزشی بشود تا او به خودش کمک کند. به او باید یاد بدهید تا در کجا ثروت‌ها و برکات زندگی را پیدا کند و چگونه به خویش متکی گردد و چطور برای جامعه خود مفید و

غروری که از خدمت به مردم به دست می‌آید. او همچنین اعتماد به نفس لازم را پیدا خواهد کرد و درس بزرگی از این حیث فرا خواهد گرفت. به او بیاموزید تا خوبی مردم را ببیند و برای آن ارزش قائل شود و همیشه به خود اتکا داشته باشد نه به دیگران و تق و غرولندکن و ایرادگیر و بهانه‌جو نباشد. پولی را که با زحمت به دست می‌آورد قدر بداند و حتی برای پولی که شما به او می‌دهید ارزش قائل شود و بیهوده به هدر ندهد.

چگونه دستگیر مردم باشیم؟

همواره این نکته را در نظر داشته باشید که کمک کردن و دستگیر کردن هم راه و رسمی دارد. هرگز فرصت‌های پیشرفت دیگران را سد نکنید و بگذرید تا همه ترقی کنند و به پیش بروند. به عنوان مثال جوانی که پول راحت و بدون زحمت در اختیارش می‌گذارید و به صورت درآمد ثابت و همیشگی او درمی‌آید، دیگر به دنبال مکاشفه باطن و نیروها و استعدادهای درونی خود نخواهد رفت و همین امر باعث خواهد شد تا گمان کند بدون اینکه رنجی بکشد گنجی شایان به دست می‌آورد. این را بدانید که کمک‌های مداوم و دائمی مخرب مردانگی و جوهره او می‌شود و خصایص وجود او را تخریب می‌کند و منش‌های مردانه‌اش را باز می‌ستاند. همواره به پسر جوانان این فرصت را بدهید تا نیروهای ذاتی و درونی خود را تحت اختیار خویش بگیرد و به اکتشاف و شناخت خود برسد. وگرنه، همچنان که گفته شد او را فردی متکی به دیگران و سست عنصر بار خواهید آورد.

به خانمی از آشنایان گفتم که تو این مرد جوان را که از خویشاوندان من هم هست داری خراب و فاسد می‌کنی. با دلسوزی گفت «بگذار راحت باشد. غریب است و کسی را نمی‌شناسد. باید زیر پرو بالش را بگیرم

یک ماشین و یا هر شغل دیگر باید سهم خود را در این روند ادا کنیم، زندگی پاداش شهامت و درستکاری و امانت و صداقت و وفاداری و فداکاری انسان‌ها را می‌دهد و بالاخره با ازمیانبرداشتن موانع و سدهاست که شخصیت ما رشد و تکامل می‌یابد و در اینجاست که می‌گویند شخصیت همان سرنوشت است.

حامی درونی

همواره به خدا تکیه داشته باشید و نه به خلق خدا و یا حتی به قدرت و حکومت. حکومت زمانی چیزی به شما می‌دهد که در ازاء آن چیزی ستانده باشد. از آن گذشته، هیچ حکومتی قادر نیست برای افرادش قانونی وضع کند که صلح و آرامش درونی و شادمانی و رفاه و آسایش و فراوانی و نعمت و عشق به هم‌نوع و عقل و خرد و عدل و انصاف و سعادت و نیک‌بختی و یا خیرخواهی به همراه بیاورد. تمام اینها از دنیای درون خود ما نشأت می‌گیرد.

شخص متکی به نام و ثروت و میراث و شهرت و القاب و عناوین خانوادگی سعی می‌کند خود را در پشت واژه‌های توخالی و دهن پرکن پنهان کند ولی طولی نمی‌کشد که اطرافیان او و همه مردم درمی‌یابند که تا چه اندازه پوچ و درون تهی بوده است، و در اینجاست که سقوط می‌کند و به زمین می‌خورد و متوجه می‌شود که فاقد قدرت و نیروی باطنی بوده و از درون پوک و سست بوده است.

بازرگانی می‌گفت که در سال‌های بحرانی ۱۹۳۰ من و برادرم ورشکست شدیم. هرکدام متجاوز از یک میلیون دلار در آن اوضاع خراب اقتصادی از دست داده بودیم. برادر بیچاره‌ام طاقت نیاورد و خودکشی کرد. در نامه‌ای که به‌جا گذاشته بود علت این عمل خود را این‌گونه توجیه

مؤثر باشد، نه اینکه چشمش برای لقمه‌ای نان و یک لباس کهنه و غیره به‌دست دیگران باشد.

طبع بشر مشتاق یاری‌رساندن به دیگران است ولی این کمک نباید موجب آن شود تا کاهلی و تنبلی و بیکارگی و بی‌قیدی و تکدی‌گری به شکل صفتی پسندیده درآید و جامعه از نیروهای فعال خود محروم شود. این را هم بدانیم که ما همه به این دنیا آمده‌ایم تا کار کنیم و زحمت بکشیم و به قولی شانه‌های خود را پشت چرخ بگذاریم و آن را به حرکت درآوریم. مثلاً همین جامعه‌ای که برتن دارید ثمره دسترنج بافندگان است که مدتها بر سر بافت و طرح و تکمیل آن مرارت کشیده‌اند. حال این سؤال را از خود بکنید: «من برای دیگران چه کاری کرده‌ام؟ آیا واقعاً از استعدادها و قابلیت‌های خود مایه گذاشته‌ام و کاری پربازده و مؤثر داشته‌ام؟ چه بسا در دور و بر خود افرادی را می‌بینید که جسماً سالم و خوش‌بین هستند ولی به تن‌پروری عادت کرده‌اند، زیرا تا زمانی که ما از اینان حمایت می‌کنیم و دل برایشان می‌سوزانیم، به سراغ کار و فعالیت نخواهند رفت و از کار گریزان خواهند بود و به‌صورت انگل و طفیلی اجتماع در خواهند آمد. بسیاری از این متکدیان، معلوم شده است که ثروت‌های کلانی از راه جلب عطوفت مردم گردآوری کرده و اکثراً صاحب‌خانه و ملک و آپارتمان‌های مجلل شده‌اند.»

در اندرون هر انسان معدن عظیمی از استعدادهای نامکشوف و قدرت‌های پنهانی و ثروت‌های دست‌نخورده وجود دارد. هر انسان مسئول است و هر پسر و هر نوجوانی نیز باید از حس مسئولیت خود درقبال اجتماع آگاه شود.

همه ما در گذرگاه حیات جزئی از جامعه بشری به‌شمار می‌آییم. همه ما در هر کاری که به‌عهده می‌گیریم خواه پارو زدن باشد و یا رانندگی

محدودیت فراهم کرده‌اید.

خود را به صورت یک موجود معنوی و دارای شکوه و عظمت تصور کنید تا به قدرت باطنی خود پی ببرید. از آن گذشته، این را هم قبول کنید که شما برای این به دنیا آمده‌اید تا این حقیقت را دریابید که بزرگی روح خود را باید متجلی سازید و آن را از بند و قفسی که از بهر آن ساخته‌اید آزاد نمایید.

در هر لحظه حیات این موضوع را تجربه کنید که شما تنها به خود متکی هستید و نیروی درون شما قادر است قدرت معجزه‌آسای خود را آشکار سازد. این نیرویی است که مانع از سقوط و زمین خوردن شما می‌شود و اگر شدید حتماً شما را از زمین بلند می‌کند و منبع الهام شما می‌شود و درهای تازه‌ای را در برابرتان می‌گشاید و ایده‌های تازه و بکر در اختیارتان قرار می‌دهد و افق‌های جدیدی را پیش رویتان می‌گسترده و به شما امنیت خاطر و آسایش خیال می‌بخشد. در این میان تنها کاری که می‌توانید بکنید داشتن اطمینان به همین نیروی باطنی است و باور کردن آن تا شاهد اعجازهای زندگی خود شوید.

شخصی که از همت بلند و قدرت بی‌بدیل باطنی برخوردار است، هنگامی که با مشکل و مسأله‌ای مواجه می‌شود نخست این سؤال را با خود مطرح می‌کند: «من باید با این موضوع چه برخوردی داشته باشم؟ مطمئنم که نیروی آسمانی درونم تریب آن را می‌دهد. اگر مشکل و مسأله‌ای هست، خدا هم هست.» و او پیروز از این پیکار بیرون می‌آید. نظیر این افراد را در جامعه و در هر شهر و دیار دیده‌ایم که با چه اعتماد به نفسی بر دشواری‌ها غلبه می‌کنند و برای هر مسأله راه‌حلی پیدا می‌نمایند: در نتیجه پل‌ها و آسمان‌خراش‌ها به یمن قدرت فکر و شهامت و ابتکار و ایمان اینان ساخته می‌شود و کرات و افلاک تسخیر می‌گردند و

کرده بود که من نه مالی دارم و نه منالی و طبعاً شور و شوقی هم برای زندگی کردن ندارم. حالا که همه چیزم را از دست داده‌ام، پس بهتر است خودم را هم بکشم ولی در همان احوال من به خود گفتم «درست است که تمام سرمایه و هستیم را از دست داده‌ام، اما هنوز خیلی چیزها برایم مانده است: بهتر از همه اینکه همچنان صحیح و سالم هستم و زنی خوب و مهربان و بالاتر از همه استعداد و قابلیت و کفایت دارم. پس چرا از نو شروع نکنم؟ خداوند مرا راهنمایی و هدایت می‌کند و اگر دری بسته شد، دری دیگر را به رویم می‌گشاید و باز همان که بودم خواهم شد. جالب است بدانید که آستین‌ها را بالا زدم و از اولین کاری که پیشنهاد کردند، یعنی باغبانی، شروع کردم و بعد هم هر کاری که پیدا شد رد نکردم. رفته رفته توانستم پولی پس‌انداز کنم و وارد بازار بورس شوم و نه تنها خودم سودهای کلان بردم بلکه دیگران را هم منتفع کردم.»

این مرد یک انسان واقعی متکی به خود بود که اگر زمین خورده بود بار دیگر از خاک برخاسته بود و زندگی را از سر گرفته بود. او از این موضوع آگاه بود که نیروی خدایی درون وی، درهای بسته را در برابرش می‌گشاید و راه‌های تازه‌ای را نشانش می‌دهد تا از تاریکی و ظلمات بیرون بیاید. او از نیروهای روحی و معنوی درون خویش یاری خواسته بود و قدرت و شهامت و ابتکار عقل و خرد ندایش را پاسخ گفته بود.

بار دیگر تکرار می‌کنیم، در زندگی به هیچ کس - نه حکومت، نه مردم، نه خویشاوندان - تکیه نکنید و به آنها چشم امید نبندید و تنها به خدای درون خود و قدرت برآمده از او متکی باشید. هیچ امید و توقعی از بیرون از خود نداشته باشید. به درون بنگرید و اگر انتظار کمک و یاری از بیرون از وجود خویش داشته باشید، نیروی درونی خود را دست‌کم گرفته و عقل و هوش و خرد خویش را به کناری نهاده و برای خود محرومیت و

پزشکی به مرحله تکامل خود می‌رسد و همین‌ها هستند که می‌روند تا ریشه بیماری‌ها را از میان بردارند و ترس و جهل و نادانی و خرافات را از بین ببرند. این را هم بدانیم که انسان زمانی موفق خواهد شد زاغه‌ها و بیغوله‌ها را از جامعه خود پاک کند که این کار را نخست در روح و روان خویش انجام داده باشد.

در یک ضرب‌المثل قدیمی آمده است «جوجه ضعیف را جوجه‌های سالم از بین می‌برند و می‌کشند» این مثال در مورد انسان‌ها نیز مصداق پیدا می‌کند. یک شاگرد ضعیف و رنجور، اگر خود را ناتوان و بی‌دست و پا و شکست خورده بداند حتماً قلدری پیدا خواهد شد تا زور و قدرتش را به رخ او بکشد و او را مطیع و دست‌نشانده و به اصطلاح نوجه خود سازد. ولی در صورتی که او بتواند بر ترسش غلبه کند و از نیروی درونش کمک بگیرد و در برابر زورگوها قدامت کند، آن وقت وضع عوض خواهد شد و این بار قلدرها هستند که میدان را خالی می‌کنند و پی‌کار خود می‌روند.

آدمی با نیرویی که در درون دارد هیچگاه نباید در برابر دشواری‌ها و ناملازمات زندگی سر تسلیم فرود آورد و با کمترین ضربه‌ای که می‌خورد، چنان نقش‌زمین شود که دیگر نتواند از جای بلند شود. قدرت فکر و نیروی ما قادر است کوه‌ها را جا به جا کند. پس چرا ما باید در مقابل یک اتفاق و یا یک حادثه غیرمترقبه توان و فکر خود را از دست بدهیم و چنان خود را بیازیم که آن رویداد و آن واقعه غیرمنتظره بر ما مسلط شود. ما بسی بزرگتر از اینها هستیم. انسان متعالی می‌تواند بر فراز هر موقعیت قرار گیرد و خم به ابرو نیاورد.

وقتی که آبراهام لینکلن، رئیس‌جمهور آمریکا شنید که وزیر دفاعش به او دشنام داده و در حضور عده‌ای از او «یک میمون احمق» خوانده،

بسی آنکه از کوره در برود با لبخندی جواب داد «من وزیر دفاعم را می‌شناسم. او یکی از بهترین وزیران این کشور است». درحقیقت هیچ‌کس قادر نبود لینکلن را عصبی و خشمگین سازد و شخصیت او را جریحه‌دار کند. لینکلن از آنهایی بود که به قدرت باطنی خود پی برده بود و این را هم می‌دانست که هیچ‌کس نمی‌توانست این خصیصه را از وی بازستاند مگر اینکه خود آن را خواسته باشد. لینکلن یک بلندهمت و نظر بلند واقعی بود و او نه فقط خودش را بلکه میهن و مردمش را از خاک بلند کرد و این کار را توسط نیروی شگرفی که در روح و در درون داشت انجام داد.

با خودت مهربان باش

آیا این ضرب‌المثل‌ها را شنیده‌اید که گفته‌اند «کوری بین عصاکش کور دگر بود» و به اصطلاح واعظ غیر متعظ را که شخصی است متظاهر به خوبی و نیکوکاری؟ که در به در دنبال نوجوانان بزهکار و جوانان شرور می‌گردد تا پند و اندرزشان دهد و به راه راست هدایتشان کند. غافل از اینکه خود از درون تهی است و به قولی «ذات نایافته از هستی بخش - کی تا تواند که شود هستی بخش» از آن رو که سخنانش پایه و مایه‌ای ندارد و از دل بر نمی‌آید که بر دل نشیند، بنابراین نه مستمع خوبی پیدا خواهد کرد و نه کسی به گفته‌هایش اعتنایی خواهد نمود نیکوکاران متظاهر ابتدا باید خود را تزکیه کنند تا دم گرمشان در نفس سرد دیگران اثر بخش شود. اینان خود بر این نکته واقفند که شنوندگانشان، فقط حرفهایشان را گوش می‌کنند و تا او دور می‌شود کار خودشان را دنبال می‌کنند و پی فسق و فجور می‌روند. به هر تقدیر کور نمی‌تواند کور دیگر را راهنمایی کند.

در این میان تنها کسی که باید عوض شود خود ما هستیم. نخست اینکه باید با خود مهربان باشیم: یعنی با من حقیقی ذات خویش و به این

بلند نظر باش و خداوند را در وجود هر انسانی نظاره کن و برای مردم ارزش و افتخار و عزت قائل شو. چشم دل باز کن تا زبان درختان را بشنوی و نوای سنگ‌ها را و ترانه جویبارها را و بالاخره خدا را در هر کس و هر چیز.

هنگامی که افسرده و غمین و نژند هستی و احساس می‌کنی راه به جایی نداری و در تنگنا گرفتار آمده‌ای، روح خود را از پستی‌ها به بالا برسان تا به روشنایی برسی و از تاریکی‌ها به در آیی. انسان دارای عقل و خردی است که بخشی از عقل کل به حساب می‌آید.

از زیستن در بیغوله‌ها و زاغه‌ها دست بردار و سرایی را برگزین که شایسته مقام والای تو باشد. همین که زنده هستی و زندگی می‌کنی دیگر خود را سرزنش مکن و با دیدی متفاوت به خود نگاه کن. یک مار و سوسمار کنار خود را در لای سنگ‌ها و صخره‌ها بنا می‌کند چون از روشنایی می‌هراسد کسی که روحش را ظلمات فرا گرفته، نیز ناچار است لانه‌ای همانند خزندگان و حشرات برگزیند. پس روح خود را از هر چه آلودگی است پاک نماید و خود را قربانی حوادث و وقایع خارجی و میراث گذشتگان و اوضاع سیاسی و محیط و جز اینها نپندار.

ضمیر باطن و شعور روشن شما جایگاه خاصی در زندگی هر انسانی دارند. همان‌گونه که قبلاً نیز بدان اشاره کرده‌ایم، هر چه را که واقعیت می‌انگاریم و یا احساس می‌کنیم که واقعیت دارد، ضمیر ما نیز به همان گونه واکنش نشان می‌دهد. در اینجا است که باید گفته شود هیچ‌گاه نباید خود را ناتوان و نامتعادل و شکست خورده بینگاریم، زیرا هر آنچه را تصویر کرده‌ایم، ضمیر باطن همان را برایمان مهیا خواهد کرد.

ضمناً این را هم بگوییم که ضمیر روشن و ضمیر تاریک و یا باطن ما باید هماهنگی کامل با یکدیگر داشته باشند و در این صورت است که

حضور آسمانی درون خود احترام بگذاریم و عزت و شرف برایش قائل شویم. در آن صورت است که عشق و محبت خود را نثار همجنس و همسایه خود نیز خواهیم کرد. همسایه نزدیک‌ترین فرد به انسان است و اگر خدا را دوست داشته باشیم خیر و خوشی همه بندگان او را نیز خواهیم خواست.

نگاهی به عمق وجود خود بیفکنید و به حقیقت نهفته در آن پی ببرید و دریابید که چگونه پرتو این مهر تمام اعماق هستی‌تان را روشن می‌سازد. بگذارید نور واقعی وجودتان پرتوافکن شود و شما را در خود بگیرد و بگذارید عشق «او» در تمام ذرات پیکرتان جریان پیدا کند و ضعف‌ها و ناتوانی‌ها و کمبودها و تردیدها و نارسایی‌ها و هراس‌ها را بزدايد و از بین ببرد. انسان متعالی حضور خدا را در وجود خویش کشف می‌کند و در سایه او به قدرت و امنیت می‌رسد.

انسان متعالی این را می‌داند که به این جهان آمده است تا پیروز و موفق باشد و به پیش برود و سدها و موانع را از پیش پای بردارد، زیرا خدایی که با اوست شکست‌ناپذیر است و چون او با خداست بنابراین ترس را نمی‌شناسد و با یأس و نومیدی بیگانه است.

انسان متعالی به خود می‌گوید «خداوند این خواسته را در دلم نهاد و خودش راه دستیابی به آن را نیز مشخص خواهد کرد.» همین برداشت باعث می‌شود تا هر مشکلی آسان شود و اصولاً مشکلی باقی نماند.

انسان‌ها همگی به هم وابسته‌اند. همان‌گونه که شما ممکن است به پزشک، وکیل و روانشناس و نجار و غیره احتیاج داشته باشید آنها نیز به شما نیازمند خواهند بود. پس به‌جا خواهد بود که ما در هر انسان حضوری از ذات «او» را ببینیم و هر کس را همان‌گونه که باید باشد ببینیم: یعنی شاد و خوب و خوش و موفق و آزاد و وارسته.

خلاصه مطالب

- ۱- بلندنظر و بزرگواری باشید و خواست‌های خود را متعالی سازید تا شاهد جلوه‌های آن در زندگی شوید.
- ۲- روحیات و یا خلق و خو و شخصیت آدمی است که او را بر زمین می‌زند و یا سرافراز و پیروز می‌سازد.
- ۳- در زندگی دو گروه مردم وجود دارند: افرادی که به خود متکی هستند و اشخاصی که وابسته به دیگران می‌باشند.
- ۴- به مردمی مساعدت کنید که از مواهب خداوندی بتوانند بهره‌مند شوند.
- ۵- سرنوشت ما همان شخصیت ماست. این زندگی است که پاداش شجاعت و ایمان و اعتقاد و وفاداری و پشتکار شخص را می‌دهد. با غلبه بر مشکلات و از میان برداشتن موانع است که شخصیت ما جلا می‌یابد و رشد و تکامل پیدا می‌کند.
- ۶- ثروت‌ها و نعمت‌های خداوندی از آن ماست به شرطی که با او یکی شویم. در آن صورت است که به ندای ما پاسخ مثبت می‌دهد و خواست‌هایمان را اجابت می‌کند.
- ۷- با خود مهربان باشید. به خود احترام بگذارید و برای خود عزت و شرف قائل شوید.

خواسته‌ها و ایده‌ها و آرزوهای ما در این آزمایشگاه شگفت‌انگیز درونی با هم ترکیب می‌شوند و نتیجه دلخواه و مساعدی به بار می‌آورند. هرگاه توانستیم تعارضات و کشمکش‌ها و برخوردهای درونی را به آرامش تبدیل کنیم و محیط مصفا و پاکی در باطن خود به وجود آوریم تردیدی نباید داشت که در پی آن آنچه را در ذهن پرورده‌ایم در دسترس خود خواهیم یافت و از پستی به اوج خواهیم رسید و این همان بیرون‌شدن از کلام و لانه‌ای است که از بهر خود ساخته‌ایم.

از هم‌اکنون سعی کنید یک بلندنظر و آزاده و درستکار واقعی باشید و بدانید که روحی که در درون دارید از پروردگار جدا نیست و توانا و دانا و قادر و بصیر است. اگر با «او» یکی شوید گلخن وجودتان را که از حسادت و بخل و کینه و نفرت و سیاهی و خصومت و ترس و بیماری آکنده شده، به گلستانی نزه و باطراوت و شاداب و برومند مبدل خواهید کرد که در آن اثری از فقر و فاقه و شکست و افلاس نخواهد بود و برایتان خیر و برکت و نعمت خواهد آورد همان‌گونه که در روایت آمده است «من تو را بر پرهای عقاب می‌نشانم و به سوی خود می‌آورم».

فصل سیزدهم

انسان شاکر، ثروت و نعمت را به سوی خود

جذب می کند

شکسپیر می گوید «ای خداوندی که به من زندگی عطا فرمودی قلبی نیز مملو از حق شناسی و شکر عطا فرما» تمام فرایند نعمت ها و ثروت های مادی معنوی و روحی را می توان در یک کلمه «حق شناسی» خلاصه کرد. فکر و اندیشه آمیخته با حق شناسی و سپاس برای هر نعمتی که دریافت داشته به خودی خود می تواند دعای یک قلب شاکر و سپاسگزار باشد. انسان با قلب شکرگزار انسانی است خوشحال و شاد و در نهایت موجودی توانگر و ثروتمند «هنری تورو» یکی از خردمندترین فیلسوفان آمریکایی می گفت «ما باید به خاطر آنکه به ما هستی داده شده شکرگزار باشیم.» فقط کافی است یک لحظه در این باره بیندیشید که اگر زاده نشده و پای به این جهان ننهاده بودید چه اتفاقی روی می داد. در آن صورت چگونه می توانستید این همه زیبایی و شکوه و جلال طبیعت را - از طلوع دل انگیز آفتاب تا غروب روح بخش آن را تماشا کنید؟ در کجا می توانستید

شکر نعمت

نخست این موضوع را بپذیرید که «هوش بیکران» شماست که همه چیز از آن نشأت می‌گیرد. دوم اینکه این منبع به طبیعت فکر و ایده شما پاسخ مطلوب می‌دهد و سوم آنکه با احساس عمیق امتنان و سپاس خود را با این منبع و با هوش بیکران مرتبط می‌سازید.

پس این را باید از صمیم قلب باور داشته باشیم که قانون شکرگزاری و شاکر بودن اصلی است معتبر و چنین قانونی وجود دارد و ما برای به دست آوردن نتیجه‌ای دلخواه و شایسته باید خودمان را با آن تطبیق دهیم. این قانون طبیعت است و همان اصل کنش و واکنش و عمل و عکس‌العمل است که جهانی است و ساده‌تر بگوییم، مقصود آن است که هر چه را به ضمیر باطن بدهیم بازتاب آن را در زندگی خود شاهد خواهیم گشت. اگر روح و حالت روحی خویش را با این باور سرشته کنیم که شکرگزار نعمت‌ها باشیم، بازده و انعکاس آن در زندگی خود ما متجلی خواهد شد و آنچه را خواسته باشیم بر ایمان فراهم خواهد کرد.

جراحی تعریف می‌کرد که من در فقر و مسکنت بزرگ شدم. به طوری که خرج تحصیلاتم را با درباری و مشاغلی از این قبیل به دست می‌آوردم تا اینکه به هر وضعیتی بود از دانشگاه مدرک پزشکی را در رشته جراحی استخوان گرفتم و مطبی در یکی از محلات متوسط شهر باز کردم. یک هفته تمام گذشت، بی آنکه حتی یک بیمار در را باز کند و داخل شود. تا آنکه بالاخره اولین بیمار من که زنی نسبتاً جوان بود وارد شد. شاید به دیدن قیافه نگران و تلخ من که در این مدت زمین و زمان را به باد ناله و نفرین گرفته بودم، همه چیز را حدس زد و بی مقدمه گفت «از اینکه شما در محله ما مطب خود را باز کردید خیلی خوشحال و شکرگزار هستیم.

نگاه سرشار از مهر و محبت فرزند دلبنده‌تان را و کهکشان ستارگان چشمک‌زن و افق و ابرهای رنگین را نظاره کنید؟ کجا قادر به دیدن تارک کوه‌های پربرف با تاج الماس‌نشان آنها در یک روز آفتابی می‌شدید؟ چگونه می‌توانستید آغوش گرم عزیزان خود را حس کنید و لذت ببرید؟ آیا هرگز می‌توانستید عطر روح‌نواز گیاهان و گل‌ها را به مشام بکشید و جانی تازه بگیرید و از بوی چمن‌ها سرمست و از خود بی‌خود شوید و بالاخره از این همه نعمت و ثروتی که پیرامونتان را فرا گرفته غرق در شادی و سرور گردید؟ پس شکرگزار این همه زیبایی باشید و شکر هر بامداد را به جا آورید و از اینکه چشم دارید تا شکوه و عظمت پروردگار را ببینید و گوش دارید تا موسیقی طبیعت و الحان پرندگان را بشنوید و دوست دارید تا ملودی و نغمه‌های آسمانی را به ترنم درآورید و صدایی دارید تا شما را قادر سازد افکارتان را به زبان آورید و به مردم شهامت و امید و اطمینان و عشق ببخشید پس خالق خود را شکر کنید.

شکرگزار نعمت‌هایی باشید که شما را در میان گرفته است. از نزدیکان و یاران و زن و فرزند گرفته تا همکاران و حتی کار و شغلی که با آن ارتزاق می‌کنید و روزی خود را به دست می‌آورید. همواره این دعا را تکرار کنید. «من خیر و برکت برای فرد فرد خانواده‌ام می‌خواهم. خدا را شکر می‌کنم و از خدا می‌خواهم که حافظ و حامی همسر و فرزندان و عزیزانم باشد و برای همه‌شان آرزوی خوشبختی می‌کنم و امیدوارم خیرم به تمام مردم برسد و برای همه مردم آرزوی موفقیت و سعادت دارم و امیدوارم در کارم روز به روز پیشرفت و ترقی کنم و زندگیم بهتر و شکوفاتر شود.»

ذهن دارید سفارش می دهید. فروشنده حرف هایتان را گوش می کند و قول می دهد تا هرچه زودتر اتومبیل دلخواهتان را فراهم کند. شما به او اطمینان می کنید و وعده اش را می پذیرید. ولی بدون آنکه خریدی کرده باشید از فروشگاه خارج می شوید. اما اطمینان کامل دارید که او سفارش شما را انجام خواهد داد. این را از ته قلب باور دارید و در صداقت و سخنان مرد تردیدی به دل راه نمی دهید.

حال از شما می پرسیم چقدر می بایستی به هوش و عقل بیکران و «قانون خلاقه آن ایمان داشته باشید... آن هم قانونی که تغییرناپذیر و جاودان است و به باور و ایمان و یقین ما پاسخ مناسب و شایسته می دهد. مردمان بدوی معیار و برداشت بینش کودکانه ای در مورد خدا داشتند خالق خود را حکمرانی مستبد و ستمگر می انگاشتند که رعایای خود را بندگان مفلوک و حقیر به نظر می آورد و همان گونه که این بردگان در مقابل اربابان و سالاران خود به خاک می افتادند و عرض ارادت و بندگی می کردند، برای پروردگار نیز این گونه رفتار می کردند اگر فتوادلها اختیار جان و مال و ناموس سرفها و رعیت های خود را داشتند، خدای این بندگان نیز طبعاً می توانست از قدرت فزون تری برخوردار باشد. از این رو باید در برابر او نیز به خاک می افتادند و چاپلوسی و کرنش می کردند ولی امروزه دیدگاه انسان کنونی نسبت به آفریدگار خود به کلی فرق کرده است و بشر امروزی خدا را به صورت هوش و عقل بیکران می بیند که از طریق قانون خلاقیت عمل می کند و این قانونی است بی طرفانه که همه را به دیده یکسان می نگرد و تغییرناپذیر است و دیروز و امروزش یکی است و تا ابد همان خواهد بود. خداوند دارای تمام عناصر سازنده شخصیت از قبیل عشق و شادی و آرامش و صفا و دانایی و هوش و تعادل می باشد و به همین علت با کسی که با او یگانه شود بیگانه نخواهد شد و

ما به شما احتیاج داشتیم. خیلی ها برایتان دعا کرده اند و آرزوی موفقیت کرده اند بعد هم اضافه کرد «من اصولاً آدمی هستم که همیشه شکر خدا را به جا می آورم و برای همه چیز همین کار را می کنم. این را هم می دانم که بسیاری از مردم به این علت در فقر و بدبختی زندگی می کنند که شکرگزار نیستند»

این جمله جراح جوان را از خواب گران بیدار کرد و گویی چشم عقلش را باز کرد. از همان لحظه به خاطر سخنانی که آن زن به زبان رانده بود شکر نمود و همچنین از پولی که از او دریافت کرد زبان شکر گشود. از آن زمان به بعد انسانی شد شاکر و سپاسگزار برای نعمت هایی که در اختیار داشت و می توانست بیماران را شفا دهد و هم به خاطر برکتی که در کارش روز به روز بیشتر می شد. همین حالت روحی برطبق اصل جهانی جاذبه باعث شد تا خیلی نیازمندان و بیماران به مطبخ هجوم آورند و طولی نکشید که از شهرتی فراوان برخوردار شد و از آن رو که از عقل و خرد نیز بهره کافی به دست آورده بود از مال دنیا نیز بی نیاز گشت.

پدری به دخترش قول می دهد که اگر از دانشگاه فارغ التحصیل شود او را با خود به گردش و سیر و سیاحت اروپا و آسیا می برد. دختر وعده های پدر را باور می کند و شادمان از این سخنان برکوشش و تلاش خود می افزاید و در عین حال خود را بر عرشه کشتی و در حال سفر می بیند و شکرگزار پدری است که سرانجام او را به مسافرت خواهد برد. در واقع او از لحاظ روحی هدیه خود را گرفته است و این به خاطر قلب شاکر او می باشد.

مثالی می زنیم تا موضوع روشن تر شود: فرض کنید برای خرید اتومبیلی به یک بنگاه فروش ماشین رفته اید. آن مدل و نمونه ای را که در

و سرشار از نشاط و سرور انجام دهید. در پایان این بحث به گفته‌ای از شکسپیر اشاره می‌کنیم که چه خوش گفته است «همه چیز در صورتی فراهم خواهد بود که آن را در ذهن فراهم ساخته باشید».

اعجاز کلام «متشکرم»

مردی از کار و بارش شکوه داشت و آه و ناله‌کنان می‌گفت «بدهی‌هایم روی هم انباشته شده و دیگر آهی در بساط ندارم و نمی‌دانم چکار باید بکنم و دارم ورشکست می‌شوم». به او پیشنهاد کردم روزی دو تا سه دقیقه به تمرین‌های روحی بپردازد. ابتدا جسم و جان خود را از هر تنشی آرام سازد و درگوشه خلوتی بنشیند و باایمان و اعتقاد کامل این کلمات را به زبان آورد «ای خدای بزرگ به خاطر ثروت‌هایی که به من دادی از تو متشکرم» این تمرین را آنقدر ادامه دهد تا مفهوم این گفته‌ها در روح و فکرش جای گیرد. او عمیقاً این موضوع را باید درک می‌کرد که «فکر - تصویر» پول و ثروت نخستین علتی بود که به پول و خواسته‌ای که بدان نیاز داشت ارتباط پیدا می‌کرد. این «فکر - احساس» جوهر اصلی ثروتی بود که آن را حس می‌کرد و عامل گرفتاریش شده بود.

اعجاز این کلام در این بود که هر بار که احساس ترس از بدهی‌ها و یا هر هراسی دیگر روح و جانش را در خود می‌گرفت با بیان این کلام، آرامش لازم را در خویش بازمی‌آورد و همین حالت باعث می‌شد تا با فکر باز و آزاد بهتر بتواند چاره‌اندیشی کند و از تنگنایی که اسیر آن شده بود خلاصی یابد. او باید می‌دانست که با شکرگزاری خود قالب تنگ ذهنش را عوض می‌کرد و چارچوبی نو بنا می‌کرد که در آن ایده پول و ثروت به جای یأس و قرض و نویدی و استیصال می‌نشست و آنگاه شرایط تازه‌ای در زندگیش ظاهر می‌شد و از آن وضع نجات پیدا می‌کرد. چنانکه

این قانون را مراعات خواهد کرد.

هنگامی که انسان به کشف این موضوع می‌رسد که واجد چه شگفتی‌ها و افتخارات و عظمت‌هایی است و دارای چه قدرتی در درون و باطن است، در آن صورت است که زبان به تمجید و تحسین می‌گشاید و شاکر موهبت‌هایی که به او ارزانی شده می‌گردد. حال او درست به دانش‌آموزی می‌ماند که در آزمایشگاه شیمی شاهد یک آزمایش و تجربه شیمیایی شده و به هیجان آمده و با خوشحالی خبر این اکتشاف جالب را به پدرش می‌دهد.

یک بار کودک ده‌ساله‌ای را دیدم که باذوق و شوق و با صدایی لرزان از فرط هیجان می‌گفت که این زیرسیگاری را خودم ساختم و توضیح می‌داد که چگونه فلز آن را ذوب کرده و شکل داده است. من در چشمان او می‌خواندم که چگونه به‌وجود آمده و مصمم شده است به ابداعات و ساخته‌های خود ادامه بدهد. اگر به جنبه دیگر قضیه بنگریم در خواهیم یافت که خدا و یا قانون نیازی به تمجید و ستایش ندارند ولی این رفتار باعث می‌شود تا خود ما از خیر و برکت اعمالمان و از بینش و دیدگاهی که پیدا کرده‌ایم سود بیشتری ببریم و براساس قانون جاذبه، آنچه را آرزو می‌کنیم به دست آوریم. خواه خواسته و مال باشد و یا هر چیز دیگر.

این نکته جالب را مورد توجه قرار دهید که حالت خضوع و تمجید و سپاس شما نباید به صورت حقیر و خوار شمردن خود درآید و مثلاً برای آنچه می‌خواهید به دست آورید خود را بشکنید و کوچک و بی‌مقدار سازید. حالتی باید برگزینید که شور و شوق در آن برانگیخته شود و این هیجان برپایه قانون الهی باشد. در این صورت تمام چیزهایی را که نیاز دارید و طالب و خواهان آن هستید در واقع در خود شما قرار دارند و منتظرند تا شما آنها را بخواهید و طلب کنید و این کار را با قلبی شکرگزار

انسان شاکر، ثروت و نعمت را به سوی... / ۱۷۷

دسترس خود خواهید یافت. انسان شاکر و حق شناس همت بلند می دارد و براساس سطح توقعات خود به خواسته هایش می رسد.

شکر نعمت ها را به جا آورید تا به برکت های آن برسید و اعجاز آن را در زندگی شاهد شوید. همنوعان شما یار و یاور شما هستند، بنابراین از دعای خیر خود درباره اینان مضایقه نکنید. همین طرز فکر باعث خواهد شد تا ضمیر باطن شما با ضمیر باطن مشترک آنان ارتباط برقرار کنند و خیر دیگران شما را نیز دربرگیرد و بی آنکه خود دانسته باشید در کانون خیر و برکت جهانی قرار گیرید.

چند سال قبل با مردی ملاقات کردم که از دوسالگی بینائیش را از دست داده بود و پزشکان در یک عمل جراحی مجبور شده بودند یک چشمش را خالی کنند و تنها یک چشم نابینا برایش مانده بود. ولی با پیشرفت علم پزشکی بعد از چهل سال آن چشمش را عمل کردند و توانستند بینائیش را باز آورند. می گفت در طی این همه سال، همسرم را به صورت یکی از زیباترین موجودات این عالم تصور کرده و این زمان دراز را با خیال او سر کرده بودم گرچه پس از بینا شدن او را همچنان زیبا یافتم ولی این سؤال را از دیگران می پرسم که آیا تا به حال شده است که برای همسر و فرزندان و خویشاوندان و مردمی که قادر به دیدنشان هستید شکرگزار نعمت بینایی خود باشید آیا به خاطر سلام بودن خود شکر خدا را به جا آورده اید و برای موهبت هایی که از آن برخوردارید قدرشناس بوده اید؟

لذت بخشودگی

شب عید به فروشگاهی برای خرید رفته بودم. با مدیر آنجا آشنا

همین اتفاق افتاد. برحسب تصادف به یکی از کارفرمایان سابقش برخورد کرد و او با خوشحالی از این دیدار به وی اطلاع داد که دارد به دنبال بازاریابی مثل او می گردد و بلافاصله او را با خود به دفترش برد و او را به سمت مدیر اجرایی فروشگاهش منصوب کرد و با اعتباری که در اختیارش قرار داد او توانست بدهی های عقب افتاده اش را بپردازد و از آن مخمصه رهایی یابد. روزی که برای ابراز امتنان از تمرینی که به وی داده بودم به نزد آمد خنده کنان گفت «هرگز تصور نمی کردم این کلمات ساده شکر می کنم» چنین کاربردی داشته باشد و معجزه اش تا این حد باشد.

ارزش حق شناسی

حق شناسی شخص را با اصل خلاقیت در ارتباط نگاه می دارد و ارزش آن صرفاً معطوف به جذب مال و مکنت نیست. نکته مهم در این قضیه این است که انسان فاقد قلب شکرگزار، موجودی ناراضی و ناخرسند از زندگی می گردد. فردی که فقر و بدبختی و نداری و مسکینی و تنهایی و مشکلات و معضلات گیتی را در کانون توجه خود قرار می دهد بدون شک قالب فکری خود را بر همین پایه بنا می کند زیرا براساس اصل جاذبه هرچه را بیندیشیم همان را نیز تجربه می کنیم.

این موضوع را هیچگاه از خاطر نبرید که اگر به خود اجازه دهید که نداری و فقر و مسکنت را در خانه ذهن وارد کنید، خود را در محاصره سختی ها و کمبودهای زندگی قرار خواهید داد. دید و بینش خود را متعالی سازید و از پستی ها به در آید و همیشه خواهان بهترین ها باشید و بهترین های زندگی را انتخاب کنید.

اصل خلاقه حیات وهستی هرچه را که به ضمیر باطن داده اید همان را برایتان فراهم خواهد کرد و ستایشگر هر چه بوده اید همان را در

خلاصه مطالب

- ۱- تمام فرایند ثروت‌های روحی و معنوی و مادی را می‌توان در یک کلمه خلاصه کرد «حق‌شناسی»
- ۲- قانون حق‌شناسی اصلی است معتبر در زندگی که در صورتی که خود را با آن تطبیق دهیم نتایج ارزنده‌ای به دست خواهیم آورد. ساده‌ترش این است که آنچه را به ضمیر باطن داده‌ایم، همان را در بیرون باز خواهیم یافت پس به خاطر آنچه دارید و به خاطر مال و مثال و نعمت‌های خداوند شکرگزار باشید و با احساس غنی بودن، اعماق فکر و روح خود را تحت تأثیر آن قرار دهید تا واقعاً به مکنت و ثروت برسید.
- ۳- موهبت‌هایی را که به شما عطا شده قدر بگذارید تا با سود مرکب بر آن بیفزایید.
- ۴- اگر می‌خواهید به آرزوهایتان برسید تنها به «او» متکی باشید و همین وحدت وجود است که خواست‌هایتان را تأمین می‌کند.
- ۵- با مکاشفه درون درخواهید یافت که آنچه خود دارید از بیگانه‌ها تمنا نکنید. گنجینه باطن شما دارای چنان منابعی است که هر چه بخواهید در اختیارتان می‌گذارد.
- ۶- هر روز به مدت پانزده دقیقه با خود خلوت کنید و این تمرین را انجام دهید «ای خدای مهربان تمام ثروت‌های دنیا از آن توست» آنگاه شاهد اعجازهای زندگی خود خواهید شد.
- ۷- شکرگزار بودن موجب می‌شود تا براساس قانون نیروهای خلاقه آنچه را آرزو می‌کنید به دست آورید.

شدم و ضمن گفتگو برایم تعریف کرد که مدت بیست سال است با پدر و مادرش قهر است و به دیدنشان نرفته. بهانه می‌آورد که آنها بین او و برادرش تبعیض قائل شده‌اند و حق وی را به برادرش داده‌اند و او می‌تواند از این موضوع گذشت کند. ولی دو فرزندش درخفا گفتند «می‌دانید که تمام کارگران این فروشگاه در یک چنین شیئی به دیدن پدر و مادرشان می‌روند و خدا را شکر می‌کنند که هنوز پدر و مادری دارند که زنده‌اند. ای کاش که همه از چنین موهبتی برخوردار باشند. ولی ما دو نفر، بدبختانه یتیم هستیم و پدر و مادرمان را از دست داده‌ایم و اصولاً هیچ‌گاه آنان را ندیدیم. آه که اگر زنده بودند چقدر خوشحال می‌شدیم.»

سخنان این دو کارمند را برای مدیر فروشگاه بازگو کرده‌ام و او چنان تحت تأثیر قرار گرفت که توانست خشمش را فروبشاند خصوصاً متش ناگهان بریاد رفت و با آرامشی که پیدا کرد درنگ را برای دیدار پدر و مادرش جایز ندانست و هدیه‌هایی تهیه کرد و معلوم است که همگی تا چه اندازه خوشحال شدند. جالب آنکه پدر و مادر نیز متقابلاً پول هنگفتی به‌وی دادند که چندبرابر مبلغی بود که تصور می‌کرد از ایشان طلبکار است و در آنجا بود که دریافت از اصل دچار اشتباه بوده است.

بخشیدن نوعی دهش و دادن است دادن عشق است و صلح و صفا و تمام برکت‌های زندگی است به دیگران که گفته‌اند: «از هر دست بدهیم با همان دست می‌گیریم»

۸- برای اطرافیان خود - افراد خانواده و دوستان و نزدیکان و همکاران و همسایگان - ارزش و احترام قائل شوید. مردم نیز این عمل شما را قدر می‌گذارند.

۹- بسیاری از افراد صرفاً به این دلیل فقیر و ذلیل می‌شوند چون قلب خود را مالا مال از کینه و خصومت و نفرت و بخل حسد می‌سازند و همین حالت باعث می‌شود تا ارتباط انسانی شخص با منابع ثروت و تندرستی و شادکامی و کامیابی و موفقیت قطع شود. برای دیگران خیر و خوشی آرزو کنید تا خودتان از ثمرات آن منتفع شوید.

۱۰- اگر فقط یک دلار در جیب دارید، آن را به دست بگیرید و بگویید «خداوند همین سکه را برکت می‌بخشد و من از این نعمتی که به من مرحمت شده شکرگزار هستم.» در آن صورت است که پاداش حق شناسی و شاکر بودن خود را خواهید گرفت. آنگاه شکر نعمت‌ها را به جا آورید و دست به دعا بردارید «ای پروردگار مهربان، از اینکه صدای مرا می‌شنوی و دعایم را مستجاب می‌کنی شاکر تو هستم.»

فصل چهاردهم

اعجاز توانگری و جادوی کلام

آیا تا به حال به قدرت شگفت‌انگیز کلام اندیشیده‌اید؟ که نخست فکر کردن است و سپس سخن گفتن و اینکه اندیشه آدمی همان گفتار اوست؟ در انجیل آمده است «کلمات دلچسب به شانه غسل می‌مانند که شیرینند برای روح و شفا بخشند برای استخوان‌ها»
آیا هنگامی که کلمات زیر را به زبان می‌آورید آنها را گوش نواز می‌یابید؟

- من از عهده این کار بر نمی‌آیم.

- این امری است غیر ممکن.

- دیگر از من گذشته و برای این کار مناسب نیستم.

- دیگر بخت و اقبالی برای اینکه خود را از فقر و بیچارگی نجات

دهم ندارم.

- لابد دیگری عرضه‌اش را دارد، من دیگر قدرت و توانائیش را

ندارم.

- نه پولی در بساط دارم و نه نیرویی.

خویش را به دیگران منتقل کند و به عبارت ساده تر افکار خویش را دست کم به نزدیکان و افراد هم قبیله اش انتقال دهد. این نخستین نشانه ها را می توان در اصواتی چون ناله و غرغر و بالاخره در تشکیل ریشه های صدا در اینان تشخیص داد. از اینجا بود که به فرهنگ لغات خود معنا و لفظ و تعابیر و تفاسیر پیچیده را نیز افزود.

بعد از این مرحله که بیان افکار و احساسات به زبان کلام بود نوبت صنعت چاپ و چاپ کلمات و ماشین تحریر و دستگاه های بی شمار چاپی و اختراعات نوظهور رسید و دوران اخبار و اطلاعات در سراسر گیتی آغاز شد. «مارکنی» وارد میدان گشت و بر آن شد تا کلام خود را به سراسر جهان مخابره کند. خانواده اش از تصمیم او برآشفتنند و نگران وضع روحیش شدند و پنداشتند که دچار روان پریشی شده است و از این رو او را به تیمارستان کشاندند و تا مدت ها در آنجا بستری کردند. با این حال، فکر و ایده او به ثمر رسید و مرحله جدیدی در انتقال پیام ها و اطلاعات و اخبار در جهان به وجود آمد. به طوری که امروزه زمان و مکان درهم نوردیده می شود و فکری را که این مخترع اندیشمند ابداع کننده آن بود امروزه سرتاسر عالم را زیر پوشش خود قرار داده است. هم اکنون می توانید تلفن را بردارید و با هر شخصی که مایلید در هر گوشه جهان صحبت کنید و احیاناً تصویرش را نیز ببینید!

آری از هم اکنون تصمیم بگیرید از قدرت جادوی کلام خود آگاه شوید و آن را در زندگی روزمره خویش به کار گیرید و هم برای خود و هم برای دیگران خیر و خوشی و محبت و تندرستی بخواهید و با سخنان خود الهام بخش همگان شوید.

— خیلی خسته هستم و دیگر از من گذشته.

در جملات فوق ملاحظه می کنید که هیچ شانه عملی وجود ندارد و به زبان ساده تر سازنده و امیدوارکننده نیستند. نه دلگرم کننده هستند و نه الهام بخش. نکته مهمتر آنکه از این موضوع نباید غافل ماند که هر چه به زبان رانده می شود آثار خود را به جا خواهد گذاشت.

سخن ها و گفته های شخص باید استخوان ها را شفا دهد و آنها را مستحکم سازد. یعنی کلامی که از دهان خارج می شود باید روح را جلا دهد و انسان را به شور و هیجان آورد و به دل شادی و نشاط ببخشد. مراد از استخوان ها در اینجا پایه و مایه شخص است و گفتاری که باید به تقویت و دلگرمی انسان بیانجامد و امیدوارش سازد.

پس از هم اکنون با اعتقاد کامل این گفته ها را تکرار کنید:

— از همین لحظه تصمیم گرفته ام تا هر حرفی را که به زبان می آورم به من امید و اطمینان و سلامت ببخشد و مرا محکم تر و نیرومندتر گرداند و منبع الهام شور و شادی من باشد و بر دیگران هم همین تأثیر را بگذارد. حال که به قدرت و نفوذ کلام خود پی بردید این نکته مهم را نیز در نظر بگیرید که گفته های شما باید به جا و مناسب ادا شود و گوینده و موقعیت و زمان و مکان را برای سخنی که به زبان می راند در نظر بگیرد که گفته اند «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.» و اگر چنین شود همان کلماتی از دهان جاری خواهد شد که روح را شیرینی و حلاوت و استخوانها را شفا و تندرستی می بخشد.

دکتر «فیناس پاکهورست کیمبی» از فلاسفه و استادان دانشگاه «ماین» در یک قرن و نیم پیش گفته بود که انسان بدوی فاقد کلام، در عین حال، بسیار علاقه داشت تا حسب حال و موقعیت روحی خود را از احساسات و غرایز گرفته تا خشم و ترس و آرزوها و دوستی و دشمنی

پشت هر کلمه قدرتی نهفته است

قدرت کلام عظیم‌تر از سلاح‌های هسته‌ای و اتمی می‌باشد زیرا همین کلمات است که در نهایت این سلاح‌ها را به کار می‌اندازد و یا آنها را به حال آماده و یا در حالت مخفی نگاه می‌دارد. همین کلمات است که عامل به حرکت درآوردن یک کشتی در میان اقیانوس می‌شود و یا دستور انهدام یک شهر و یا یک کشور را صادر می‌کند.

در روایت آمده است «مرگ و زندگی در قدرت کلام و زبان ماست» و در اینجا است که زبان را باید گونه‌ای به گردش درآورد که با اعتبار و سندیت همراه باشد که گفته‌اند «زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد»

از این روست که در می‌یابیم هر کلمه‌ای که ادا می‌کنیم تأثیر مثبت و مفیدی باید داشته باشد وگرنه اثرات مخرب آن همان‌گونه که در بالا برشمردیم می‌تواند مرگ‌آفرین و حتی بدتر از بمب اتمی باشد.

به عیادت دوستی که به علت حمله قلبی در بیمارستان بستری بود رفته بودم و درباره قدرت کلام برایش مدتی صحبت کردم. چنان تحت تأثیر قرار گرفتم که بلافاصله شروع کرد به انجام این تمرین روحی «من کاملاً سالم هستم و خداوند شفا بخش من است» طولی نکشید که پزشک معالج او از بهبود حالش به قدری شگفت‌زده شده بود که نمی‌دانست این واقعه را چگونه تفسیر و تحلیل کند. ناچار دستور داد یک آزمایش کاردیوگرافی دیگر انجام دادند: نتیجه تکان‌دهنده بود. قلب بیمار به کلی سلامت شده و هیچ آثاری از اختلال و بی‌نظمی در آن مشاهده نمی‌شد. در واقع، کلماتی را که با ایمان و خلوص نیت ادا کرده بود وارد ضمیر باطنش ساخته و پاسخ مناسب را از آن دریافت داشته و درخواستش را که سلامتی بود به دست آورده بود. در آنجا بود که با خوشحالی به من گفتم «تندرستی همان توانگری است. حالا من

خوشبخت‌ترین انسان‌های روی زمین هستم. از بیمارستان که مرخص شدم به نزد خانواده‌ام برمی‌گردم و می‌دانم که تا چه اندازه به من نیاز دارند.»

با یکی از صاحبان صنایع ملاقاتی داشتم که درباره موفقیت‌های خود در زندگی حرفه‌ایش نکات جالبی را بیان می‌کرد. می‌گفت که کلید سعادت و نیک‌بختیش را در این کلمات جسته است و به روایتی استناد می‌کرد که چنین گفته شده بود «...سخنانی که به زبان می‌آورم، روح است و زندگی است...»

او با قاطعیت اظهار می‌داشت «ثروت و تمولی را که به دست آورده‌ام به‌یمن همین کلمات بوده است که هیچ‌گاه از ذهنم دور نمی‌کنم و هر کلمه‌ای را که ادا می‌کنم بر پایه همین گفته دایمانه است که راهنمای من در زندگی حرفه‌ایم بوده است. روشن‌تر بگویم من تمام روح و احساس خود را در این کلمات سرریز می‌کنم و این را می‌دانم که احساسم اثر و نشانه حقیقی روحی است که در ورای این کلمات قرار دارد به این علت عنصر خلاقه ایده‌هایم از همین جا نشأت می‌گیرد.» این مرد کارهای بزرگی در زندگی انجام داده است و در دنیای صنعت از مبتکران و نام‌آوران این رشته به‌شمار می‌رود. او این نکته را به وضوح دریافته و به تشخیص این موضوع رسیده بود که موفقیت‌هایش مدیون سخن به‌جا و به‌موقعی است که از دهانش خارج شده و برایش ارزش و اعتبار به‌همراه آورده است.

مدیر یک آژانس املاک که در کارش بسیار موفق است درباره موفقیت خود چنین گفت: «من ضمیر باطن خود را از حقایق انباشته می‌کنم که بتوانم مشتریانم را با آن تحت تأثیر قرار دهم. نتیجه معلوم است: آنچه را در دل راه داده‌ام، همان را در بیرون به دست خواهم آورد. من برای ارباب رجوع خود و همچنین برای مردم عشق و محبت

همواره مجذوب و مسحور قدرت کلام خود باشید. مقصود آنکه هرگز کلماتی را به کار نبرید که در آنها اشارات و کنایات مرتبط با فقر و تنگدستی و بیچارگی و محدودیت و فلاکت و جز اینها باشد. بلکه با واژه‌هایی شروع کنید که نشان از سازندگی و مثبت بودن و دگرگون شدن بدهد و اصولاً گفته‌هایتان نوید بهبودی و پیشرفت و رفاه و بی‌نیازی و توانگری و تمول داشته باشد. با صراحت و شجاعت فرمان بدهید «ای ثروت و پول، پیش بیا و ای تندرستی و سلامتی پیش بیا و ای موفقیت پیش بیا!» تا شاهد اعجاز کلام خود در این زمینه باشید.

شماری از اشخاصی که در کلاس‌های «نیروی تفکر مثبت» من شرکت کرده بودند از این موضوع ابراز ناراحتی می‌کردند که مطابق دستوری که داده بودم، به دلیل کار و فعالیتی که در کارگاه‌ها و دفاتر و فروشگاه‌ها دارند نمی‌توانند با صدای بلند تمرین‌ها را انجام دهند و طبیعی است که این امر در اجرای خواسته‌هایشان وقفه ایجاد می‌کند. در جواب گفتم «به هر حال باید ضمیر باطن را تحت تأثیر قرار داد و از آن خواست تا تقاضای ما را برآورده سازد. مثلاً می‌توان آرزوهای خود را روی یک صفحه کاغذ نوشت و آن را پیش روی خود نهاد تا ضمیر باطن از آن اشباع شود و ایده‌ها در آن به خوبی جا بیفتند.»

یکی از این افراد صاحب یک شرکت بیمه بود که تجربه خود را در این باره این‌گونه نقل کرد «من فقط مشتریانی را جذب می‌کنم که حاضرند برای تحصیلات فرزندانشان هر قدر پول بخواهی بدهند. به این علت در زمینه بیمه تحصیلی کار و بارم سکه است. در واقع می‌دانم چه چیزی خواسته‌ام و سفارش خود را به ضمیر باطن داده‌ام و او مشتریان مشتاقی را که نگران آتیه فرزندانشان هستند برایم فراهم کرده است. گرچه از حیث بیمه‌های عمر و سایر رشته‌ها نیز با مراجعان زیادی مواجه هستم ولی تمام

خواهم و آنها هم متقابلاً واکنش مطلوب نشان خواهند داد. صلابت و عظمت آبخار نیاکارا به خاطر این است که آنچه از زیبایی و جلال در خود دارد بی‌دریغ نثار می‌کند و همین بر قر و شکوه آن می‌افزاید. او معتقد است که هر چه ببخشایم چند برابر آن را کسب می‌کنیم.»

یک بار با مردی دیدار داشتم که از وضع بد مالی خود می‌نالید و در حین صحبت‌هایش چنین می‌گفت «اگر به یک پول کلانی می‌رسیدم کار و بارم رو به راه می‌شده» برای او توضیح دادم که ضمیر باطن شخص شوخی سرش نمی‌شود و آنچه را به او می‌سپاری، همان را برایت حاضر خواهد کرد.» از کلام او تردید و شک و دودلی خوانده می‌شد کلماتی که به زبان می‌آورد آمیزه‌ای از نگرانی و اضطراب بود که او را با خود به این سو می‌کشانید و زندگی‌اش را سست و بی‌مایه ساخته بود.

آنگاه شروع کرد به اجرای تمرین‌هایی که ضمیر باطنش را از مفاهیمی تازه آکنده می‌ساخت. متن آن چنین بود «من خواهان ثروت و موفقیت هستم و می‌دانم که این دو کلمه در ذهن نفوذ می‌کنند، چون آنها را با ایمان و اعتقاد کامل ادا می‌کنم. از لحاظ مالی تأمین می‌شوم و دست‌هایم پر می‌شوند و هر قدر احتیاج داشته باشم پیدا می‌کنم. و شکر خدا را به جا می‌آورم.»

مدتی بعد ورق برگشت و کسبش رونق گرفت و او توانست به آرزوی که در سر می‌پرورد برسد. این را باید بدانیم که کلمه می‌تواند روح و قلب داشته باشد. به گفته بهتر، هر کلمه در واقع دارای روحی است که تصویر مرتبط با مفهوم خود را منعکس می‌کند. دکتر «اولیوگیز» یکی از دستیاران من همواره بر قدرت کلام تکیه می‌کند و اینکه چگونه دیگران را می‌تواند تحت تأثیر قرار دهد. کوتاه سخن آنکه آنچه را که خوب می‌دانیم، باید توسط کلمات شیرین و منطقی وارد ضمیر باطن خود سازیم.

اینها را مدیون گفتگوی روشن و صریح خود با ضمیر باطنم می‌دانم. این را هم بدانید که قدرت کلام یکی از موهبت‌های ارزنده‌ای است که خداوند به بنده‌اش مرحمت کرده است. ساده‌ترین مثال در این باره این است که حیوانات نه قادر به صحبت کردن هستند و نه خندیدن. ولی این را هم باید بدانیم که سخنانی را که به زبان می‌رانیم می‌تواند دوجنبه داشته باشد تلخ باشد یا شیرین و خیر بخواهد و یا شر و برکت بطلبد و یا نکبت و شفا بخواهد و یا مرض و نفرین کند و یا لعنت و ثروت بخواهد و یا فقر و... زنده‌ای که تیغ زبان را برای نابودی و انهدام خود به کار نگیرد و علیه خودتان به کار نیندازد. دعای خیر همیشه از زیانتان جاری شود تا از بوستان زندگی به جای خار، گل برداشت کنید.

بانویی از آشنایانم نگران و پریشان حال به نزد آمد و گفت که پدرش در وصیت‌نامه‌ای که از خود به جای گذاشته اسمی از او نبرده و تمام ماترک خود را بین سایر اعضای خانواده - برادر و خواهرانش - تقسیم کرده است به او پیشنهاد کردم ابتدا تن و روح خود را آرامش ببخشد و در خلوت خود این جملات را روزی چند بار به مدت ده، پانزده دقیقه تکرار کند «پروردگار مهربان است و داور منصفی است و سهم مرا از این میراث می‌دهد. خواهران و برادرم را دعا می‌کنم و آنها را هم به خدا می‌سپارم و آنها هم خیر مرا می‌خواهند و همه چیز به خوبی تمام می‌شود» حدود یک هفته از این ماجرا گذشته بود که وکیل او تلفن زد و خبر داد که برادر و خواهرانش رسماً اطلاع داده‌اند که ما از حق خود گذشت کرده‌ایم چون واقعاً متوجه شده‌ایم پدر مرحوممان پدر درحق خواهرمان بی‌مهری کرده است تنها به این خاطر که او با مردی که باب طبع پدر نبوده ازدواج کرده، به این علت او را از ارث محروم ساخته بود و ما تصمیم گرفته‌ایم سهم او را

تمام و کمال بدهیم.

کلمات شفا بخش

«روبارد کیپلینگ» شاعر و نویسنده انگلیسی می‌گوید «کلمات یکی از نیرومندترین داروهایی هستند که بشر آنها را مورد استفاده قرار می‌دهد.» هر یک از ما می‌تواند سخنی به زبان آورد که هم برای خود و هم برای دیگری اثری شفا دهنده داشته باشد اگر در این مورد نتیجه و جواب فوری و آنی دریافت نمی‌کنیم بیشتر به خاطر طبیعت و سرشت ایمان و اعتقادمان به گفته و کلامی است که ادا کرده‌ایم. اگر می‌خواهیم برای دوست و رفیق و یا محبوب دلدار خود آرزوی شفا و تندرستی کنیم ضمیر باطن را باید این‌گونه آماده سازیم:

خداوند را مجسم کنید که حضور مهربان و سرشار از عطوفت و عشق و تندرستی و آرامش خود را در وجود دوستان پرتوافکن نموده است و واقعاً خداوند را به صورت حامی و نگاهبان او در نظر آورید. حتی اگر دوستان از این موضوع بی‌خبر باشند شما صادقانه و باز صمیم قلب این تصویر را به ضمیر باطن خود بدهید و آن را باور کنید. در صورت تمایل می‌توانید روزی چند بار این تمرین را انجام دهید. با تکامل ایمان شما به این امر، شفا و سلامتی نیز از راه می‌رسد و یقین داشته باشید که تندرستی بیمار برحسب درجه و شدت و ضعف ایمانی که دارید به وقوع خواهد پیوست. ارسال پیام همان انتقال فکر و احساس شما نسبت به فرد مورد نظر می‌باشد.

چه خوش گفته‌اند که واقعاً یک کلام مهرآمیز و سرشار از عشق و محبت و تحسین و ستایش را با چه معیاری می‌توان اندازه گرفت و وزنه و ترازویی برای این کار وجود دارد؟

نمی‌کردند و یا با بی‌خیالی نسبت به این امر حساسیت نشان نمی‌دادند. در واقع، ایمان و عقیده او در ضمیر باطنش جای می‌گرفت و توسط تله‌پاتی به مشتری بدحساب منتقل می‌شد و جالب آنکه این افراد را بدهکارانی تشکیل می‌دادند که اعتنایی به اخطارها و تأکیدهای شرکت منبئ بر پرداخت بدهی‌های خود نکرده بودند ولی ناگهان به فکر می‌افتادند نسبت به تأدیه حساب‌های معوقه اقدام کنند.

بانوی سالمندی به نزد آمده بود و شکایت می‌کرد که هر قدر دنبال کار می‌گردد قادر به پیدا کردن شغل مناسبی نمی‌شود و همه جوابش می‌کنند و تمام درها به رویش بسته شده است و سن بالایش را بهانه می‌آورند. آنگاه شروع کرد به اجرای تمرین‌های روحی زیر:

«پروردگار حامی و پشتیبان من است و خودش مرا راهنمایی می‌کند و این بار دری به رویم باز می‌شود.»

پس از این تمرین بود که احساس کرد از اعتماد به نفس زیادی برخوردار شده است. از این رو با گام‌های محکم به آژانس‌های کاریابی مراجعه می‌کرد و پرسشنامه تنظیم می‌نمود تا سرانجام کارفرمایی با استخدام او موافقت کرد و در ذیل پاسخی که به درخواست کار او نوشته بود اعتماد به نفس و صداقت و صراحت او در استخدام وی عامل مهمی قلمداد کرده بود.

یک بانوی منشی جوان برای مردی کار می‌کرد که بد اخلاق و تندخو و بدزبان و بهانه‌جو بود. با این حال دختر زحمتکش طاقت می‌آورد و مدارا می‌کرد زیرا به پولی که می‌گرفت نیاز داشت و واکنشی نشان نمی‌داد. ولی هر روز این گفته را تکرار می‌کرد: «کارفرمایم مرد خوبی است

کودک کر و لالی را از مدرسه اخراج کرده بودند زیرا معلمانش از او قطع امید کرده بودند و عقیده داشتند که درس خواندنش بی‌فایده است و مادرش اما زنی بود با ایمان و اعتقاد کامل که هرگز ناامید نمی‌شد و به هر مناسبتی دست به دعا برمی‌داشت و می‌گفت «خداوند پسر مرا دوست دارد و مهر خودش را از او دریغ نمی‌کند و محافظ و مراقب اوست و هوش و دانایی پروردگار در فرزندم حضور خواهد یافت و نشانه‌های خود را آشکار خواهد کرد.»

چندی است که این پسر دارد در مدرسه درس می‌خواند و به حال عادی بازگشته و هیچ اثری از نقص عضو در او دیده نمی‌شود. اینها نمونه‌ای است از غنا و قدرت کلمات که اگر با عشق و همدلی و تفاهم همراه باشد چه معجزه‌ها که ظاهر نمی‌سازد. درحقیقت این قدرت کلام مادر بود که شفای کامل را به پیکر فرزند باز آورده بود.

مدیر امور مالی یک شرکت مهندسی بزرگ در پرداخت‌ها با اشکال مواجه شده بود. زیرا بسیاری از مشتریان حساب‌هایشان را به موقع تسویه نکرده و در نتیجه کار شرکت را دچار رکود و وقفه ساخته بودند. هر روز بر لیست بدهکاران افزوده می‌شد و چک‌های برگشتی روی هم تلنبار می‌گشت. ولی مدیر قسمت مالی از ایمان مستحکمی برخوردار بود. به این علت هر صبح که از خواب بیدار می‌شد این دعا را می‌خواند:

«جان دو» کار و بارش خوب خواهد شد و ثروتمند می‌شود. به زودی تمام بدهی‌هایش را پرداخت می‌کند. او انسانی است درستکار و صدیق و شریف و من به خاطر چکی که پرداخت کرده از او تشکر می‌کنم. خدا خیرش بدهد و به ما هم خیر بدهد و من شکر این نعمت را به جا می‌آورم.» این فرمان و یا درخواست که به اعماق ضمیر باطنش فرستاده می‌شد به «جان دو» و کلاً به مشتریانی مربوط می‌شد که دیون خود را تسویه

- و باعث خیر و برکت می شوند، زندگی خود و دیگران را از آنها متأثر سازید و بر رفاه و آسایش و مکننت خود و اطرافیان و هر کس که با شما سر و کار و معامله دارد بیفزایید.
- ۵- از این موضوع غافل نباشید که هر کلمه جان دارد و شکل ظاهری و باطنی خود را نشان می دهد.
- ۶- به آنچه می گوئید اعتقاد داشته باشید و هم به این امر که ضمیر باطن پاسخ گفته هایتان را می دهد.
- ۷- سخنانی را به زبان آورید که شما را مسحور خود سازند و شور و شوق برانگیزند و آنها را مکرر ادا کنید. با تکرار این گفته هاست که عادات نیکو در ذهن به وجود می آید و با این عادت و این جور سخن گفتن است که معجزاتی شگرف در زندگی روی می دهد.
- ۸- بگذارید تا سخن هایتان منشأ خدایی و حقیقی داشته باشند.
- ۹- رویار دکیپلینگ گفته است «کلمات نیرومندترین داروهایی هستند که به وسیله بشر به کار گرفته می شوند. افکار و احساسات شما همان «کلمه» است که می تواند نه تنها خود شما را بلکه دیگران را نیز شفا بخشد.
- ۱۰- اگر کسی با لحنی تند و تلخ با شما سخن گفت، در دل دعا کنید که زبانی خدایی و شیرین پیدا کند و چنین نیز خواهد شد. بدانید که خداوند قادر است و دانا و از طریق شخص به سخن می آید و عمل می کند حقیقت این موضوع را بپذیرید تا شادی و سرور دعایتان را که مستجاب شده تجربه کنید.

و خداوند کلام و گفتار و رفتار او را درست می کند.»

دعای منشی جوان عاقبت مستجاب شد ولی نه آن گونه که دختر توقع داشت. کارفرمایش خانه نشین شد و امور شرکت را به پسر جوانش سپرد. کارفرمای جدید که از وقار و متانت منشی خوشش آمده بود، فریفته او شد و کارشان به ازدواج کشید. واقعیت این بود که این بانوی جوان با کلام ساده خود ضمیر باطنش را متأثر ساخته و در نتیجه سرنوشت و زندگیش را تغییر داده بود. این را بدانید که آنجا که پای پروردگار مهربان به میان می آید کلام از قدرت شگرفی برخوردار می شود. چنانکه گفته اند «نخست کلمه بود و کلمه با خدا بود و کلمه خدا بود.»

خلاصه مطالب

- ۱- فکر انسان از کلام نشأت می گیرد. کلمات زرادخانه افکار آدمی هستند.
- ۲- کلمات بسی نیرومندتر از انرژی هسته ای و یا اتمی می باشند و می توانند در جهت تخریب و انهدام و یا در طریق بهداشت و تندرستی انسان و یا برای به حرکت درآوردن ناوگانها به کار برده شوند.
- ۳- بگذار تا گفته هایت سرشار از معنا و احساس و روح باشد تا نتیجه اش را به صورت رخدادها و تجربیات ارزنده و مفید شاهد شوی.
- ۴- کلمات پیکره افکار هستند. می توان با گفتن سخنانی چون: حرف هایم شفا و تندرستی و سعادت و خوشنودی به همراه می آورند

فصل پانزدهم

طلای سکوت

سکوت، آرامش روح در ملکوت خداوندی است و همان‌گونه که جسم با استراحت و خواب آرامش می‌گیرد و جانی تازه پیدا می‌کند و طراوت و شادابی خود را بازیابد، پیوند با خدا نیز همین حالت را به روح می‌بخشد. «رالف والدو امرسون» چه نیکو سروده است: «بگذار خوش و خموش باشیم تا نجوای خدایان را بشنویم.»

سکوت پس‌راندن دقت و حضور آگاهانه از دنیای خارج به درون است و متمرکز ساختن این دقت بر آرمان‌ها و هدف‌ها و خواست‌هاست در حالی که بدانیم که هوش بیکران و ضمیر باطن ما واکنش لازم را نشان خواهد داد و پاسخ موردنظر را عیان خواهد نمود.

هر انسان نبوغی در خود دارد

ما پای به این جهان نهادیم درحالی که صفات و قدرت‌های آسمانی را در خود داشتیم و از قدرت تفکر و تعقل بهره‌مند بودیم. ما فکر می‌کنیم، بنابراین از قدرتی برخورداریم که دارای خلایق است و

تفکر اعجاب آوری هستید و فکرتان از چه قدرت خلاقه‌ای برخوردار است که هر چه در زندگی اراده کنید همان را برایتان فراهم می‌کند، در آن صورت است که درمی‌یابید که چه مروارید گرانها و بی‌نظیری در اختیار دارید. و اگر بدانید که این ثروت و این قدرت درونی گنجینه‌ای لایزال است و تمام‌نشدنی و هر قدر که بخواهید می‌توانید از آن برداشت کنید و به‌اتهای آن نخواهید رسید و اگر بدانید که ثروت‌های فکر و مغز شما بدون محدودیت است به شرط آنکه راه و رسم بهره‌گیری از آن را آموخته باشید، در آن صورت است که درخواهید یافت تمام دارایی‌های جهان را در خود داشته‌اید.

از سکوت هم می‌توان طلا استخراج کرد

رابرت لوئیس استیونسن نویسنده مشهور سکوت را با نظم و ترتیب و از روی قاعده به‌کار می‌گرفت او عادت کرده بود که ضمیر باطن خود را تحت نظم درآورد و این کار را در سکوت و خلوت شبانه پیش از خواب انجام می‌داد. نخست دقت خود را از دنیای حسی و بیرونی متوجه نیروی ضمیر باطن خویش می‌ساخت تا داستان‌های دلخواهش را در پهنه ذهن آماده و طرح آن را ترسیم نماید. به‌عنوان مثال اگر کیسه‌اش ته‌کشیده بود و پولی در بساط نداشت، آنگاه به ضمیر باطنش چنین فرمان می‌داد:

— یک نوول خوب و مهیج به‌من بده که پرفروش و سودآور باشد.

جالب است بدانید که ضمیر باطنش خواست او را به‌نحو باشکوهی اجرا می‌کرد و جالب‌تر آنکه خود استیونسن در این باره می‌گفت «این هوش و خرد و این ضمیر باطنم صفحه‌صفحه هر داستان را برایم به‌وضوح نقل می‌کند درست مثل اینکه دارم یک داستان مسلسل و یک پاورقی را می‌خوانم و گاهی وقت‌ها مرا که خالق این نوول هستم بازی می‌دهد، مثلاً

می‌تواند پذیره‌های ذهنی و فکری و باورها و اعتقادات ما را در دنیای بیرونی و پیرامونی ما منعکس کند. زمانی توانیم خود را غنی و ثروتمند بدانیم که از نیروی خلاقه خود آگاه و مطلع باشیم. ثروتها و حتی امنیت شخص تنها به نیروی خلاقه او بستگی پیدا می‌کند.

هنگام بازدید از یک استودیوی فیلم‌سازی، از یک نویسنده سناریوهای سینمایی پرسیدم:

— خیلی دلم می‌خواهد بدانم شما چطور کار می‌کنید؟ وقتی که متنی را می‌نویسید بعد از آن چه کار می‌کنید؟

جواب داد:

— ابتدا فکر و مغز را آرام می‌کنم و آرامش لازم و کافی را در خود به‌وجود می‌آورم و در همان حال احساس می‌کنم که ایده فیلمنامه چیست. آن را می‌گیرم و آن وقت مدتی درباره این ایده فکر می‌کنم و از آن احساس رضایت و شادمانی می‌کنم. شب که به‌بستر می‌روم، چشم‌ها را می‌بندم و به‌واری تم و موضوع داستان و به‌بررسی شخصیت‌ها می‌پردازم تا ایده اصلی در ذهنم جا بیفتد. صبح که از خواب بیدار می‌شوم، تمام فیلمنامه را در سر پرورده‌ام و آنگاه پشت میز می‌نشینم و مشغول نوشتن می‌شوم.

حال این سؤال پیش می‌آید که آیا این داستان ابتدا در فکر نویسنده‌اش جان گرفت و ایده آن برایش روشن شد و درباره آن به‌تأمل و تجزیه و تحلیل پرداخت و تمام این کارها را در سکوت و خلوت شبانگاهی انجام داد تا بر ضمیر باطنش تأثیر بگذارد و این بار نوبت ضمیرش بود تا خود به‌خود با تمام نیروی خلاقه‌اش واکنش دلخواه را نشان دهد؟

درحقیقت آدمی در فکر و در ذهن خود زندگی می‌کند و در آنجاست که غنی و یا فقیر و راهزن و بینوا می‌شود. اگر بدانید که دارای چه نیروی

پوست قاقمی به تن می‌کرد تا بتواند در این نمایش شرکت کند اما نه من و نه او پولی در بساط نداشتیم که بتواند با آن به آرزویش برسد از سویی قیمت کت رقمی حدود ۸۰۰۰ دلار بود. خیاطم می‌گفت که من به دخترم پیشنهاد دادم تا برابر راهنمایی‌های شما (مقصود نگارنده است) تمرین‌هایی را آغاز کند تا نتیجه مثبت آن را شاهد گردد. آنگاه دخترم با این برنامه ذهنی شروع کرد «خود را در عالم خیال می‌دید که کت پوست را پوشیده و دارد هنرنمایی می‌کند. آن را از آویز رختکن به در می‌آورد. و بر آن دست می‌کشد و نوازش می‌کند و از نرمی و لطافت آن لذت می‌برد. گویی عروسکش را در آغوش دارد. آنقدر به این کار ادامه می‌داد تا از هیجان آن سرمست می‌شد. هر شب پیش از به خواب رفتن خود را با کت پوستش می‌دید و این صحنه را واقعی می‌پنداشت. یکی ماهی گذشت ولی هیچ اتفاقی نیفتاد. هر بار که مایوس و متزلزل می‌شد این جمله را تکرار می‌کرد «رستگار کسی است که تا پایان ثابت قدم بماند».

خیاطم ماجرا را به این شرح به پایان برد: «عاقبت یک روز دخترم در یک مجلس سخنرانی با مردی آشنا شد که بعد از چند روز کارشان به ازدواج کشید و آن مرد که شیفته دخترم شده بود یک حلقه انگشتری الماس گرانبها برای او خرید و جالب آنکه همان کت پوست را که دخترم در عالم خیال بارها دیده بود به عنوان هدیه عروسی به وی داد و گفت «همیشه دلم می‌خواست همسرم چنین کتی را بپوشد» و جالب‌تر آنکه فروشنده نیز می‌گفت «بارها شد که مشتریانی برای خرید آن مراجعه کردند و با آنکه آن را پسندیده بودند اما در آخرین لحظه پشیمان شدند و یا خرید دیگری کردند. و این برای ما اسباب تعجب شده بود. لابد قسمت شما بوده.»

پایان داستان را از من مخفی می‌کند. انگاری می‌خواهد به من ثابت کند که در خلق این داستان‌ها ابتکار عمل از آن او بوده است و تا من به خود غرّه نشوم.

سالک سکوت

«جبران خلیل جبران» نویسنده و عارف نامدار که کتاب ارزنده «پیامبر» را نگاشته است، نه تنها در خلوت و سکوت شبانه به نگارش می‌پرداخت، بلکه در آن احوال و لحظات شیرین با خدای خودش خلوت می‌کرد تا عشق و مهر و صفا و وجد و سرور و نور زیبایی «او» را به بیرون پرتوافکن سازد و غنا و ثروت آسمانی را با دیگران تقسیم کند.

جبران خلیل بارها در این باره گفته است که «من جستجوگر و سالک سکوت بودم و در این سکوت چه گنج‌هایی که نیافتم و از چه اسراری که آگاه نشدم».

او از سرچشمه جاودان حیات و هستی خرد و دانش و حقیقت و زیبایی را بیرون کشانید. او در سکوت شبانگاهی و در هماهنگی با خرد نامتناهی الهامات خود را از بالاها و از اوج‌ها کسب کرد و آنچه بر صحیفه کاغذ نگاشت، جوانه‌های عقل و دانایی بود که او را به شهرت رسانید و ثروت و مکننت را برایش به ارمغان آورد.

تجربه‌ای در خلوت

خیاطم ماجرای جالبی درباره دختر خودش تعریف کرد که برای من هم آموزنده بود. او می‌گفت که دخترم از صمیم قلب آرزو می‌کرد در یک نمایش مد لباس شرکت کند. ولی برای تحقق این آرزو باید بهای زیادی می‌پرداخت چون بر طبق مقررات نمایش مد شخصاً می‌بایست کت

در خود گرفته و من براساس نظم الهی آن را سالم فرود می آورم.»
 من به چشمان خود دیدم که چگونه ابتدا مسافران دچار وحشت شدند ولی پس از چند لحظه همگی آرام گرفتند و برجای نشستند. خلبان ما فرود بسیار خوبی در آن هوای طوفانی در فرودگاه انجام داد و تحسین همگان را برانگیخت و برایش کف زدند و تشویقش کردند. درحقیقت او از تسلیم شدن به وحشت و هراسی که می توانست بر دیگران هم تأثیر گذارد سرباز زده بود و برای مسافران و خدمه و تمام کسانی که اختیار جان و سرنوشت خود را به دست او سپرده بودند خواستار عشق و حمایت و عنایت خداوندی شده و از مهلکه جسته بود.

مشکل خود را در سکوت حل کرد

مردی از زندگی و سرنوشتش به سختی می نالید و شکوه می کرد که روزگار با او نمی سازد. نه پولی داشت و نه اعتباری و نه خانه و کاشانه ای. پسرش را می خواست به دانشگاه بفرستد ولی با هزینه گزاف و شهریه بالای کالج ها چطور می توانست از عهده این کار برآید و در آخر می گفت «من که به کلی خسته شده ام و واقعاً نمی دانم چه باید بکنم.»
 به او گفتم که بهترین کار این است که فقط به ندای قلب و درون خود گوش بدهد. تا به حال تنها چیزی که از خویش دیده جنبه های منفی و سیاه زندگی بوده، ولی ایمان از نجوای حقیقت آسمانی درون برمی آید. در سکوت شب، پس از آنکه توانست خود را آرامش دهد دقت خود را بر این کلمات متمرکز کند و تکرار نماید «هوش بیکران دری را به روی من باز می کند که در آنجا بتوانم صفایی ملکوتی و سعادت آسمانی بیابم. خداوند قادر است دری را برویم بگشاید که من از آن در فرزندم را به دانشگاه بفرستم و ثروت و نعمت پروردگار مرا در خود غرق می کند و از آن سرشار

مادری به شکایت از فرزندانش به نزد آمده بود که: «اینها دارند مرا دیوانه می کنند. مثل اینکه همه شان دست به یکی کرده اند تا من بیچاره جنون بگیرم. نه حرفم را گوش می کنند و نه به نصیحتم ترتیب اثری می دهند.»

به او گفتم که بهترین راه این است که حالت روحی خود را و به تبع آن خلق و خو و رفتار خویش را در قبال فرزندانش عوض کند تا محیط سرد و عنادآمیزی که در کانون خانواده شان به وجود آمده از بین برود. روزی ده پانزده دقیقه با خود خلوت کند و تن و جان خود را آرام سازد و در همان حال از خدا بخواهد که در قلب بچه هایش حلول نماید و مهر و عشق و شادمانی و صفا و شادی و نشاط را در آن بنشانند. عقل و خرد پروردگار و قدرت بیکران او کارها را درست خواهد کرد و نهال دوستی و صمیمیت و محبت را به جای کینه و دشمنی در آن خواهد کاشت و آنگاه روح فرزندانش با تفاهم و خرد و دانایی سرشته خواهد شد و به رشد و کمال خواهند رسید. از آن زمان که مادر توانست روح و جان خویش را از پرتو گرمابخش آسمانی سرشار سازد زندگی دگرگون شد و عشق او نسبت به فرزندان و رفتار و کنش متقابل آنان محیط خانوادگی را یکسره دچار تحول نمود و به این ترتیب در سکوت و خلوت معنوی و روحانی به آرامش و غنای روحی رسید که سالها بود از آن محروم مانده بود.

هنگامی که در راه سفر به شرق بودم، هواپیمایی که بر آن سوار بودم گرفتار طوفان و رعد و برق و صاعقه شدیدی شد. خلبان هواپیما که ارادتی داشت با خونسردی به من گفت که هر بار دچار چنین وضعی در اوج آسمان ها می شوم، با ذکر این دعا از سهمگین ترین طوفان ها نجات پیدا می کنم و به سلامت به مقصد می رسم «عشق پروردگار این هواپیما را

می شوم.»

فقط چند روزی از خلوت او با درونش نگذشته بود که بر حسب تصادف به کارفرمای سابقش برخورد کرد. او را مجدداً با حقوق نسبتاً بالایی استخدام کرد و یک خانه سازمانی در کنار کارخانه در اختیارش قرار داد و خود و خانواده‌اش در آن سکونت گزیدند. طبعاً با دستمزد گزافی که از این پس به دست می آورد قادر می شد پسرش را به بهترین کالج‌های شهر بفرستد و اینها همه نتیجه پاسخی بود که از اعماق ضمیرش حین گفتگو با خدای خودش دریافت داشته بود و عشق «او» زندگی‌اش را سر و سامان داده بود.

دروازه احساس‌های خود را ببینید تا ادراکات جهان بیرون را در آن راهی نباشد و آنگاه عشق و صفای خدا را در آن جای دهید و حضورش را با مهر و شادمانی و سرور باطنی با شور و شوق پذیرا شوید و بدانید که هرگاه این «هوش بیکران» را فراخوانید به فراخوانیتان پاسخ آبی و مساعدی خواهد داد. اغلب هنگامی که به کنار آبگیر و چشمه و جویباری می‌روید، سطلی هم با خود برمی‌دارید تا آبی از آن سرچشمه زلال بگیرید. حال زمانی که با خود خلوت می‌کنید، چرا ظرفی بر نمی‌گیرید و از این سیر و سیاحت درونی توشه‌ای با خود بر نمی‌دارید و از این تحفه خدایی آن را سرشار نمی‌سازید؟

پزشک جوانی برایم تعریف می‌کرد که به هنگام تحصیل در رشته پاتولوژی و آسیب‌شناسی به خلاصه‌نویسی از دروس می‌پرداخت تا یادگرفتن آنها سهل‌تر باشد. بعد از مدتی اما در نهایت شگفتی متوجه شد که مطالب دروس چنان بر او تأثیر نهاده و تصویرهای بیماری به قدری ذهنش را به خود مشغول داشته که همواره خود را در معرض انواع بیماری‌ها می‌بیند.

طلای سکوت / ۲۰۳

می‌گفت مدت‌ها طول کشید تا دریافتم که تمام ناخوشی‌ها و امراض از طرح‌های معیوب ذهنی انسان ناشی می‌شود. آنگاه شروع کرد به ترسیم طرح‌هایی در زمینه شفا و تندرستی و آرامش جسم و روح. هر بار که نماهای منفی وارد ذهنش می‌شد آنها را با زیبایی و تکامل و قدرت و سلامتی عوض می‌کرد و از آنجا بود که تشخیص داد باید حضور خداوند را نه تنها در خود بلکه در تمام بیمارانش نیز ببیند و از همانجا بود که خودش هم در مقابل تمام بیماری‌ها از مصونیت کامل برخوردار شد. او هم اکنون زندگی خوب و شیرین و بدون تشویش و دغدغهای دارد. با آرامش تمام به داخل بخش‌های «ایزوله» و بخش‌های ویژه بیماران عفونی صعب‌العلاج می‌رود و به عیادت بیماران سخت می‌پردازد و کاملاً هم مصونیت دارد و به هیچ بیماری مبتلا نشده است.

در خلوت و سکوت دانشمند

یک دانشمند علوم فضایی که از مهندسان برجسته و ممتاز نیز هست، می‌گفت هر بار که دچار مسأله مشکلی می‌شوم به گوشه خلوت و دنجی می‌روم و در به‌روی خود می‌بندم و این سخنان را تقریر می‌کنم «من از راه‌حلی که خداوند در برابرم قرار می‌دهد آگاهم. خدا جواب این مسأله را می‌داند و من و «او» یکی هستیم و در همین لحظه آن را نشانم می‌دهد و برایم فاش می‌کند.»

او با اعتقاد کامل در این باره چنین اظهار می‌داشت «باور کنید که در این‌گونه مواقع، راه‌حل‌ها به صورت یک برق و یا یک جمله به ذهنم خطور می‌کنند و آن وقت می‌فهمم که خواسته‌ام اجابت شده است. دوست دارم که این تکنیک جالب را «راه حل در خلوت» بنامم.»

چرا هیچ اتفاقی نیفتاد؟

بانویی برایم می گفت که با آنکه روزی نیم ساعت در خلوت و سکوت سپری می کنم ولی هیچ اتفاقی نمی افتد و تا به حال نتیجه ای هم نگرفته ام. درحین گفتگو با او دریافتم که در تکنیک های خود روش های خاصی را به کار می گیرد. مثلاً عود و کندر در مجمر می سوزاند و تندیس های مردان مشهور را در مقابل خود قرار می دهد و حواس خویش را بر آنها متمرکز می کند و حرکات عجیب و غریب می کند و هم چنین پرستشگاه هایی در خانه اش بنا کرده و در هنگام دعا روی به سوی مشرق می کند و از این قبیل کارها...

به سخن روشن تر او بیشتر به حواسی زندگی پرداخته بود تا متن آن علاوه بر آن زندگی آشفته و پریشانی هم داشت و اصولاً بیمار بود و تنها و ملول و افسرده و از اختلالات شدید روحی و روانی رنج می برد. فکر و ذهنش را متوجه مجسمه ها و موسیقی های روان فرسا و عذاب آور و ورد و ذکر و عود و مجمر و حرکت هایی که بیشتر در انتقال خواب مصنوعی (هیپنوتیزم) به کار برده می شود ساخته بود و یا بهتر بگوییم وجود خود را در حواس پنج گانه غرق نموده و حضور پرمهر و مشفقانه «او» را در خویشتن از یاد برده بود.

خواهرش که با مذهب و آیین آن بیگانه بود او را به باد مسخره می گرفت و پوزخند زنان می گفت «تو این همه روز و شب دعا کردی و ورد خواندی، چه فایده ای بردی و چه چیزی عایدت شد؟ مرا ببین که نه به کلیسا می روم و نه از این ادا و اطوارها درمی آورم و چقدر هم سرحال و سر و مرو گنده هستم و از تو هم خوشبخت تر و سالم ترم» ولی حقیقت این بود که خواهر وی تنها کاری که نمی کرد عبادت شیانگاهی در خلوت و سکوت بود. او برای خود برنامه سرگرم کننده ای تهیه دیده بود که بیشتر

طلای سکوت / ۲۰۵

وقتش را با حرف زدن با مجسمه هایی که دور برش چیده بود. سپری می کرد. یا به موسیقی دلخواهش گوش می کرد و یا عود و عنبر می سوزانید و بهتر گفته شود انرژی را به هدر می داده و عمرش را تلف می کرد. برایش توضیح دادم که امرسون فیلسوف خردمند چگونه تمرین می کرد و او نیز از آن پس به همان گونه رفتار کرد تا توانست تحول لازم را در روح و فکرش به وجود آورد و حتی جسمش را نیز از شادابی و تندرستی بهره مند سازد.

سکوت امرسون

امرسون می گوید بهترین روش برای تمرین سکوت، روی گرداندن از ظواهر زندگی و نظاره حقایق وجود و ضمیر است و به زبان ساده تر ایمان داشتن به حقیقت خواسته ها و ایده های خود: یعنی سعی کنید آرزوی خود را محقق یافته بدانید و آن را در دسترس خود بیانگارید. این بدان معنی است که همان گونه که دست و جسم و بدن و قلب شما وجود دارد و در آن تردیدی نمی توان کرد، به همان ترتیب خواست و آرزو و ایده و طرح و نقشه و هدف و منظور و مقصود شما نیز واقعی خواهد بود. به عبارتی دارای شکل و ماده و بعد و همه چیز در ذهن و مغز می باشد. پس تمام دقت خود را متوجه آن سازید و از داشتن آن به وجد آید و بدانید که «هوش بیکرانی» که این ایده را به شما داده، طرح کامل آن را برای به مرحله عمل درآوردن آن نیز در اختیارتان قرار خواهد داد. این حالت را در خود حفظ کنید و لذت دعایتان را که مستجاب شده تجربه نمایید و این است سکوت خردمندانه امرسون.

هر بامداد که سر از بستر برمی دارید به نیایش بپردازید و به یاد خدا و

خلاصه مطالب

- ۱- سکوت، آرامش روح و جان است در حضور «او» که با آن شادابی و طراوت و سرزندگی و نیروی حیات و همچنین نیروی تازه خود را بازمی‌یابیم.
- ۲- در وجود هر انسان نبوغی نهفته است و قدرت خداوند در وجود آدمی هر آن منتظر است تا با آرامش گرفتن فکر و مغز خود را نشان دهد و متجلی شود.
- ۳- می‌توان ضمیر باطن خود را پیش از خواب با ایده‌های باشکوه و عالی سرشار ساخت و دستورهای لازم را بدان داد تا بر طبق فرمان‌هایی که بدان سپرده‌اید خواست‌هایتان را اجرا کند.
- ۴- می‌توانید قبل از خوابیدن ایده‌های جالب و دل‌انگیز برای کتابی که در دست نوشتن دارید و یا آهنگی که می‌خواهید بنوازید به اعماق ضمیر باطن خود بفرستید و سپس از هوش بیکران خود بخواهید تا آنچه را خواسته‌اید برایتان آشکار سازد.
- ۵- برای رونق کار و کاسبی‌تان، هر روز به مدت پانزده دقیقه از «هوش بیکران» خود بخواهید که فعالیت‌های روزانه‌تان را هدایت کند و تمام پرداخت‌ها و دریافت‌ها و خریدها و فروش‌هایتان زیر نظر پروردگار باشد و عقل و خرد خداوندگار بر آن نظارت کند. خواهید دید که کسب شما از چه رونقی برخوردار خواهد شد.
- ۶- در هوای بد و طوفانی، هنگام سفر با هواپیما و یا کشتی، خود را به خدا و عشق و مهر او بسپارید و یقین بدانید که سالم به مقصد خواهید رسید.

عشق او باشید و سرزنده و شاداب زندگی را از سر بگیرید و آهسته و آرام زیر لب نجوا کنید «من نقشه‌ها و طرح‌ها و آرمان‌ها و ایده‌ها و حتی خودم و کارم را به خدا می‌سپارم. اوست که پشتیبان و حامی من است و عشق او مرا در خود می‌گیرد و در کارهایم حمایت می‌کند و من همیشه شکرگزار نعمت‌های او خواهم بود.»

«لانگفلو» شاعر نامدار آمریکایی درباره سکوت و خلوت درون گفته جالبی دارد که به عنوان حسن ختام در اینجا نقل می‌کنیم:

«بگذار به سکوت درونی و سکون باطن دست یابیم. سکوتی که در آن تنها لبان و قلب خموش و آرامند و ما دیگر با افکار آشفته و اندیشه‌های بیهوده سر و کاری نداریم، ولی آنجا مکانی است که تنها خداوند در ما به سخن می‌آید و ما در اتزوا و تنهایی خود منتظر می‌مانیم تا شاید خواست و اراده «او» را بدانیم و در سکوت روحمان است که سر به فرمان او می‌نهمیم و گفته‌اش را به جان می‌خریم.»

- ۷- با خلوص کامل به دنیای سکون و سکوت باطنی گام بردارید تا آنچه را خواسته‌اید به دست آورید و نعمت‌های آسمانی و برکت‌های زمینی را دریافت نمایید.
- ۸- حضور خدا را در هنگام بیماری‌ها و سختی‌ها و تنگدستی‌ها با تمام وجود حس کنید تا در برابر هر حادثه سپر محافظی داشته باشید.
- ۹- این را بپذیرید که خدا هر پاسخی را می‌داند و در صورتی که با خدا یکی شوید شما نیز به هر پاسخی دست خواهید یافت.
- ۱۰- در سکوت درون است که خود را از ظواهر دنیوی و اصولاً از آنچه ذهن شما را به خود مشغول داشته، جدا خواهید ساخت و در عوض به نظاره و مکاشفه باطن خواهید پرداخت. در این صورت است که قدرت خدا پشتیبان شما خواهد شد و لذت اجابت دعای خود را حس خواهید کرد.

پایان